

نقد اقتصاد سیاسی

کارل مارکس

صفحه	(ادامه)	فهرست
۱		ب. گردش پول
۷		ث. سکه ها و علائم ارزش
۱۹		۳. پول
۲۰		الف. اندوخته راکد
۲۹		ب. وسیله پرداخت
۳۷		پ. پول جهانی
۴۰		۴. فلزات قیمتی
۴۳		الف. تئوریهای واسطه گردش و پول
۶۳		توضیحات
۷۷		یادداشتها
۷۹		زیرنویس ها

ب. گردش پول

گردش حقیقی در ابتدا متشکل از انبوهی خریدها و فروشهای اتفاقی¹⁵¹ ایست که بطور همزمان صورت میگیرند. کالاها و پول هم در خرید و هم در فروش بیک نحو با یکدیگر روبرو میشوند؛ فروشنده معرف کالا میشود و خریدار معرف پول. بنابراین پول بعنوان وسیله گردش همواره بصورت وسیله خرید¹⁵² ظاهر میشود و این خود باعث بوجود آمدن این شبهه میشود که پول در مراحل متضاد دگردیسی کالاها نقشهای مختلفی ایفا می نماید.

طی همان معامله ای که کالا بدست خریدار می رسد پول نیز به فروشنده منتقل میگردد. لذا کالا و پول در جهت مخالف یکدیگر حرکت میکنند و این تغییر مکان – که طی آن کالا بیک طرف و پول به طرف دیگر منتقل میشود – بطور همزمان در بینهایت نقاط واقع بر سراسر سطح جامعه بورژوائی رخ میدهد. با این وجود نخستین حرکت کالا در حوزه گردش همانا آخرین حرکت آن نیز میباشد. ۷۱* قطع نظر از اینکه انگیزه تغییر مکان کالای مزبور جلب طلا است (ک – پ) یا جلب طلا شدن (پ – ک)، در نتیجه یک حرکت واحد، یک تغییر مکان واحد از حوزه گردش خارج شده بدرون حوزه مصرف در می غلتند. گردش عبارتست از حرکت دائمی کالاهای مختلف، بطوریکه هر کالا فقط یک حرکت انجام میدهد. هر کالا مرحله دوم مدار خود را نه بصورت همان کالای اولیه بلکه بصورت کالائی متفاوت یعنی پول آغاز میکند. باین ترتیب حرکت

کالای دگردیسی 153 شده همانا حرکت طلا میباشد. همان سکه یا قطعه مشابه طلاایکه در معامله ک - پ با یک کالا جا عوض میکند بنوبه خود مبدل به نقطه شروع پ - ک میگردد و باین ترتیب برای دومین بار با کالائی دیگر جا عوض میکند. کالا همانطور که از دست خریدار ب به دست فروشنده الف انتقال یافت بهمان ترتیب هم اکنون از دست الف که تبدیل به خریدار شده است به دست ج منتقل میشود. تغییرات حادث در شکل کالا، دگرگونی آن به پول و دگرگونی مجدد آن در حالت پولی، بعبارت دیگر حرکت کل دگردیسی یک کالا باین ترتیب بصورت حرکت بیرونی 154 یک سکه واحد که با دو کالای مختلف دو بار جا عوض میکند ظاهر میشود. خریده‌ها و فروشهای همزمان هر چه پراکنده و تصادفی هم که باشند در گردش واقعی همواره یک خریدار با یک فروشنده روبروست و پولی که جای کالای فروش رفته را میگیرد قبل از آنکه بدست خریدار برسد بایستی یکبار قبلاً با کالای دیگر جا عوض کرده باشد. از طرف دیگر پول مزبور دیر یا زود یکبار دیگر از دست فروشنده ایکه مبدل به خریدار شده به دست خریدار جدیدی انتقال خواهد یافت و تغییر مکان های مکرر آن مبین اتصال زنجیره ای دگردیسی های کالاها میباشد. بنابراین همان سکه ها از یک نقطه مدار مزبور به نقطه دیگر حرکت میکنند - ولی همواره در جهت عکس حرکت کالاها؛ بعضی سکه ها حرکت بیشتری داشته و بعضی کمتر از اینرو طول منحنی حرکت آنها با یکدیگر تفاوت میکند. حرکات مختلف یک و همان یک سکه تنها بطور لحظه ای میتوانند پشت هم واقع شوند همانطور که برعکس، تعدد و پراکندگی خریده‌ها و فروشها در تغییر مکانهای همزمان و از لحاظ مکانی متقارن 155 کالا و پول انعکاس مییابند.

شکل ساده گردش کالا، یعنی ک - پ - ک وقتی صورت میگیرد که پول از دست خریدار به دست فروشنده و از دست فروشنده که مبدل به خریدار شده است به دست فروشنده جدیدی منتقل شود. این حرکت به دگردیسی کالا و از آنرو به حرکت پول - تا آنجا که شکل بیانی این دگردیسی است - خاتمه میدهد. ولی از آنجا که مرتباً ارزشهای مصرفی جدیدی بصورت کالا تولید میشود که بایستی بطور مستمر به حوزه گردش انداخته شوند مدار ک - پ - ک توسط همان صاحبان کالاها تجدید و تکرار میشود. زمانیکه آنها یکبار دیگر مبدل به فروشنده کالاها میشوند پولی را که بعنوان خریدار مصرف کرده بودند به آنها باز میگردد. بازتاب تجدید دائمی گردش کالا را در این حقیقت میتوان مشاهده نمود که پول بر سراسر سطح جامعه بورژوائی نه تنها از یک فرد به فرد دیگر در گردش است بلکه در عین حال معرف تعداد مدارهای کوچک متمایزیست که از بینهایت نقاط متنوع شروع شده برای تکرار مجدد آن حرکت به همان نقاط باز میگردد. از آنجائیکه تغییر شکل کالا بصورت تغییر مکان پول ظاهر میشود و تداوم حرکت گردش تماماً بخاطر جنبه پولی آن است - زیرا کالا همواره فقط یک قدم در جهت عکس حرکت پول برمیدارد و پول همواره برای تکمیل حرکت شروع شده بوسیله کالا بجای کالا قدم دوم را برمیدارد - از اینجهت چنین بنظر می رسد که کل حرکت بوسیله پول آغاز شده است، هر چند که در حین فروش، این کالا است که باعث حرکت پول میشود و

باین ترتیب گردش کالا را بهمان طریقی موجب می‌گردد که پول در حین خرید، موجب گردش کالا می‌شود. علاوه بر آن از آنجائیکه پول همیشه بصورت وسیله خرید در برابر کالاها قرار می‌گیرد و در این قالب با تحقق قیمت کالاها آنها را بحرکت درمی‌آورد، کل حرکت گردش بصورت جابجا شدن پول با کالاها از طریق تحقق قیمت آنها ظاهر می‌شود حال می‌خواهد این تحقق قیمت در معاملات جداگانه ای باشد که در کنار یکدیگر بطور همزمان صورت می‌گیرند یا معاملات جداگانه ای باشد که در کنار یکدیگر بطور همزمان صورت می‌گیرند یا معاملات جداگانه ای که به هنگام تحقق یکی پس از دیگری قیمت کالاها مختلف پشت سرهم روی می‌دهند. اگر مثلاً کسی رابطه ک - پ - ک - پ - ک - پ ... را مورد بررسی قرار داده جنبه های کیفی ای که در گردش واقعی غیرقابل تمیز می‌گردند را نادیده بگیرد این رابطه تنها بصورت یک سلسله اعمال یکنواخت ظاهر خواهد شد. پ بعد از تحقق قیمت ک قیمت ک، ک و امثالهم را پشت سرهم تحقق می بخشد و کالاهای ک، ک، ک و غیره بلااستثنا جای خالی پول را اشغال می نمایند. باین ترتیب چنین بنظر می‌آید که پول بوسیله تحقق قیمت کالاها باعث گردش آنها می‌گردد. پول درحالی‌که بکار تحقق قیمت ها می‌آید در عین حال خود پیوسته در گردش بوده زمانی تنها از یک نقطه به نقطه دیگر نقل مکان میکند زمانی دیگر یک منحنی یا دور کوچکی را طی میکند که در آن، نقاط شروع و بازگشت یکسان اند. پول بعنوان واسطه گردش دارای گردش مختص بخود میباشد. باین ترتیب حرکت و اشکال تغییر یابنده کالاهای در گردش بصورت حرکت پولی نمایان می‌شود که واسطه مبادله کالاهای غیر متحرک قرار می‌گیرد. ازاینرو حرکت روند گردش کالاها توسط پول بعنوان واسطه گردش، یعنی توسط گردش پول معرفی می‌شود.

همانطور که صاحبان کالاها از طریق تبدیل یک چیز، یعنی طلا به تجسم بیواسطه مدت کار عام و لذا تبدیل آن به پول، محصولات کار فردی را بعنوان محصولات کار اجتماعی ارائه نمودند همانطور هم اکنون حرکت عام خود آنان که باعث مبادله عناصر مادی کارشان می‌شود، آنان را بعنوان حرکت خاص یک چیز، یعنی بعنوان گردش طلا در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. حرکت اجتماعی برای صاحبان کالاها از یطرف ضرورتی خارجی است و از طرف دیگر صرفاً یک روند واسطه ای رسمی که هر فرد را قادر می‌سازد باندازه کل ارزش ارزشهای مصرفی کالاهائی که به گردش انداخته است، ارزشهای مصرفی مختلف بدست آورد. کالا بمجرد ترک حوزه گردش بعنوان یک ارزش مصرفی عمل میکند حال آنکه ارزش مصرفی پول بصورت یک وسیله گردش ناشی از گردش آنست. حرکت کالا در حوزه گردش اهمیت چندانی ندارد حال آنکه دوران 156 همیشگی پول در این حوزه مبدل به وظیفه آن می‌شود. وظیفه خاصی که پول در حوزه گردش انجام می‌دهد به پول بعنوان واسطه گردش، خصوصیت متمایز جدیدی اعطا میکند که ذیلاً به تجزیه و تحلیل جزئیات آن می پردازیم.

قبل از هر چیز واضحست که گردش پول عبارت از حرکتی است که به بی نهایت جزء تقسیم شده است زیرا موید تجزیه بیحد روند گردش به خریده‌ها و فروشها و جدائی کامل

مراحل تکمیلی دگردیسی کالاها میباشد. درست است که در مدار کوچک پولی که در آن نقطه ابتدا منطبق بر نقطه انتهاست، حرکتی مکرر، حرکتی حقیقتاً دَوْرانی صورت میگیرد؛ ولی در ابتدا بایستی متذکر شد که به اندازه تعداد کالاها نقطه شروع وجود داشته و کثرت نامعین کالاها مانع از هر نوع کوششی میشود که بخواهد این مدارها را بررسی، اندازه گیری و شمارش نماید. فاصله زمانی واسط بین شروع از یک نقطه و بازگشت به همان نقطه نیز بهمان اندازه نامعلوم است. علاوه بر آن، اینکه در یک مورد خاص آیا چنین مداری پیموده میشود یا نه علی السویه میباشد. هیچ حقیقت اقتصادی دیگری آشکارتر از این نیست که کسی پولی خرج نماید بدون آنکه آن پول بنزد وی باز نگردد. پول مدار خود را از تعداد نقاط بینهایت زیادی آغاز کرده به تعداد نقاط بینهایت زیادی بازمیگردد لیکن انطباق نقطه شروع با نقطه بازگشت تصادفی است زیرا حرکت ک - پ - ک لزوماً این معنی را نمیدهد که خریدار مجدداً مبدل به فروشنده میشود. اشتباه تر از آن اینست که گردش کالا را بصورت حرکتی توصیف نمائیم که از یک مرکز در امتداد شعاع به تمام نقاط پیرامونی کشیده میشود و از کلیه نقاط پیرامونی به همان مرکز باز میگردد. اصطلاح مدار پول به اعتقاد مردم بمعنی آنست که پیدایش و ناپدید شدن پول و حرکت دائمی آن از یک مکان به مکانی دیگر در همه جا قابل رویت است. وقتی شکل پیشرفته تری از پول را در نظر بگیریم که بعنوان میانجی گردش، یعنی اسکناس مورد استفاده قرار میگیرد ملاحظه خواهیم نمود که شرایط حاکم بر صدور پول تعیین کننده تجدید جریان آن نیز میباشد. ولی تا آنجا که به گردش ساده پول مربوط میشود اینکه خریدار بخصوصی یکبار دیگر به جامه فروشنده درآمد امری تصادفی است. حرکات دَوْرانی واقعی وقتی بطور مستمر در حوزه گردش ساده پول صورت میگیرند، حاکی از روندهای اساسی تر تولید میباشد، مثلاً تولید کننده با پولی که در روز جمعه از بانک میگیرد دستمزد کارگران خود را در روز شنبه پرداخت میکند، کارگران مزبور بلافاصله بخش اعظم دستمزد خود را تسلیم خرده فروشها و امثالهم می نمایند و خرده فروشها آن پول را روز دوشنبه به بانک مزبور برمیگردانند.

دیدیم که پول مقدار معینی از قیمت‌هایی را که شامل خریده‌ها و فروشهای پراکنده بوده از لحاظ مکانی در کنار یکدیگر بسر میبرند بطور همزمان تحقق می بخشد و اینکه پول جای خود را با هر کالا فقط یکبار عوض میکند. ولی از طرف دیگر تا آنجا که حرکات دگردیسی های کامل کالاها و تسلسل 157 این دگردیسی ها در حرکت پول انعکاس مییابد، یک سکه واحد قیمت کالاهای مختلفی را بتحقیق رسانده و ازاینرو تعداد مدارهای بزرگتر یا کوچکتری را طی میکند. لذا چنانچه ما روند گردش را در یک کشور برای مدت معینی مثلاً یک روز در نظر بگیریم متوجه میشویم که مقدار طلای لازم برای تحقق قیمت‌ها و همچنین مقدار طلای لازم برای گردش کالاها توسط دو عامل تعیین میگردد: یکی مجموع کل قیمت‌ها و دیگری تعداد متوسط مدارهایی که آحاد سکه های طلا می پیمایند. تعداد مدارها یا سرعت گردش پول بنوبه خود بوسیله سرعت متوسط کالاهائی تعیین میشود یا انعکاس مییابد که از مراحل مختلف دگردیسی خود

میگذرند، سرعتی که طی آن دگردیسی ها زنجیروار یکی بعد از دیگری واقع میشوند و بالاخره سرعتی که کالاهای جدید با آن سرعت برای پرکردن جای کالاهائی که دگردیسی خود را بپایان رسانده اند به گردش انداخته میشوند. در حین تعیین قیمتها، ارزش مبادله ای کلیه کالاها اسماً مبدل به مقدار طلای معادل همان ارزش میگردد و همان ارزش در دو معامله جداگانه پ - ک و ک - پ بدو صورت وجود پیدا میکند، یکی بشکل کالاها و یکی هم بشکل طلا؛ با اینحال طلا بعنوان واسطه گردش بوسیله رابطه جداگانه با کالاهای ایستای 158 فردی تعیین نشده بلکه بوسیله وجود پویای آن در عرصه سیال کالاها تعیین میگردد. وظیفه طلا، معرفی دگرگونی کالاها بوسیله تغییرات مکانی آنهاست، بعبارت دیگر نشان دادن سرعت دگرگونی آنها بوسیله سرعت حرکت آنها از یک نقطه به نقطه ای دیگر. باین ترتیب وظیفه آن در کل روند مزبور تعیین کننده مقدار واقعی طلای در گردش یا آن کمیت واقعی ایست که گردش میکند.

گردش پول مستلزم گردش کالاست؛ بعلاوه پول، آن کالاهائی را بگردش درمیآورد که دارای قیمت باشند، یعنی کالاهائیکه اسماً معادل مقادیر معینی طلا قرار داده شده باشند. تعیین قیمت کالاها مستلزم آنست که ارزش مقدار طلائی که بعنوان معیار اندازه گیری یا ارزش طلا بکار می رود معلوم باشد. لذا مقدار طلای لازم برای گردش باستناد این فرض، قبل از هر چیز بوسیله مجموع کل قیمت کالاهائی تعیین میشود که قرار است تحقق یابد. ولیکن خود این مجموع کل بنوبه خود بوسیله عوامل زیر تعیین میگردد: ۱. سطح قیمت، اندازه نسبی ارزشهای مبادله ای کالاها برحسب طلا، و ۲. مقدار کالاهای درگردش دارای قیمتهای معین، یعنی تعداد خریدهها و فروشها به قیمتهای معلوم ۷۲* در صورتیکه یک کوارتر گندم ۶۰ شلینگ هزینه بردارد برای بگردش انداختن آن یا تحقق قیمت آن نیازمند دو برابر طلای بیشتر از وقتی میباشیم که مقدار گندم فوق فقط ۳۰ شلینگ هزینه برمیآورد. برای بگردش درآوردن ۵۰۰ کوارتر گندم از قرار کوارتری ۶۰ شلینگ نیازمند دو برابر طلا بیشتر از وقتی میباشیم که بخواهیم ۲۵۰ کوارتر گندم را از قرار کوارتری ۶۰ شلینگ بگردش درآوریم. و بالاخره بگردش درآوردن ۱۰ کوارتر گندم از قرار کوارتری ۱۰۰ شلینگ محتاج نصف مقدار طلائی است که برای بگردش درآوردن ۴۰ کوارتر گندم از قرار کوارتری ۵۰ شلینگ لازم است. بنابراین چنین نتیجه میشود که مقدار طلای لازم برای گردش کالاها علیرغم ترقی قیمتها میتواند تنزل کند در صورتیکه درجه کاهش مقدار کالاهای درگردش سریعتر از درجه افزایش قیمت مجموع کل آنها باشد. و بالعکس در عین آنکه مقدار کالاهای درگردش کاهش مییابد مقدار وسیله گردش میتواند افزایش یابد بشرط آنکه مجموع قیمت کالاهای در گردش برویهم از «کاهش مقدار آن» ترقی بیشتری بنماید. باین ترتیب پژوهشهای ارزنده و بسیار موشکافانه انگلیسیها نشان میدهد که مثلاً در انگلستان مقدار پول در گردش طی مراحل اولیه کمبود غلات زیاد میشود زیرا قیمت من حیث مجموع 159 عرضه کمتر غلات، بیشتر از قیمت من حیث مجموع عرضه بیشتر آن میباشد و کالاهای دیگر برای مدتی به قیمت سابق خود بهمان وضع گذشته به گردش ادامه

میدهند. ولیکن در مرحله بعدی کمبود غلات مقدار پول در گردش کاهش مییابد زیرا همراه با غلات، یا تعداد کالاهای کمتری به قیمت های سابقشان بفروش می رسند یا همان مقدار کالای سابق به قیمت های پائین تری فروخته میشود.

ولی همچنانکه دیدیم مقدار پول در گردش نه تنها توسط مجموع کل قیمت کالاهائی که قرار است تحقق یابند تعیین میشود بلکه سرعت گردش پول - یعنی سرعت تحقق قیمت ها طی دوره ای معین - نیز در تعیین آن دخیل میباشد. چنانچه یک لیره طلا و فقط یک لیره طلای واحد در طول یکروز برای انجام ده خریدی بکار برده شود که هر یک از آنها متشکل از کالائی به ارزش یک لیره طلا باشد، بطوریکه لیره طلای مزبور ده بار دست بدست گردد، لیره طلای مزبور همان مقدار معامله تجارتي انجام داده است که ده لیره طلای که هر یک در روز فقط یک مدار طی کرده باشد. *۷۳* باین ترتیب سرعت گردش طلا قادر است جبران مقدار آنرا بنماید: بعبارت دیگر موجودی طلای در گردش نه تنها بوسیله طلای تعیین میشود که در مقابل کالاها بعنوان یک معادل عمل میکند بلکه بوسیله وظیفه ای که در حرکت دگردیسی کالاها انجام میدهد نیز تعیین میگردد. با اینحال سرعت پول رایج تنها تا حد بخصوصی قادر به تأمین مقدار آن میباشد زیرا در هر لحظه معین تعداد بیشماری خرید و فروش جداگانه بطور همزمان صورت میگیرد.

چنانچه مجموع قیمت کالاهای در گردش افزایش یافته لیکن این افزایش بمیزانی کمتر از افزایش سرعت پول رایج باشد، حجم پول در گردش کاهش خواهد یافت. در صورتیکه بالعکس، سرعت گردش سریعتر از قیمت کل کالاهای در گردش کاهش یابد حجم پول در گردش زیاد خواهد شد. تنزل عمومی قیمتها توأم با افزایش مقدار واسطه گردش و ترقی عمومی قیمتها توأم با کاهش مقدار واسطه گردش در تاریخ قیمت ها از هر پدیده دیگری شناخته شده تر میباشد. ولیکن علل ترقی سطح قیمتها و در عین حال فزونی سرعت پول رایج از سرعت ترقی سطح قیمت ها و همچنین رشد معکوس، خارج از حوزه بررسی گردش ساده قرار میگیرد. ما می توانیم نشان دهیم که در دوره هائی که اعتبارات گسترش مییابند، پول رایج سریعتر از قیمت کالاها افزایش پیدا میکند حال آنکه در دوره های کساد۱۶۰ اعتبارات، پول رایج سریعتر از قیمت کالاها تنزل پیدا میکند. اینکه مقدار وسیله گردش توسط عواملی نظیر مقدار کالاهای در گردش، قیمتها، افزایش یا کاهش قیمت ها، تعداد خریدهها و فروشهای همزمان و سرعت پول رایج، تعیین میگردد نشانه خصلت صوری گردش ساده پول است، عواملی که همه اشان موکول به دگردیسی رایج در عالم کالاها میباشدند که بنوبه خود موکول به ماهیت عام شیوه تولید، تعداد جمعیت، رابطه شهر با روستا، توسعه وسائل حمل و نقل، تقسیم کار کم و بیش پیشرفته، اعتبار و امثالهم میشود، خلاصه اینکه موکول به شرایطی میگردد که خارج از چهارچوب گردش ساده پول قرار داشته فقط در آن انعکاس پیدا میکنند.

چنانچه سرعت گردش معلوم باشد مقدار وسیله گردش صرفاً از روی قیمت کالاها تعیین میگردد. باین ترتیب بالا یا پائین بودن قیمت ها بدلیل زیادی یا کمی پول در گردش نبوده بلکه زیادی یا کمی پول رایج بدلیل بالا و پائین بودن قیمتهاست. این یکی

از اصول قوانین اقتصادی است و اثبات دقیق آنرا به استناد تاریخ قیمتها، شاید بتوان تنها موفقیت اقتصاددانان انگلیسی بعد از ریکاردو بحساب آورد. داده های تجربی نشان میدهد که سطح پول رایج فلزی یا حجم طلا و نقره رایج در یک کشور بخصوص علیرغم نوسانات موقت و گاهی بسیار شدید^{۷۴*}، در طول مدت نسبتاً طولانی تر بطورکلی ثابت مانده حول سطح متوسط، نوسانات کم دامنه ای دارد. این پدیده صرفاً بسبب ماهیت متضاد عوامل تعیین کننده حجم پول در گردش میباشد. تغییراتی که بطور همزمان در این عوامل صورت میگیرند اثرات آنها را خنثی کرده و همه چیز بحال اول خود باقی میماند.

قانونیکه میگوید در صورت معلوم بودن سرعت گردش پول و مجموع کل قیمت کالاها، مقدار واسطه گردش را میتوان تعیین نمود را، به طریق زیر هم میتوان بیان نمود: چنانچه ارزش مصرفی کالاها و سرعت متوسط دگردیسی آنها معلوم باشد مقدار طلای در گردش تابع ارزش خود آن میشود. باین ترتیب در صورتیکه قرار شود ارزش طلا، یعنی مدت کار لازم برای تولید آن افزایش یافته یا کاهش یابد، قیمت کالاها به نسبت عکس ترقی یا تنزل خواهد کرد و در صورتیکه سرعت آن تغییر نکند این ترقی یا تنزل عمومی قیمتها لزوم وجود مقدار بیشتر یا کمتر طلا برای گردش همان مقدار کالا را ایجاد می نماید. اگر قرار باشد معیار سابق ارزش جایش را به فلز پارزش تر یا کم ارزش تری بدهد نتیجه همان خواهد بود. مثلاً هلند بخاطر رعایت طلبکارانش و ترس از عواقب کشف طلا در کالیفرنیا و استرالیا، پول رایج نقره را جانشین پول رایج طلا نمود، باین ترتیب برای بگردش درآوردن همان حجم کالا محتاج ۱۴ الی ۱۵ مرتبه نقره بیشتر از مقدار طلائی بود که سابقاً برای این مقصود بکار میبرد.

از آنجا که مقدار طلای در گردش بستگی به دو عامل متغیر دارد - یکی مقدار کل قیمت کالاها و دیگری سرعت گردش - چنین نتیجه میگیریم که تقلیل و گسترش مقدار پول رایج فلزی بایستی امکان پذیر باشد؛ خلاصه آنکه طلا مطابق با احتیاجات روند گردش گاهی بایستی به گردش گذاشته شود و گاهی از آن بیرون کشیده شود. در صفحات بعد مشاهده خواهیم نمود که این شرایط در روند گردش چگونه تحقق می پذیرند.

ث. سکه ها و علائم ارزش

طلا بهنگام انجام وظیفه بعنوان واسطه گردش شکل خاصی بخود گرفته تبدیل به سکه میشود. برای جلوگیری از آنکه مشکلات تکنیکی گردش آنرا مختل ننماید طلا را بر طبق معیار پول شمارشی ضرب می کنند. مسکوکات عبارت از قطعاتی از طلا میباشد که شکل و انگ 161 آنها نظیر آنچه از عنوان پول شمارشی چون لیره استرلینگ، شلینگ و غیره برمیآید حاکی از آنست که محتوی اوزانی از طلا میباشد. تعیین قیمت ضربخانه و انجام کار تکنیکی ضرب سکه به عهده دولت واگذار شده است. پول مسکوک نظیر پول

شمارشی خصلتی محلی و سیاسی پیدا میکند، زبانهای ملی مختلفی بکار می برد و به جامه های متحدالشکل ملی مختلفی درمیآید. باین ترتیب پول مسکوک در حوزه داخلی گردش کالاها که حدود و ثغور آن بوسیله مرزهای هر اجتماع تعیین میگردد بگردش در آمده، از گردش عام عالم کالاها جدا میگردد.

تنها تفاوت بین طلا بصورت شمش و طلا بصورت سکه همانا تفاوت بین ارزش صوری سکه و ارزش صوری وزن فلز آن است. آنچه که بمنزله تفاوت ارزش صوری وزن فلز ظاهر میشود - بصورت تفاوت شکل مسکوکات بروز میکند. سکه های طلا را میتوان در بوته آزمایش انداخته بطور یقین مجدداً به طلا تبدیل نمود و برعکس برای ساختن سکه کفایت شمشهای طلا را به ضرابخانه فرستاد. تبدیل و تغییر شکل مجدد یکی به دیگری بصورت امری کاملاً تکنیکی جلوه میکند.

ضرابخانه انگلستان در ازای ۱۰۰ لیره یا ۱۲۰۰ تروی اونس طلای ۲۲ عیار، ۴۶۷۲/۵ پوند یا ۴۶۷۲/۵ لیره طلا تحویل میدهد و چنانچه لیره های مزبور را در یک کفه ترازو و ۱۰۰ پوند شمش طلا را در کفه دیگر آن قرار دهیم تعادل برقرار میشود. این امر ثابت میکند که لیره صرفاً مقدار طلاست - با شکل و انگی خاص - که وزن آن در مقیاس پولی انگلستان باین اسم شناخته میشود. تعداد ۴۶۷۲/۵ لیره طلا در نقاط مختلف به گردش انداخته میشود و بمجردیکه این لیره های طلا بجریان افتاد هر یک در روز چند بار دست بدست میگردد البته به تفاوت، یعنی بعضی لیره های طلا بیشتر و برخی کمتر، اگر چنانچه یک اونس طلا در روز بطور متوسط ۱۰ بار دست بدست بگردد در اینصورت ۱۲۰۰ اونس طلا، کالائی بقیمت ۱۲۰۰۰ اونس یا ۴۶۷۲۵ لیره را به تحقق خواهد رساند. یک اونس طلا را بهر صورتی درآورد و زنش هرگز به ده اونس نخواهد رسید. لیکن اینجا در روند گردش، یک اونس حقیقتاً به ۱۰ اونس افزایش می یابد. یک سکه در روند گردش برابر است با مقدار طلائی موجود در آن ضربدر تعداد دفعاتی که دست بدست میگردد. سکه مزبور باین ترتیب علاوه بر موجودیت واقعی خود بعنوان وزن معینی از طلا موجودیت اسمی دیگری که ناشی از عمل آنست کسب میکند. یک لیره چه یک بار دست بدست بگردد چه ده بار بهرحال در هر خرید یا هر فروش خاص تنها بمنزله یک لیره واحد عمل خواهد کرد. اثرش شبیه آنست که ژنرالی در روز نبرد، در گیرودار کارزار با حضوریافتن در ده نقطه مختلف جای ده ژنرال را بگیرد، در حالیکه در هر نقطه همان یک ژنرال باقی می ماند. اسم گذاری 162 واسطه گردش که از جانشین شدن سرعت بجای کمیت ناشی میشود تنها به طرز عمل سکه ها در روند گردش مربوط شده تأثیری بر وضع تک تک آنها نمیگذارد.

معهداً گردش پول حرکتی است خارجی و لیره هر چند از بوی آن پیدا نیست 163 با اینحال با چیزهای دیگری همراه است. سکه ای که با انواع دستها، کیسه ها، کیف ها، جیب ها، دخلها، صندوقچهها و جعبه ها تماس پیدا میکند سائیده شده اینجا و آنجا ذره های طلا از خود باقی میگذارد و باین ترتیب در جریان فیزیکی بر اثر سایش از محتوای ذاتی آن روزبروز بیشتر کاسته میشود و مادامیکه از آن استفاده بعمل میآید،

تحلیل می رود.

اجازه بدهید لیره را در حالتی در نظر بگیریم که به خصوصیات جسمانی اولیه آن هنوز خللی وارد نیامده است.

«نانوائی که یک روز یک لیره دریافت میکند و روز بعد آنرا به آسیابان پرداخت میکند خود لیره واقعی را نمی پردازد بلکه لیره مزبور در این هنگام قدری سبک تر از وقتی است که نانو آنرا دریافت میداشت...» *۷۵*

«با علم باینکه ضرب سکه به مقتضای ماهیت اشیاء، در مورد یک یک سکه هائی که بدلیل سایش غیرقابل اجتناب روزانه... مستهلک میشوند، بایستی برای همیشه ادامه پیدا کند... از جریان خارج کردن سکه های سبک عملاً حتی برای یک روز هم امکان پذیر نمیشود.» *۷۶*

بعقیده جاکوب از ۱۸۰ میلیون پوندی که در ۱۸۰۹ در اروپا موجود بود تا ۱۸۲۹ یعنی ظرف ۲۰ سال ۱۹ میلیون پوند در اثر سائیدگی از بین رفت. *۷۷* کالاها بعد از نخستین حرکت و وارد شدن در حوزه گردش مجدداً از جریان خارج میشوند حال آنکه یک سکه بعد از انجام چند حرکت در حوزه گردش معرف مقدار فلز بیشتر از آن مقدار است که حقیقتاً در خود دارد. هر چه سکه ای که دارای سرعت معینی است مدت طولانی تری در گردش باشد یا آنکه در مدت زمان معینی با سرعت بیشتری به گردش بیفتد بهمان اندازه شکاف بین وجود آن بعنوان یک سکه و وجودش بعنوان یک قطعه طلا یا نقره عظیم تر خواهد شد. آنچه باقی می ماند چیزی نیست بجز یک شبح اسمی عظیم 164، در اینجا جسم سکه سایه ای بیش نیست. با وجود آنکه گردش در اصل، سکه را سنگین تر مینمود در اینجا آنرا سبک تر مینماید، با اینحال سکه در هر عمل خرید یا فروش هنوز هم بعنوان همان مقدار طلای اولیه دست بدست میگردد. لیره مزبور بعنوان یک لیره کاذب 165 یا طلای کاذب و وظیفه سکه طلای قانونی 166 را همچنان انجام میدهد. در حالیکه اصطکاک با دنیای خارج سبب آن میشود که اشیای دیگر مطلوبیت خود را از دست بدهند، سکه در اثر آنکه عنصر طلا یا نقره موجود در آن بسبب استعمال موجودیتی صرفاً کاذب پیدا میکنند روز بروز بر مطلوبیتش افزوده میشود. این مطلوبیت اخیر پول رایج فلزی یعنی عدم توازن محتوی اسمی و محتوی حقیقی آن که توسط خود روند گردش بوجود آمده است موجب سوء استفاده دولتها و سوداگرانی میگردد که بانحاء مختلف سکه ها را از ارزش می اندازند. سراسر تاریخ نظام پولی از اوائل قرون وسطی تا اواسط قرن هجدهم مشحون از اینگونه تقلبات 167 دو جانبه و متضاد است و مجموعه حجیمی 168 که کاستودی از آثار اقتصاددانان ایتالیائی جمع آوری نموده عمدتاً به این موضوع اختصاص یافته است.

موجودیت «مطلوب» طلا در محدوده عمل آن با موجودیت حقیقی آن در تضاد می افتد. بعضی سکه های طلا در خلال گردش فلز محتوی خود را بیشتر از دست میدهند و برخی کمتر و اکنون یک لیره حقیقتاً از لیره دیگر بیشتر ارزش دارد. از آنجا که آنها بهر حال تا وقتی که بعنوان سکه عمل میکنند بیک میزان اعتبار دارند - لیره ایکه

یک ربع اونس وزن دارد بر لیره ای که فقط معرف یک ربع اونس میباشد رجحانی ندارد – بعضی صاحبان بی وجدان این سکه ها روی لیره هائیکه دارای وزن استاندارد میباشد عملیات جراحی انجام داده بطور مصنوعی همان حاصلی را بدست میآورند که گردش بطور خود بخودی در مورد سکه های سبک تر انجام داده است. از سر و ته لیره ها زده ارزش آنها پائین میآورند و اضافه طلای که به این طریق بدست میآید به پاتیل ذوب فلز سرازیر میشود. وقتی $4762/5$ لیره طلایکه روی کفه ترازو بجای 1200 اونس بطور متوسط 800 اونس بیشتر وزن نداشته باشد، قدرت خرید آن در بازار طلا هم بیشتر از 800 اونس طلا نیست؛ بعبارت دیگر قیمت بازار طلا از قیمت ضرابخانه آن بالاتر رفته است. تمام لیره ها حتی آنهایی هم که وزن استاندارد خود را حفظ کرده اند بصورت سکه کمتر از حالتیکه بشکل شمش میباشد ارزش دارند. لیره هائی که دارای وزن استاندارد بودند مجدداً به شمش تبدیل میشدند، یعنی بشکلی در میآیند که مقادیر بیشتر طلا نسبت به مقادیر کمتر آن ارزش بیشتری پیدا میکنند. زمانیکه تنزل محتوی فلز، بر تعدادی کافی لیره آنقدر تأثیر گذاشته باشد که باعث تجاوز همیشگی قیمت بازار طلا از قیمت ضرابخانه آن بشود، سکه های مزبور همان عناوین شمارشی سابق را حفظ میکنند با این تفاوت که عناوین شمارشی مزبور از این پس معرف مقدار طلای کمتری میباشد. بعبارت دیگر معیار پول تغییر کرده طلا از این بعد بر طبق این معیار جدید ضرب خواهد شد. باین ترتیب طلا در نتیجه مطلوبیت خود بعنوان یک واسطه گردش، بنویه خود رابطه قانونی تثبیت شده ایرا که در آن بعنوان معیار قیمت عمل می نمود تغییر خواهد داد. بعد از گذشت مدت معینی دگرگونی مشابهی مجدداً بوقوع خواهد پیوست؛ طلا باین ترتیب هم بعنوان معیار قیمت و هم بعنوان واسطه گردش در معرض تغییرات مستمری قرار میگردد، بطوریکه تغییر یک جنبه آن موجب تغییر جنبه دیگرش میشود و بالعکس. این مطلب پدیده ایرا که قبلاً ذکر کردیم توضیح میدهد بدینمعنی که همانطور که تاریخ تمام ملتهای عصر حاضر نشان میدهد همان عناوین پولی به محتوی فلزی اطلاق میشود که پیوسته رو به نقصان است. تضاد بین طلا بعنوان سکه و طلا بعنوان معیار قیمت تبدیل به تضاد بین طلا بعنوان سکه و طلا بعنوان معادل عام نیز میگردد؛ معادل عام نه تنها در داخل مرزهای یک کشور معین بلکه در بازار جهانی نیز بگردش درمیآید. طلا بعنوان مقیاس ارزش همواره وزن کامل خود را حفظ کرده است زیرا فقط اسماً بعنوان طلا بکار رفته است. طلا زمانیکه بعنوان یک معادل در معامله جداگانه ک – پ مورد استفاده قرار میگردد فوراً از حرکت باز ایستاده به حالت سکون می افتد؛ ولی وقتی بعنوان سکه مورد استفاده قرار میگردد ماده طبیعی آن با عمل آن در تضاد دائم می افتد. از تبدیل لیره طلا به طلای اسمی نمیتوان کاملاً جلوگیری بعمل آورد، با اینحال قوانین سعی میکنند از برقراری طلای اسمی بعنوان سکه از طریق بیرون کشیدن آن از گردش به هنگامیکه سکه های مورد بحث درصد بخصوصی از فلز خود را از دست داده باشند جلوگیری بعمل آورند. مثلاً مطابق قوانین انگلیس لیره ای که $0/747$ مثقال از وزن خود را از دست داده باشد رایج قانونی نیست. طی سالهای 1844 الی 1848

بانک انگلستان که دارای ترازوی اختراعی آقای کاتن 169 برای اندازه گیری وزن طلاست تعداد ۴۸ میلیون لیره طلا را توزین کرد. این ماشین نه تنها قادر به اندازه گیری تفاوت وزن تا یکصدم مثقال موجود بین دو لیره می باشد بلکه نظیر یک موجود متعقل سکه سبک وزن را به روی صفحه ای می پراند که از روی آن توی ماشین دیگری می افتد که آن ماشین سکه سبک وزن مزبور را با شقاوتی شرقی چند شقه می کند.

لذا سکه های طلا تحت چنین شرایطی بهیچ وجه قادر به گردش نمیباشند مگر آنکه محدود به حوزه معینی از گردش بشوند که در آنجا با سرعت کمتری سائیده گردند. مادامیکه یک سکه طلای در گردش بوزن یک پنجم اونس ارزشی معادل یک چهارم اونس داشته باشد سکه مزبور در حقیقت چیزی بجز یک علامت یا سمبول یک و یک بیستم اونس طلا نیست و باین ترتیب روند گردش تمام سکه های طلا را تا حدودی تبدیل به علائم یا سمبول هائی می کند که نماینده ماده سازنده آن میباشند. اما هیچ چیز نمی تواند سمبول خودش باشد. انگور رنگ شده سمبول انگور حقیقی نبوده بلکه انگوریست مجازی. غیرممکن تر از آن اینست که لیره سبک وزنی سمبول لیره ای قرار داده شود که دارای وزن استاندارد است همچنانکه اسبی تکیده نمیتواند سمبول اسبی فریه باشد. از آنجا که طلا باین ترتیب سمبول خودش میگردد ولی نمی تواند بعنوان چنین سمبلی بکار رود، بناچار موجودیت سمبولیکی بخود میگیرد که کاملاً جدا از وجود خود آن میباشد؛ این موجودیت سمبولیک در قالب سکه های فرعی 170 نقره یا مس در آن حوزه هائی از گردش بجریان می افتد که در آن با سرعت هر چه تمامتر سائیده میشود؛ حوزه ای که در آن خرید و فروش مقادیر بسیار کوچک دائماً در جریان است. بخش معینی از کل تعداد سکه های طلا _ و نه همیشه همان سکه ها _ بطور دائم در این حوزه ها در گردش میباشد. جای این بخش از سکه های طلا را علائم نقره و مس میگیرند.

باین ترتیب با وجود آنکه فقط کالای بخصوصی میتواند بعنوان مقیاس ارزش و لذا به عنوان پول در داخل یک کشور مورد استفاده قرار گیرد با اینحال کالاهای مختلفی میتوانند پایپای طلا بعنوان سکه بکار بروند. این وسائل فرعی گردش نظیر علائم نقره و مس نماینده اضعاف معینی از سکه های طلای در گردش میباشند. لذا مقدار نقره یا مسی که این علائم از آنها ساخته میشود بوسیله ارزش نقره یا مس در رابطه با ارزش طلا تعیین نمی شود بلکه این مقدار بطور قراردادی بوسیله قوانین معین میگردد. این نوع سکه ها را فقط تا آن مقداری میتوان انتشار داد که از اضعاف سکه طلای که معرف آنهاست و قادر به گردش دائم میباشند، تجاوز ننماید، این سکه ها خواه بعنوان پول خرد برای سکه طلای دارای ارزش صوری بزرگتر ضرب میشوند خواه برای تحقق قیمت کالاهائی که ارزشی کمتر از یک لیره طلا دارند. علائم نقره و علائم مس متعلق به حوزه های مشخصی از تجارت خرده فروشی است. بدیهی است که سرعت گردش آنها با قیمتی که در تک تک هر خرید و هر فروش به تحقق می رسانند یا با ارزش یکی از اضعاف سکه طلایکه معرف آن میباشند، نسبت عکس دارد. مقدار نسبتاً ناچیز سکه های فرعی در گردش نشان دهنده سرعتی است که آنها با آن سرعت مدام در گردش اند، توجه

داشته باشید که هر روز چه حجم عظیمی از تجارت خرده فروشی در کشوری نظیر انگلستان صورت میگیرد. مثلاً مطابق یکی از گزارشات اخیر پارلمان، ضرابخانه انگلستان در ۱۸۵۷ مبلغ ۴۸۵۹۰۰۰ لیره طلا، و مقداری سکه نقره به ارزش اسمی ۷۳۳۰۰۰ لیره که ارزش فلز آن ۳۶۳۰۰۰ لیره بود ضرب نمود. در ده سال آخر دوره ای که به ۳۱ دسامبر ۱۸۵۷ ختم گردید مبلغ کل طلای مسکوک بالغ بر ۵۵۲۳۹۰۰۰ لیره بود در حالیکه مبلغ کل نقره مسکوک بالغ بر ۲۴۳۴۰۰۰ لیره میشد. ارزش اسمی سکه های مسی صادره در ۱۸۵۷ فقط بالغ بر ۶۷۲۰ لیره میگردید، در حالیکه ارزش مس موجود در آنها بالغ بر ۳۴۹۲ لیره بود؛ از کل این مقدار ۳۱۳۶ لیره بصورت پنی، ۲۴۶۴ لیره بصورت نیم پنی و ۱۱۲۰ لیره بصورت ربع پنی انتشار یافت. کل ارزش اسمی سکه مسی ضرب شده طی ده سال اخیر به ۱۴۱۴۷۷ لیره و ارزش فلز آن به ۷۳۵۰۳ لیره بالغ گردیده است. همانطور که سکه طلا را میتوان بوسیله وضع قوانین از حرکت دائمیش بعنوان سکه باز داشت، یعنی با از دست رفتن مقدار معینی از فلزش آنرا از اعتبار پول بودن انداخت همانطور هم میتوان برعکس با قائل شدن سطح قیمتی که سکه های فرعی نقره و مس از لحاظ قانونی میتوانند تحقق پیدا کنند از حرکت آنها بدرود حوزه سکه طلا و استقرارشان بعنوان پول ممانعت بعمل آورد. باین ترتیب در انگلستان بعنوان مثال مس تا مبلغ ۶ پنس و نقره تا ۴۰ شلینگ رایج قانونی است. انتشار علائم نقره و مس مازاد بر احتیاج حوزه های گردش آنها منتهی به افزایش قیمت کالاها نشده بلکه منتج به انباشت این علائم در دست تجار خرده فروش میگردد بطوریکه عاقبت مجبور میشوند آنها را بعنوان فلز بفروش برسانند. مثلاً در ۱۷۹۸ در انگلستان سکه های مسی به مبالغ ۲۰ لیره، ۳۰ لیره و ۵۰ لیره که توسط افراد متفرقه خرج شده بود در دخل مغازه داران جمع شده بود و از آنجا که کوشش مغازه داران در بگردش انداختن مجدد آنها بجائی نرسید مجبور شدند آنها را در بازار مس بعنوان فلز بفروش برسانند. *۷۸*

مقدار فلز علائم نقره و مسی را که در حوزه های معینی از گردش داخلی نماینده سکه طلا میباشد قانون تعیین می کند؛ ولی وقتی این علائم در گردش قرار میگیرند بسبب سرعت و مداومت گردش نظیر سکه های طلا سائیده میشوند بطوریکه حتی سریعتر از سکه های طلا به سرحد موجودیتی مجازی یا سایه وار تنزل میکنند. اگر قرار میبود که علائم نقره و مس را هم بمجرد آنکه مقدار معینی از فلز خود را از دست دادند بعنوان سکه از گردش خارج کنیم لازم میآید که جای آنها را هم بنوبه خود در بعضی قسمتهای حوزه گردششان به پولهای سمبولیک دیگری نظیر آهن یا سرب بدهیم؛ و به این نحو معرفی یک نوع پول سمبولیک توسط انواع پولهای سمبولیک دیگر تا ابد ادامه پیدا میکرد. خود احتیاجات مربوط به گردش پول رایج نتیجتاً تمام کشورهایی را که دارای گردش پیشرفته ای میباشد و ادار میکنند که ایفای نقش علائم نقره و مس را بعنوان سکه، مستقل از درصد فلزی که در نتیجه سائیدگی از دست میدهند، تضمین نمایند. باین ترتیب روشن میشود که آنها باقتضای طبیعت ماهویشان سمبولهای سکه طلا

میباشند، نه بدلیل آنکه از نقره یا مس ساخته شده اند یا آنکه دارای ارزش میباشند، بلکه برعکس باین خاطر سمبول میگردند که دارای ارزش نمیباشند.

چیزهای نسبتاً بی ارزشی نظیر کاغذ میتوانند بعنوان سمبول سکه طلا عمل نمایند. سکه های فرعی از علائم فلزی نقره، مس و غیره تشکیل مییابند، علائم فلزی اصولاً باین دلیل که در اکثر کشورها قبل از آنکه روند گردش، فلزات کم بهاتر را به مقام پول خورد تقلیل دهد و فلز قیمتی تری را جانشین آنها نماید بعنوان پول بگردش گذاشته میشدند، نظیر نقره در انگلستان، مس در جمهوری روم باستان، سوند، اسکاتلند و غیره. بعلاوه، این جزء طبیعت اشیاء است که سمبول پولی که مستقیماً از پول فلزی رایج نشأت میگیرد، یکبار دیگر در ابتدا الزاماً یک فلز باشد. همانطور که آن بخش از طلا که بایستی بعنوان پول خورد دائماً در گردش باشد جایش را به علائم فلزی میدهد همانطور هم آن بخش از طلا که بعنوان سکه همواره در حوزه گردش داخلی باقی میماند و لذا بایستی برای همیشه بگردش خود ادامه بدهد میتواند جای خود را به علائمی بدهد که فاقد ارزش ذاتی میباشند. پائین ترین سطح حجم پول رایج در هر کشور از روی تجربه تعیین میگردد. باین ترتیب آنچه که در ابتدا عبارت از اختلاف ناچیز محتوی اسمی با محتوی واقعی فلز پول رایج فلزی بود میتواند بجائی برسد که آندو را کاملاً از یکدیگر جدا گرداند. باین نحو اسامی مسکوکات از محتوی مادی پول جدا شده بشکل تکه های بی ارزش کاغذ موجودیت جداگانه ای پیدا می کنند. همانطور که ارزش مبادله ای کالاها در نتیجه مبادله در قالب پول طلا متبلور میگردد بهمان طریق هم پول طلای در گردش به سمبول خود تعالی 171 می یابد، نخست بشکل سکه طلای سائیده شده، سپس در قالب سکه های فلزی فرعی 172، و دست آخر بصورت سکه های شمارشگر 173 بی ارزش، تکه های کاغذ و علائم ارزش 174 صرف.

معهداً سکه طلا اول جانشین فلزی و بعد جانشین کاغذی خود را تنها باین دلیل بوجود آورد که علیرغم از دست دادن مقداری از فلز خود، بعمل خود، بعنوان یک سکه ادامه داد. سکه طلا نه بدلیل سائیده شدن بگردش در آمد بلکه بدلیل ادامه گردش بود که بسرحد یک سمبول سائیده شد. پول طلای رایج در روند گردش تنها بدلیل تبدیل شدن به علامت ارزش خود، اجازه میدهد علائم ارزش جانشین آن بشوند.

بدلیل آنکه مدار ک - پ - ک همانا وحدت پویای دو وجه ک - پ و پ - ک، که مستقیماً به یکدیگر تبدیل میگردند، میباشد یا بدلیل آنکه کالای مزبور دستخوش دگردیسی کامل فوق میگردد است که ارزش مبادله ای خود را به قیمت و به پول تکامل میبخشد، ولیکن بلافاصله از این قوالب مجدداً بیرون می آید تا یکبار دیگر تبدیل به کالا یا بهتر یگوئیم ارزش مصرفی بشود. ارزش مبادله ای کالای مزبور باین ترتیب تنها یک موجودیت ظاهراً مستقل کسب می کند. از طرف دیگر دیدیم که طلا زمانیکه صرفاً بعنوان سکه مورد استفاده قرار میگیرد، یعنی زمانیکه در گردش دائم است حقیقتاً معرف صرف اتصال دگردیسی کالاها بیکدیگر و موجودیت زودگذر آنها بعنوان پول میباشد. طلا قیمت یک کالا را تنها بآن خاطر تحقق می بخشد که بتواند

قیمت کالای دیگر را تحقق ببخشد، ولی هرگز بعنوان ارزش مبادله ای راكد یا حتی یک کالای راكد ظاهر نمیگردد. واقعیتی که ارزش مبادله ای کالاها در این روند بخود میگیرد و واقعیتی که بوسیله طلای در گردش بیان میشود چیزی نیست بجز واقعیت یک جرقه الکتریکی. با وجود آنکه طلای واقعی است ولی تنها بصورت طلای ظاهری عمل می کند و نتیجتاً در جریان این عمل، یک علامت نظیر خود میتواند بجای آن بنشیند. علامت ارزش، نظیر یک تکه کاغذ که از آن بعنوان سکه استفاده میشود معرف مقدار طلاست که اسم سکه نشان میدهد و لذا یک علامت طلا میباشد. نه مقدار معینی طلا بالنفسه مبین یک رابطه ارزشی است و نه علامتی که جایگزین آن میشود. علامت طلای مزبور تا زمانی معرف ارزش میباشد که مقدار معینی طلا، بدلیل آنکه مدت کار مادیت یافته است، دارای ارزش معینی باشد. اما مبلغ ارزشی که علامت مزبور معرف آنست در کلیه موارد تابع ارزش مقدار طلای است که بوسیله آن معرفی میشود. علامت ارزش تا آنجا که به کالاها ارتباط پیدا میکند معرف واقعیت قیمت آن بوده متشکل از علامت قیمت آنها و علامت ارزش آنها است و بس زیرا ارزش آنها در قیمتشان بیان گردیده است. در مدار ک - پ - ک تا آنجا که مبین تنها وحدت پویای دو دگردیسی مزبور یا تغییر شکل یک دگردیسی به دگردیسی دیگر میشود - و باین نحو است که در حوزه گردش که عرصه عمل علامت ارزش مزبور میباشد ظاهر میشود - ارزش مبادله ای کالاها در قیمت، تنها یک موجودیت اسمی و در پول تنها یک موجود یک مجازی یا سمبولیک بخود میگیرد. باین ترتیب ارزش مبادله ای چیزی کاملاً تصوری یا موجودیتی مجازی و عاری از واقعیت بنظر می آید بجز آنچه در کالاها نهفته است البته تا جائیکه مقدار معینی مدت کار در آنها مادیت یافته باشد. لذا چنین بنظر می آید که علامت ارزش مزبور - از آنجا که یک علامت طلا بنظر نیامده بلکه علامت ارزش مبادله ای میباشد که منحصرأ در کالا وجود داشته و تنها در قیمت خود را نشان میدهد - مستقیماً معرف ارزش کالاها میباشد. لیکن ظاهر آن گول زننده است. علامت ارزش مستقیماً فقط علامت قیمت، یعنی علامت طلا میباشد و تنها بطور غیرمستقیم علامت ارزش کالا است. طلا برخلاف پیتراشله میل 175، (19) سایه خود را نفروخته است بلکه آنرا بعنوان وسیله خرید مورد استفاده قرار میدهد. باین ترتیب علامت ارزش تنها موقعی موثر است که در روند مبادله مبین قیمت یک کالا در مقایسه با قیمت کالای دیگر باشد یا موقعی که در رابطه با هر یک از صاحبان کالا معرف طلا باشد. عرف، قبل از هر چیز شیئی معین و نسبتاً بی ارزش نظیر یک قطعه چرم، یک پاره کاغذ و غیره را مبدل به ماده ای میکند که پول از آن تشکیل مییابد، اما تنها وقتی میتواند این موقعیت خود را حفظ کند که عمل آن بعنوان یک سمبول بوسیله اراده عمومی صاحبان کالا تضمین شده باشد، بعبارت دیگر در صورتیکه موجودیت متعارف قانونی و در نتیجه یک نرخ قانونی مبادله کسب کرده باشد. اسکناس منتشره توسط دولت، که حائز نرخ قانونی گردیده است شکل پیشرفته ای از علامت ارزش میباشد و تنها نوع پول کاغذی ایست که مستقیماً از پول رایج فلزی یا خود

گردش ساده کالا ناشی می‌شود. پول اعتباری به مرحله پیشرفته تری از روند اجتماعی تولید تعلق داشته تابع قوانین کاملاً متفاوتی است. پول کاغذی سمبولیک در واقع بجز داشتن حوزه گردش وسیع تر، هیچگونه تفاوتی با سکه های فرعی فلزی ندارد. حتی تکامل صرفاً تکنیکی معیار قیمت یا قیمت ضرب و تغییر شکل خارجی شمش طلا به سکه طلا منجر به مداخله دولت و در نتیجه جدائی مشهود گردش داخلی از گردش عمومی کالاها گردید، این جدائی بوسیله تبدیل سکه به علامت ارزش تکمیل می‌شد. بهر صورت پول بعنوان یک واسطه ساده گردش تنها در حوزه گردش داخلی است که میتواند موجودیتی مستقل کسب نماید.

شرح و تفسیر فوق نشان داد که طلایکه بشکل سکه درآمده، یعنی علائم ارزشی که از ماده طلای خود جدا گردیده، در خود روند گردش نمودار میشود حاصل هیچ قرار و مدار یا دخالت دولت نیست. روسیه نمونه بارزی از تکامل خود بخودی علامت ارزش را بدست میدهد. زمانی که در آن کشور پوست و خز بعنوان پول مورد استفاده قرار می‌گرفت تضاد بین ماده فاسد شدنی و دست و پا گیر و نقش آن بعنوان واسطه گردش منتهی به رسم جانشین کردن قطعات کوچکی از چرم مهمور 176 - بجای آن گردید؛ باین ترتیب این قطعات بدل به پول سفارشی 177 ای شدند که در صورت مطالبه، با پوست و خز قابل پرداخت بودند. بعدها بر آن نام کوچک نهادند و از آن ببعد تبدیل به علائم صرفی گردیدند که معرف اضعاف روبل نقره شده جسته و گریخته تا سال ۱۷۰۰ بهمین صورت مورد استفاده قرار می‌گرفتند تا اینکه در اینسال پطر کبیر دستور انتشار سکه های مسی کوچکی را توسط دولت صادر نمود تا بجای آنها مورد استفاده قرار گیرد. ۷۹* در عهد عتیق نویسندگانی که موفق به درک تنها پدیده پول رایج فلزی گردیدند نظیر افلاطون ۸۰* و ارسطو ۸۱* دریافتند که سکه طلا همانا سمبول یا علامت ارزش میباشد. پول کاغذی دارای نرخ قانونی مبادله در ابتدا در کشورهایی نظیر چین که سیستم اعتبار در آن بوجود نیامده است پدیدار میشود. ۸۲* بعدها مدافعان پول کاغذی با صراحت تمام به تغییر شکل سکه فلزی به علامت ارزشی اشاره میکنند که توسط خود روند گردش بوجود می آید. چنین اشاراتی در آثار بنیامین فرانکلین ۸۳* و بیشاپ برکلی ۸۴* بچشم می‌خورد.

چند هزار صفحه کاغذ را میتوان قطعه قطعه نمود و بعنوان پول بجریان انداخت؟ مطرح شدن سؤال مزبور بدین شکل بی معنی است. علائم بی ارزش تنها وقتی تبدیل به علائم ارزش میشوند که معرف طلای در گردش باشند و معرف تنها آن مقدار طلا میگردند که بعنوان سکه بگردش می‌افتد، یعنی مقداری که به ارزش طلا بستگی دارد در صورتیکه ارزش مبادله ای کالاها و سرعت دگردیسی آنها معین باشند. تعداد قطعات کاغذ حامل ارزش صوری ۵ لیره که قابل گردش باشد یک پنجم تعداد قطعات کاغذ حامل ارزش صوری مجموعه یک لیره خواهد بود و چنانچه کلیه پرداخت ها به شلینگ کاغذی باشد، شلینگ کاغذی بیست برابر بیشتر از اسکناس لیره بایستی بجریان انداخته شود، در صورتیکه سکه طلا بوسیله اسکناسهای دارای ارزش صوری مختلف نظیر اسکناس های ۵

لیره ای، یک لیره ای و ۱۰ شلینگ نمایندگی شود تعداد انواع مختلف علائم ارزش لازم تنها بوسیله مقدار طلای مورد نیاز حوزه گردش بطور اعم تعیین نگردیده بلکه بوسیله مقدار مورد نیاز حوزه گردش هر یک از انواع مربوطه بطور جداگانه تعیین میشود. در صورتیکه پائین ترین سطح پول در گردش یک کشور ۱۴ میلیون لیره باشد (این مبلغ مفروض لایحه بانکی انگلیس در رابطه با پول اعتباری بدون در نظر گرفتن مسکوکات میباشد)، ۱۴ میلیون قطعه اسکناس را که هر یک علامت ارزشی معرف یک لیره دارند میتوان بگردش انداخت. اگر ارزش طلا در اثر کاهش یا افزایش مدت کار لازم برای تولید آن کاهش یا افزایش یابد، در اینصورت تعداد اسکناسهای پوند در گردش به نسبت عکس هرگونه تغییر در ارزش طلا افزایش یا کاهش خواهد یافت، بشرط آنکه ارزش مبادله ای همان میزان کالا دستخوش هیچگونه تغییری نشده باشد. فرض کنیم نقره بجای طلا بعنوان معیار ارزش انتخاب شود و ارزش نسبی نقره به طلا برابر یک به ۱۵ باشد، در صورتیکه بخواهیم از امروز بعد هر قطعه اسکناس معرف همان مقدار نقره ای باشد که در سابق معرف آن مقدار طلا بود، بایستی بجای ۱۴ میلیون ۲۱۰ میلیون پوند اسکناس بجریان بیندازیم. بدین ترتیب تعداد قطعات اسکناس بوسیله مقدار طلای رایجی که آن قطعات در گردش معرف آن میباشند تعیین میگردد. و از آنجا که این قطعات، علائم ارزش میباشند - البته تا آنجا که جانشین طلای رایج میشوند - ارزش آنها صرفاً بوسیله کمیت آنها تعیین میگردد. مقدار طلای در گردش بستگی به قیمت کالاها دارد در حالیکه ارزش اسکناس در گردش منحصراً تابع کمیت خود آن است.

دخالت دولت منتشر کننده پول کاغذی ای که دارای نرخ قانونی مبادله است - و سروکار ما هم تنها با این نوع پول کاغذی است - بنظر ناقص قوانین اقتصاد است. دولتی که قیمت ضرابخانه اش تنها وزن معینی طلا و یک اسم عرضه مینمود و ضرابخانه اش فقط انگ خود را بر طلا نقش می زد، اکنون چنین به نظر می رسد که با سحر انگ خود، کاغذ را به طلا تبدیل میکنند. از آنجا که قطعات کاغذ مزبور دارای نرخ مبادله ای قانونی می باشند محال است بتوان دولت را از تحمیل انتخاب هر تعداد مورد نظر آن و چاپ هر تعداد دلخواه اسکناس با ارزش صوری مثلاً ۱ پوند، ۵ پوند و یا ۲۰ پوند باز داشت. بمجرد آنکه اسکناسهای مزبور بجریان گردش وارد شدند دیگر محال است آنها را از جریان بیرون کشید زیرا از یک طرف مرزهای کشور حرکت آنها محدود میکند و از طرف دیگر در بیرون از حوزه گردش تمام ارزش خود - یعنی هم ارزش مصرفی و هم ارزش مبادله ای خود - را از دست میدهند. این اسکناسها جدا از حوزه عمل خود پاره های بی مصرف کاغذی بیش نیستند. معهذ این قدرت دولت توهمی بیش نیست. دولت هر تعدادی اسکناس با هر ارزش صوری که بخواهد میتواند به گردش بیندازد لیکن کنترل آن به همین عمل مکانیکی خاتمه می یابد. بمجرد آنکه علائم ارزش یا پول کاغذی قدم به حوزه گردش میگذارد تابع قوانین ذاتی این حوزه میگردد.

اجازه بدهید چنین فرض کنیم که مبلغ طلای لازم برای گردش کالاها برابر ۱۴ میلیون پوند باشد و دولت ۲۱۰ میلیون اسکناس که هر قطعه اش را یک پوند میخواند به

جریان بیندازد: در اینصورت ۲۱۰ میلیون مزبور معرف مقدار طلای به ارزش ۱۴ میلیون پوند میباشد. تأثیر اینکار همان است که گویی اسکناسهای منتشره دولت، معرف فلزی است که ارزش آن یک پانزدهم ارزش طلاست یا اینکه قرار بر این شده است که هر قطعه اسکناس معرف یک پانزدهم وزن قبلی طلا باشد. تنها تأثیر اینکار، تغییر در عدد گذاری 178 معیار قیمتها میبود که البته کاملاً قراردادی بوده و بدون توجه به آنست که آیا این معیار مستقیماً در اثر بوجود آمدن تغییر در معیار پولی پدید آمده است یا بطور غیرمستقیم در اثر افزایش تعداد اسکناسهای منتشره بر طبق معیار نازلتر جدیدی صورت پذیرفته است. همچنانکه اسم لیره استرلینگ اکنون مبین یک پانزدهم مقدار قبلی طلا میباشد همانطور هم قیمت کلیه کالاها پانزده برابر بیشتر میشود و ۲۱۰ میلیون اسکناس اکنون حقیقتاً همان اندازه ضروری است که ۱۴ میلیون سابق. کاهش مقدار طلاایکه هر یک از علائم ارزش معرف آنست با افزایش مجموع ارزش این علائم متناسب میبود. بالا رفتن قیمتها صرفاً عبارت از واکنش روند گردشی میبود که علائم ارزش مزبور را بالاجبار برابر 179 مقدار طلای قرار میدهد که قرار است در حوزه گردش جانشین آن بشوند.

در تاریخ تقلیل ارزش پول رایج حکومت انگلستان و فرانسه مواردی هم بچشم میخورد که بالا رفتن قیمتها تناسبی با تقلیل قیمت سکه های نقره نداشته است. دلیل آن تنها این بود که افزایش حجم پول رایج با تقلیل قیمت آن تناسبی نداشت؛ بعبارت دیگر در صورتیکه ارزش مبادله ای کالاها در آینده برحسب معیار ارزش نازلتری برآورد میگردید و برحسب سکه های مربوط به این معیار نازلتر تحقق مییافت در اینصورت تعدادی ناکافی سکه با محتوی فلز کمتری انتشار یافته بود. اینست راه حل مشکلی که در مناظره لاک با لوندس فیصله نیافت. درجه نشستن یک علامت ارزش - اعم از اسکناس یا طلا و نقره قلب 180 - بجای مقادیر معینی از طلا و نقره ایکه مطابق با قیمت ضرابخانه محاسبه شده اند بهیچ وجه به ماده تشکیل دهنده آنها بستگی نداشته بلکه تابع تعداد علائم موجود در گردش میباشد. دشواری درک این رابطه به سبب آنست که هر دو وظیفه پول، یعنی معیار ارزش و واسطه گردش بودن نه تنها تابع قوانین متضاد است بلکه تابع قوانینی است که با خصوصیات متضاد دو وظیفه آن مغایرت دارند. در رابطه با وظیفه آن بعنوان معیار ارزش زمانیکه پول صرفاً بعنوان پول شمارشی و طلا بمثابة فقط طلای اسمی مورد استفاده قرار میگیرد عامل تعیین کننده مهم، ماده فیزیکی سازنده آنست. شکی نیست که ارزشهای مبادله ای که برحسب نقره یا بعنوان قیمتهای نقره بیان گردیده اند کاملاً متفاوت با ارزشهای مبادله ئی ای میباشند که برحسب طلا یا بعنوان قیمتهای طلا بیان گردیده است. از طرف دیگر وقتی پول بعنوان واسطه گردش مورد استفاده قرار میگیرد، یعنی وقتی مجازی نبوده و بایستی بعنوان یک چیز حقیقی در کنار کالاهای دیگر حضور یابد، ماده سازنده آن علی السویه بوده کمیت آن عامل تعیین کننده مهم را تشکیل میدهد. هر چند یک پوند طلا، نقره یا مس بودن آن از نظر معیار سنجش تعیین کننده میباشد با اینحال صرفاً این تعداد آنست که سکه مزبور را صرفنظر

از ماده سازنده آن تجسم کاملی از هر یک از این معیارهای سنجش میکند. اما چنین چیزی مخالف عقل سلیم است که همه چیز در مورد پول کاملاً مجازی بایستی به ماده فیزیکی آن و در مورد سکه حقیقی قابل لمس 181 به رابطه عددی ایکه اسمی است بستگی داشته باشد.

باین ترتیب بالا و پائین رفتن قیمت کالاها در اثر افزایش یا کاهش حجم اسکناس - حالت دوم در جایی است که اسکناس تنها واسطه گردش است - چیزی نیست بجز تظاهر اجباری روند گردش یک قانون که بواسطه عملی خارجی بطور مکانیکی نقض گردیده است؛ یعنی قانونی که میگوید مقدار طلای در گردش بوسیله قیمت کالاها تعیین میشود و حجم علائم ارزش در گردش به وسیله مقدار طلای رایجی که علائم مزبور جایش را در گردش میگیرند. از طرف دیگر، روند گردش، هر تعداد اسکناس را جذب کرده یا گوئی هضم میکند زیرا علامت ارزش، بدون توجه به عنوان طلایکه بهنگام قدم گذاشتن به حوزه گردش با خود حمل میکند، بصورت علامت مقدار طلایکه میتواند بجایش بگردش درآید، متراکم 182 میگردد.

در گردش علائم ارزش، کلیه قوانین حاکم بر گردش پول حقیقی معکوس و سر و ته جلوه میکنند. طلا بدلیل آن گردش می کند که دارای ارزش است حال آنکه اسکناس باین دلیل دارای ارزش است که گردش میکند. اگر ارزش مبادله کالاها معلوم باشد مقدار طلای در گردش بستگی به ارزش آن دارد، حال آنکه ارزش علائم کاغذی تابع تعداد علائم در گردش است. مقدار طلای در گردش با بالا یا پائین رفتن قیمت کالاها بالا یا پائین میرود، حال آنکه چنین بنظر میرسد که قیمت کالاها با تغییر مقدار اسکناس در گردش بالا یا پائین می رود. گردش کالا تنها قادر به جذب مقداری از طلای رایج است، انقباض 183 و انبساط 184 یک در میان حجم پول در گردش بصورت یک قانون بی چون و چرا خود را نشان میدهد، حال آنکه اینطور بنظر میرسد که هر مقدار پول کاغذی میتواند جذب گردش بشود. دولتی که مبادرت به انتشار سکه میکند اگر حتی یکصد هم مثقال هم کمتر از وزن استاندارد از گوشه آن بزند، پول رایج طلا و نقره را تقلیل ارزش داده است و نتیجتاً در وظیفه آن بعنوان واسطه گردش اختلال ایجاد نموده است، حال آنکه انتشار قطعات بی ارزش اسکناسهایی که با فلز هیچ وجه مشترکی بجز ارزش صوری آن ندارد عملی است کاملاً پسندیده. شکی نیست که سکه طلا تنها وقتی معرف ارزش کالاها است که ارزش آن برحسب طلا برآورد گردیده یا بعنوان یک قیمت بیان شده باشد، حال آنکه علامت ارزش مستقیماً معرف ارزش کالاها بنظر می آید. باین ترتیب بدیهی است که کسی که مطالعات خود را در زمینه گردش پول محدود به تجزیه و تحلیل گردش پول کاغذی بنماید که دارای نرخ قانونی مبادله ایست، از قوانین ذاتی گردش پول چیزی سر در نیاورد. این قوانین در گردش علائم ارزش نه تنها واژگونه بنظر میآیند بلکه حتی نقض هم میشوند؛ زیرا حرکات پول کاغذی وقتی باندازه مناسبی انتشار یافته باشد بعنوان علامت ارزش، تابع خصلت آن نیست حال آنکه حرکات خاص آن منوط به تخطی از نسبت صحیح آن به طلا میباشد و بطور مستقیم

۳. پول

پول بعنوان چیزی متمایز از سکه حاصل مدار ک - پ - ک بوده نقطه شروع مدار پ - ک - پ، یعنی مبادله پول در ازای کالا بقصد مبادله کالا در ازای پول را تشکیل میدهد. در حالت ک - پ - ک، این کالا است که آغاز و پایان داد و ستد است در حالیکه در حالت پ - ک - پ پول آغاز و پایان می باشد. در مدار اول واسطه مبادله کالاها پول است، در مدار دوم واسطه تکامل پول به پول کالا میباشد. پول که در مدار اول صرفاً بمنزله یک واسطه صرف بکار برده شده است در مدار دوم بصورت هدف گردش ظاهر میشود در حالیکه کالائی که در مدار اول، هدف قرار داده شده بود در مدار دوم صرفاً بمنزله یک وسیله پدیدار میشود. بدلیل آنکه خود پول حاصل مدار ک - پ - ک است، حاصل گردش بصورت پ - ک - پ نقطه آغاز آن نیز میباشد. محتوی ک - پ - ک را مبادله مادی تشکیل میدهد، حال آنکه محتوی واقعی مدار دوم، یعنی پ - ک - پ را شکلی از کالا تشکیل میدهد که از مدار اول بیرون آمده است.

دو انتهای مدار ک - پ - ک را کالاهای هم ارزشی تشکیل میدهند که در عین حال از لحاظ کیفیت دارای ارزشهای مصرفی مختلفی میباشند. مبادله آنها، یعنی ک - ک همانا مبادله حقیقی ماده است. از طرف دیگر دو انتهای مدار پ - ک - پ را طلای تشکیل میدهد که دارای ارزشی مساوی است. لیکن مبادله طلا با کالاها بقصد مبادله کالاها با طلا یا حاصل نهائی آن پ - پ، یعنی مبادله طلا با طلا بی معنی بنظر میرسد. چنانچه مفهوم مدار پ - ک - پ را در نظر بگیریم - یعنی خرید بقصد فروش، یعنی مبادله طلا با طلا بکمک یک واسطه میانی - فوراً شکل مسلط تولید بورژوائی را باز خواهیم شناخت. در عالم واقعیت هیچکس بقصد فروش چیزی نمی خرد مگر آنکه بقیمت کم بخرد تا به قیمت زیاد بفروشد. افراد پول را با کالاها باین منظور مبادله می کنند که بعداً این کالاها را با مقدار پول بیشتری مبادله نمایند بطوریکه دو انتهای مدار پ، پ اگر نه از لحاظ کیفیت، که از لحاظ کمیت با یکدیگر تفاوت پیدا میکنند. این تفاوت کمی مستلزم مبادله دو چیز نابرابر است با آنکه کالاها و پول بالنفسه شکلهای کاملاً متضادی از کالا میباشند، بعبارت دیگر شکلهای وجودی متفاوت یک ارزش میباشند. باین ترتیب پول و کالای موجود در مدار پ - ک - پ موید مناسبات پیشرفته تر تولیدی میباشند و مدار مزبور در درون گردش ساده چیزی بجز بازتاب حرکتی خصلتاً پیچیده تر نمی باشند. بدین ترتیب پول بعنوان شکلی متمایز از واسطه گردش را بایستی از مدار ک - پ - ک یعنی از شکل مستقیم گردش کالا استخراج نمود.

طلا یعنی کالای خاصی که بعنوان معیار ارزش و واسطه گردش بکار می رود، بدون آنکه جامعه کوشش خاصی کرده باشد تبدیل به پول میشود. نقره که در انگلستان نه

معیار ارزش و نه واسطه اصلی گردش است به پول مبدل نشده است، بهمان ترتیب طلا در هلند بمحض آنکه از مسند معیار ارزش بودن پائین کشیده شد نقش خود را بعنوان پول از دست داد. لذا کالائی که وظایف معیار ارزش و واسطه گردش در آن یکجا جمع شده است مبدل به پول میشود، یا آنکه وحدت معیار ارزش و واسطه گردش پول است. لیکن طلا بعنوان یک چنین وحدتی بنوبه خود دارای موجودیت مستقلی است که از دو وظیفه فوق متمایز میباشد. طلا بعنوان معیار ارزش چیزی بجز پول اسمی و طلای اسمی نمیشود؛ طلا بعنوان واسطه گردش صرف، پول سمبولیک و طلای سمبولیک است ولیکن طلا در حالت جسمانیت فلزی ساده اش پول است یا آنکه پول عبارتست از طلای حقیقی. اجازه بدهید اجمالاً نظری به کالای طلا یعنی پول در حالت سکون و روابط آن با کالاهای دیگر بیندازیم. قیمت تمام کالاها مبین مقادیر معینی از طلا میباشد؛ باین ترتیب آنها چیزی بجز طلای تصویری¹⁸⁵ یا پول تصویری، یعنی سمبولهای طلا نمیشوند همانطور که از طرف دیگر پولی که بعنوان علامت ارزش بکار می رود چیزی بجز سمبول قیمت کالاها نیست.^{۸۵*} از آنجا که کلیه کالاها باین قرار، پول تصویری ای بیش نیستند پس تنها کالای حقیقی پول است. طلا عبارتست از جنبه مادی ثروت انتزاعی در مقابل کالاهائی که فقط معرف شکل مستقلی از ارزش مبادله ای، کار عام اجتماعی و ثروت انتزاعی میباشند. هر کالا تا آنجا که به ارزش مصرفی مربوط میشود از طریق داشتن رابطه با یک احتیاج خاص، معرف تنها یک عنصر ثروت فیزیکی و یک نمای¹⁸⁶ جداگانه ثروت است. معهذاً پول بدلیل آنکه قادر است بسرعت به شیئی مورد نیاز تبدیل شود هرگونه احتیاجی را بر میآورد. ارزش مصرفی خود پول بصورت تعداد بیشماری از ارزشهای مصرفی ای که معادلهای آنرا تشکیل میدهند تحقق مییابد. همه ثروت فیزیکی ای که در عالم کالاها بوجود میآید بحالت مستتر در این قطعه جامد طلا نهفته شده است. باین ترتیب همانطور که قیمت کالاها معرف طلا، معادل عام یا ثروت انتزاعی است همانطور هم ارزش مصرفی طلا معرف ارزش مصرفی تمام کالاها میباشد. لذا طلا عبارتست از سمبول مادی ثروت فیزیکی. طلا «عصاره¹⁸⁷ همه چیزها» (بوآگیلبر) و چکیده¹⁸⁸ ثروت اجتماعی است. شکل آن عبارتست از تجسم مستقیم کار عام و محتوای آن جوهر¹⁸⁹ کل کار مشخص. طلا همانا ثروتی است عام در قالب فردی.^{۸۶*} طلا در حالتیکه بعنوان واسطه گردش مورد استفاده قرار میگیرد متحمل انواع و اقسام ضایعات میگردد، سرورته آن زده میشد تا حدی که حتی به پایه کاملاً سمبولیک پاره ای کاغذ تنزل مییافت. طلا وقتی بعنوان پول بکار گرفته میشود شکوه طلائییش را باز می یابد. خادم مبدل به مخدوم میشود.^{۸۷*} بنده زیر دست مبدل به خدای کالاها میگردد.^{۸۸*}

الف. اندوخته راکد 190

طلا بعنوان پول اصلاً باین دلیل از واسطه گردش جدا گردید که دگردیسی کالا مختل

شده کالا بصورت طلا باقی ماند. این امر زمانی روی میدهد که فروش فوراً به خرید تبدیل نگردد. باین ترتیب وجود این حقیقت که طلا بعنوان پول، موجودیتی مستقل بخود میگیرد بهتر از هر چیز دیگر مبین ملموس¹⁹¹ تجزیه روند گردش یا روند دگرذیسی کالاهای به دو معامله مجزا و منفصلی میباشد که در کنار یکدیگر بسر می برند. خود سکه بمحض آنکه چیزی در حرکت آن وقفه ای ایجاد کند تبدیل به پول میگردد. سکه در نزد فروشنده ای که آنرا در ازای تسلیم کالا دریافت می کند دیگر سکه نبوده بلکه پول میباشد؛ ولی به محض آنکه از دست وی خارج شد مجدداً تبدیل به سکه میگردد. هر کسی مبادرت به فروش کالای خاصی میکند که خود تولید کرده است لیکن این شخص کلیه کالاهای دیگری را که بعنوان یک موجود اجتماعی به آن نیازمند است خریداری می نماید. اینکه هر چند وقت یکبار این شخص بعنوان فروشنده در بازار ظاهر میشود به زمان کار لازم برای تولید کالای وی بستگی دارد، حال آنکه ظاهر شدن او در بازار بعنوان خریدار را تجدید غیرمتغیر مایحتاج حیاتی وی تعیین می کند. شرط آنکه وی بتواند بدون فروش چیزی مبادرت به خرید بنماید اینست که چیزی را بفروشد بدون آنکه چیز دیگری خریده باشد. مدار ک - پ - ک تنها زمانی واقعاً مظهر وحدت دینامیک خرید و فروش میشود که با روند مداوم جدائی آندو توأم باشد. برای آنکه پول بعنوان سکه بتواند بطور مداوم جریان پیدا کند بایستی سکه بطور مداوم به پول انعقاد¹⁹² یابد. حرکت مداوم سکه تلویحاً مبین رکود دائمی مقادیر متفاوت وجوه ذخیره¹⁹³ مسکوک میباشد که در تمام نقاط داخل در محدوده گردش بوجود میآیند و در عین حال یکی از شروط گردش میباشد. تشکیل، توزیع، از بین رفتن و تشکیل مجدد این وجوه دائماً در تغییر است؛ وجوه موجود بطور مستمر ناپدید میشوند و ناپدید شدن آنها حقیقتی است مستمر، این دگرگونی بدون وقفه سکه به پول و پول به سکه را آدم اسمیت در جایی متذکر میشود که میگوید، هر صاحب کالائی علاوه بر کالای خاصی که بفروش می رساند بایستی همواره مقدار معینی از کالای عامی که با آن مبادرت به خرید مینماید وجود داشته باشد. دیدیم که پ - ک، یعنی جزء دوم مدار ک - پ - ک بیک سری خریدهای تقسیم میشود که همه در یک زمان صورت نگرفته بلکه طی دوره ای یکی بعد از دیگری انجام میگیرند بطوریکه یک بخش از پ بصورت سکه بگردش در آمده بخش دیگر بصورت پول، بی حرکت باقی میماند. در حقیقت پول در این حالت چیزی بجز سکه معلق¹⁹⁴ نبوده و اجزاء متشکله مختلف مسکوک در گردش دائماً تغییر کرده از این شکل بآن شکل درمیآیند. بنابراین اولین دگرگونی واسطه گردش به پول متشکل از چیزی بجز جنبه تکنیکی گردش پول نیست.^{۸۹*}

نخستین شکل ثروتی که خودبخود تکامل مییابد یا از مازاد¹⁹⁵ یا اضافه¹⁹⁶ محصولات تشکیل میشود - یعنی آن مقدار از محصولات که بعنوان ارزش مصرفی مستقیماً مورد نیاز نمی باشد - و یا از تملک محصولاتی که ارزش مصرفی آنها خارج از محدوده ضروریات محض قرار دارد. هنگامیکه گذار از کالا به پول را در نظر میگیریم متوجه شدیم که در یکی از مراحل ابتدائی تولید، همین مازاد یا اضافه

محصول است که سازنده واقعی حوزه مبادله کالا میباشد. محصولات مازاد بر احتیاج بدل به محصولات قابل مبادله یا کالاها میگردند. شکل تجلی تمام و کمال این مازاد همان طلا و نقره میباشد، یعنی نخستین شکلی که ثروت بعنوان ثروت اجتماعی انتزاعی نگهداری میشود. کالاها را نه تنها بشکل طلا و نقره، یعنی در قالب مادی پول میتوان انبار نمود بلکه طلا و نقره خود تشکیل ثروتی را میدهند که بصورت ذخیره درآمده است. کلیه ارزشهای مصرفی در اثنای به مصرف رسیدن، یعنی از بین رفتن، وظیفه خود را به انجام می رسانند. لیکن وظیفه ارزش مصرفی طلا بعنوان پول، معرفی ارزش مبادله ای و تجسم مدت کار مجرد بعنوان ماده خام شکل نیافته میباشد. ارزش مبادله ای بعنوان فلزی بدون شکل 197 دارای قالبی فسادناپذیر 198 است. طلا و نقره ای که باین ترتیب بعنوان پول از حرکت باز می ایستند تشکیل اندوخته راکد را میدهند. اندوخته راکد در کشورهایی که تنها پول فلزی در میانشان رایج بود نظیر کشورهای عهد باستان، آنچنان عمومیت یافته بود که هم افراد و هم دولتها که حافظ اندوخته های راکد دولتی بودند به ایجاد آن مبادرت می ورزیدند. در دوره های اولیه حیات کشورهای آسیائی و مصر این اندوخته های راکد تحت قیمومیت سلاطین و روحانیان قرار داشته عمدتاً مظهر قدرت آنان محسوب میگردید. در یونان و روم ایجاد اندوخته های راکد دولتی رکنی از ارکان سیاست عمومی بود زیرا ثروت اضافی ای که باین شکل درآمد همواره از هر گزندی مصون مانده در هر لحظه قابل استفاده میباشد. انتقال سریع این اندوخته های راکد از یک کشور به کشوری دیگر بدست کشور گشایان و سرازیر شدن ناگهانی قسمتی از آن به حوزه گردش از جمله مشخصات بارز اقتصاد عهد باستان بشمار می آید.

طلا بعنوان مدت کار مادیت یافته 199 تعهدیست نسبت به اندازه ارزش خود و از آنجا که تجسمی از مدت کار عام است استمرار عمل آن بعنوان ارزش مبادله ای بوسیله روند گردش تضمین میگردد. بصرف آنکه صاحب کالا میتواند کالاهای خود را بصورت ارزش مبادله ای یا ارزش مبادله ای را بعنوان کالا حفظ نماید، مبادله کالاها را - بخاطر تحصیل مجدد آنها بصورت طلا - مبدل به محرک خاص گردش میسازد. دگردیسی کالاها یعنی ک - پ بخاطر دگردیسی آنها و بقصد دگرگون نمودن ثروت فیزیکی خاص به ثروت اجتماعی عام صورت میگیرد. تغییر شکل - بجای مبادله ماده - فی حد ذاته تبدیل به هدف میشود. ارزش مبادله ای که جز قالب چیز دیگری نبود تبدیل به محتوای حرکت میشود. کالاها تنها وقتی بصورت ثروت یعنی کالا باقی می مانند که از حوزه گردش خارج نشده باشند و فقط تا زمانی در این حالت سیال 200 باقی می مانند که بصورت نقره و طلا انجماد 201 حاصل کرده باشند. آنها بعنوان تبلور روند گردش بحالت سیال باقی می مانند. لیکن طلا و نقره تا وقتی بعنوان پول رواج دارند که بعنوان واسطه گردش مورد استفاده قرار نگرفته باشند. آنها بعنوان وسائل غیرگردان 202 تبدیل به پول میشوند. باین قرار خارج کردن کالاها از گردش بصورت طلا تنها وسیله نگهداشتن آنها در گردش مستمر است.

صاحب کالا تنها آن مقداری را بصورت پول میتواند از گردش بیرون بکشد که بصورت

کالا در آن ریخته است. از نقطه نظر گردش کالاها نخستین شرط ایجاد اندوخته راکد فروش مداوم یعنی به گردش انداختن بدون وقفه کالاها میباشد. از طرف دیگر پول بعنوان واسطه گردش از آنجائیکه مرتباً به ارزشهای مصرفی تحقق مییابد و در خوشیهای زودگذر مستحیل میشود دائماً در خود روند گردش ناپدید میگردد. بنابراین بایستی از جریان گردش بیرون کشیده شود؛ بعبارت دیگر کالاها در اولین مرحله دگردیسی خود بخاطر جلوگیری از آنکه پول بعنوان وسیله خرید عمل نماید بایستی متوقف شوند. صاحب کالاهائی که در اینجا بدل به محتکر²⁰³ پول شده است بایستی هر چه بیشتر بفروشد و هر چه کمتر بخرد، بنا به گفته حتی کاتوی پیر – رئیس خانواده بایستی شوق فروش داشته باشد نه ذوق خرید.²⁰⁴ خست پیش شرط منفی اندوخته راکد است همانطور که کار و کوشش²⁰⁵ پیش شرط مثبت آن. هر قدر نسبت آنچه از گردش بعنوان معادل کالاهای ﴿بگردش انداخته شده﴾^{۹۰} ایکه مشتمل بر کالاهای خاص یا ارزش های مصرفی اند، کمتر بیرون کشیده شده باشد نسبت آنچه که مشتمل بر پول یا ارزش مبادله ای است بیشتر خواهد بود.^{۹۰}* بنابراین بکار گرفتن ثروت در شکل عام آن فحواً بمعنی ترک حقیقت مادی آن است. بنابراین نیروی محرکه اندوخته راکد حرصی²⁰⁶ است که مطلوب نظرش نه کالاها بعنوان ارزش مصرفی که ارزش مبادله ای بعنوان یک کالا میباشد. برای بهره برداری از ثروت اضافه بر احتیاج در شکل عامش، نیازهای خاص بایستی بمشابه تجملات و زوائد قلمداد گردند. مثلاً در ۱۵۹۳ کورته ز^{#207} عریضه ای به پیشگاه فیلیپ دوم ارسال میدارد که ضمن بیان مطالب دیگر نکته زیرا هم متذکر میشود: «کورته ز والادولید²⁰⁸ در سال ۱۵۸۶ از آن حضرت استدعا نمود بیش از این اجازه ورود شمع، بلورجات، جواهرآلات، چاقو و اقلام نظیر آنرا به مملکت صادر نفرمایند زیرا اینها از جمله اقلامی میباشند که با وجود عدم ضرورتشان در زندگی میبایستی در ازاء طلا مبادله گردند که گوئی اسپانیولی ها هم سرخپوستند.»^{۹۱}*

محتکر پول در جستجوی گنجی ابدی که نه بید می زند و نه زنگ، چیزی که تا ذره آخرش مینوی و دنیوی است، خوشی های دنیوی، آئی و زودگذر را خوار میشمارد.

E. Misselden در اثر فوق الذکر می نویسد: «علت کلی و غیرمستقیم احتیاج ما به پول همانا زیاده روی فوق العاده این سرزمین در مصرف کالاهای خارجی است که اسباب زحمت ما را در صرف این همه ذخائر فراهم نموده است، ذخایری که در غیر اینصورت بجای آنکه صرف آن بازیچه ها گردد میتوانست گنجها فراهم آورد... ما... مبادرت به مصرف مقادیر کثیری از اجناسی نظیر شرابهای اسپانیا، فرانسه و رن²⁰⁹... کشمش اسپانیا و لوان²¹⁰، حریر هانو²¹¹... ابریشم ایتالیا، شکر و توتون کارائیب و ادویه جات هند شرقی، می کنیم که هیچیک برای ما ضرورتی ندارد با اینوصف در ازای آنها پول نقد می پردازیم.»^{۹۲}*

ثروت بشکل طلا و نقره فسادناپذیر است زیرا ارزش مبادله ای بوسیله فلزی نابود نشدنی نمایندگی میشود، بخصوص باین دلیل که از عمل طلا و نقره بعنوان وسائل

گردش ممانعت بعمل آمده و در نتیجه از تبدیل شدنشان به یک جنبه پولی موقت صرف جلوگیری میشود. باین ترتیب محتوی فسادناپذیر فدای قالب فسادناپذیر میگردد.

«اگر پولی که (از طریق وضع مالیات) از کسی که آنرا صرف خوراک و مشروبات مازاد بر احتیاج یا هر کالای فاسد شدنی دیگر میکند گرفته شود و به شخص دیگری انتقال داده شود که آنرا صرف البسه میکند، بنظر من قدری بنفع رفاه عمومی است زیرا البسه بسرعت گوشت و نوشابه فاسد نمی شود. ولی اگر همان پول به مصرف اثاث منزل برسد، نفع آن باز هم بیشتر است؛ اگر به مصرف ساختن منازل برسد باز هم بیشتر؛ اگر صرف عمران زمینها، کار معادن، صید و غیره برسد بمراتب بیشتر است ولی بیشتر از همه موقعی است که طلا و نقره به مملکت وارد کند زیرا این چیزها نه فقط فساد برنمیدارند بلکه در هر زمان و هر مکان بمنزله ثروت محسوب میشوند حال آنکه کالاهای دیگر ﴿که فاسد شدنی بوده یا قیمتشان تابع سلیقه روز است یا به تفاوت کمیاب و فراوان میگردد﴾ ثروت میباشند ولی در زمان و مکانی خاص» ۹۳، 212*.

یکی از تظاهرات خارجی تمایل به بیرون کشیدن پول از جریان گردش و دور نگهداشتن آن از سوخت و ساز اجتماعی، چال کردن آنست بطوریکه ثروت اجتماعی مبدل به اندوخته راکد زیرزمینی فسادناپذیری میگردد که دارای رابطه ای کاملاً خصوصی و مخفی با صاحب کالا میباشد. دکتر برنیه که مدتی در دربار اورنگ زیب در دهلی اقامت داشت چنین نقل میکند که تجار بویژه کفار غیرمسلمانی که تقریباً تمام تجارت و پول در چنگ آنان متمرکز شده بود پول خود را مخفیانه در اعماق زمین چال میکردند.

«آنان پایبند باین عقیده بودند که پولی که در زمان حیات خود مخفی میکنند بعد از مرگ در آن دنیا بکارشان خواهد آمد.» ۹۴*

ضمناً در صورتیکه شخص محتکر پول، ریاضت را با سعی و کوشش همراه کند از نظر مذهبی ذاتاً پروتستان و حتی از آنها بالاتر پیوریتن# خواهد بود.

«باید اذعان داشت که خرید و فروش، اعمالی ضروری بوده نمیتوان از آنها صرفنظر نمود و شکی نیست که میتوان از آنها مسیحی وار استفاده بعمل آورد بویژه در مورد آن چیزهایی که ضروری و مشروع میباشد، باین واسطه بود که روسای اقوام مبادرت به خرید و فروش احشام، پشم، غلات، کره، شیر و سایر فرآورده ها مینمودند. اینها موهبت های الهی اند که پروردگار از خاک سرشته در میان مردمان تقسیم میکند. اگر ما دولت و صاحبی میداشتیم نمیگذاشت تجارت خارجی از کلکنه، هند و نقاط دیگر متاع هائی چون ابریشم، جواهرآلات و ادویه جات گران قیمت به کشور وارد کند، متاعهائی که جز برای نمایش بهیچ درد دیگر نمیخورد و جیب مردم و خزانه مملکت ما را خالی میکند. نمی خواهم الان سخنی گفته باشم زیرا معتقدم عاقبت وقتی دیگر آه در بساط نداشتیم مجبور خواهیم شد دست از این چیزها، این مظاهر ظاهری، این شکمخوارگی برداریم تا روزی که در اثر اجبار و مسکنت مجبور به اینکار شویم هیچ عجز و الحاحی سود نخواهد داشت.» ۹۵*

حتی در جوامع بورژوائی پیشرفته نیز بهنگام بوجود آمدن تغییرات ناگهانی در روند

سوخت و ساز اجتماعی دفاعی از پول ساخته میشود. این عمل کوشی است در جهت حفظ همبستگی اجتماعی - معرف این همبستگی در نزد صاحب کالا همانا کالا و تجسم تمام و کمال کالا همانا پول در شکل متراکم خود در مقابل جنبش اجتماعی میباشد، رگ و پی اجتماعی اشیاء در کنار بدنی دفن میشود که این رگ و پی بآن تعلق دارد.

چنانچه اندوخته راكد در ككش 213 دائم با پول رایج قرار نمیگرفت چیزی بجز مشتى فلز بی مصرف نبود، روح پولی آن پرواز میکرد و چیزی بجز خاکستر سوخته پول رایج و سر بیجان 214 آن باقی نمی ماند. پول یعنی ارزش مبادله ایكه موجودیت مستقلی یافته ماهیتاً تجسمی از ثروت انتزاعی است؛ ولی از سوی دیگر هر مبلغ معین پول عبارتست از مقدار ارزشی كه از لحاظ كمیت محدود میباشد. محدودیت كمی ارزش مبادله ای با تجرید کیفی آن منافات دارد و شخص محترک محدودیت فوق را بدیده یک تضییق می نگرد، تضییقی كه در واقع تبدیل به تضییق کیفی نیز میگردد، یعنی اندوخته راكد صرفاً مبدل به معرف محدود ثروت مادی میگردد. همچنانكه دیدیم پول بعنوان یک معادل عام میتواند مستقیماً بصورت معادله ای بیان شود كه یک طرف، خود آن و طرف دیگر معادله ای باشد متشکل از یک سری بی انتهای کالاها. درجه نزدیک شدن امر تحقق ارزش مبادله ای به یک چنین سری بی انتها، به عبارت دیگر میتوان دوری و نزدیکی ارتباط آن با مفهوم ارزش مبادله ای بستگی به مقدار آن دارد. بهر جهت حرکت ارزش مبادله ای بالنفسه بعنوان یک مکانیسم خودكار، فقط گسترش حدود كمی آن میتواند باشد. اما با استقرار حدود و ثغور كمی اندوخته راكد تضییقات جدیدی بوجود میآید كه بنوبه خود بایستی برطرف شوند. قائل شدن حدی بخصوص از اندوخته راكد نیست كه آنرا در مضیقه قرار میدهد بلكه هرگونه محدودیتی آنرا محدود می كند. بنابراین بوجود آمدن ذخائر راكد حدود و ثغور خاص خود نداشته، روند بی پایانی است كه هر نتیجه بخصوص آن انگیزه سرآغاز جدیدیست. اگر چه تنها راه افزایش اندوخته راكد حفظ آنست با اینحال از سوی دیگر حفظ آنهم منوط به افزایش آنست.

پول صرفاً یک هدف شهوت ثروتمند شدن نبوده بلكه همان هدف آنست. این میل باطنی اساساً حرص اهریمنی جمع آوری طلا 215 میباشد. شهوت ثروتمند شدن برعكس میل باطنی به تحصیل ثروت مادی خاص، یعنی ارزش های مصرفی نظیر لباس، جواهرآلات، گله، احشام و امثالهم تنها وقتی میسر میگردد كه ثروت عام بالذاته بوسیله چیز خاصی معرفی شده و لذا بعنوان یک كالای بخصوص قابل تصرف باشد. از این رو پول هم بعنوان هدف و هم بعنوان منشاء تمایل به كسب ثروتها تجلی میکند. ۹۶* دلیل نهفته در بطن آن در حقیقت آنست كه ارزش مبادله ای بالنفسه تبدیل به هدف و در نتیجه گسترش ارزش مبادله ای میگردد. حرص، دو دستی به اندوخته راكد چسبیده نمیگذارد پول مبدل به واسطه گردش شود لیكن حرص طلا، روح پولی اندوخته راكد را حفظ کرده آنرا در حالت ككش دائم با پول رایج نگه میدارد.

عملی كه باعث انباشتن اندوخته راكد میشود از یک سو عبارتست از بیرون كشیدن

پول از جریان گردش از طریق فروشهای مکرر بدون وقفه و از سوی دیگر بوسیله تل انبار کردن آن، یعنی انباشت. در حقیقت تنها در حوزه گردش ساده و بطور مشخص در قالب اندوخته راکد است که اینگونه انباشت ثروت صورت میگیرد حال آنکه اشکال دیگر، باصطلاح انباشتی که در صفحات بعد نشان خواهیم داد بدون هیچ مناسبتی و تنها در مشابهت با انباشت ساده پول است که بعنوان انباشت بحساب آورده میشود. کلیه کالاهای دیگر ﴿بغیر از طلا و نقره﴾ یا بعنوان ارزش مصرفی انباشته میگردند که در اینصورت نحوه انباشتن آنها بوسیله مشخصات خاص ارزش مصرفی آنها تعیین میگردد. مثلاً انبار کردن غلات مستلزم وسائل خاصی است؛ نگهداری گوسفند از شخص، یک چوپان میسازد؛ نگهداری برده و زمین مناسبات تسلط جویانه و بنده وار را لازم میآورد و قس علیهذا. تشکیل موجودیهای انواع بخصوصی از ثروت، بی آنکه کوچکترین شباهتی با عمل ساده انبار کردن چیزها داشته باشد مستلزم روشهای خاصی بوده خصایل خاصی در فرد بوجود میآورد. یا آنکه ثروت در قالب کالا را میتوان بعنوان ارزش مبادله ای انباشت نمود و در این حالت انباشت مبدل به عملی میشود تجاری یا اختصاصاً اقتصادی و کسی که مبادرت به انجام آن میکند تبدیل به تاجر غله، واسطه معامله احشام و امثالهم میگردد. طلا و نقره نه بعنوان حاصل فعالیت شخصی که مبادرت به انباشت آنها میکند تشکیل پول میدهد بلکه به عنوان تبلورات روند گردشی که بدون کمک این شخص صورت میگیرد پول بوجود میآورند. این شخص ملزم به انجام هیچکاری نیست مگر کنار گذاشتن پول و کپه بر روی کپه ساختن آن که عملی است کاملاً بیهوده و چنانچه این کار در مورد هر کالای دیگری صورت بگیرد باعث تنزل قیمت آن خواهد شد. ۹۷* * *

محتکر ما کشته و مرده ارزش مبادله ای و مرتاض مقدسی است نشسته بر تلی از فلز. وی تنها برای قالب اجتماعی ثروت ارزش قائل است و بهمین مناسبت هم آنرا از اجتماع مخفی میکند. شکل دلخواه کالاها برای وی شکلی است که کالاها بتوانند بدان شکل برای همیشه بگردش درآمد تا شخص وی بتواند آنها را از گردش بیرون بکشد. وی عاشق دلخسته ارزش مبادله ایست و لذا از مبادله خودداری می نماید. حالت میعان و انجماد 216 ثروت، اکسیر حیات و کیمیای سعادت نظیر اشباح کیمیگران درهم می آمیزند. عطش کاذب بی حد و حصر وی به لذت جوئی موجب ترک لذت میشود. از آنجا که وی در صدد رفع کلیه نیازمندیهای اجتماعی است بندرت ضروریترین نیازهای جسمانی خود را برمیآورد. شخص محتکر با چسبیدن به ثروت در قالب جسمانیت فلزی آن ثروت را مبدل به اژدهائی هفت سر 217 میکند. لیکن جمع آوری پول بخاطر نفس پول در حقیقت شکل بدوی تولید بخاطر تولید یعنی رشد نیروهای مولده کار اجتماعی، بیرون از محدوده نیازهای متعارف است. هر قدر تولید کالاها عقب افتاده تر باشد اندوخته راکد _ این نخستین شکلی که ارزش مبادله ای بدان شکل بعنوان پول موجودیتی مستقل پیدا میکند _ اهمیت بیشتری کسب می نماید و باین خاطر نقش مهمی در ملل باستانی آسیائی تا به امروز ایفا نموده و هنوز هم در ملل زراعت پیشه معاصر که در آنها

ارزش مبادله ای هنوز به کلیه مناسبات تولیدی رسوخ پیدا نکرده ایفا می نماید. اجازه بدهید قبل از آنکه به بررسی وظیفه اقتصادی خاصیکه اندوخته راكد در رابطه با پول فلزی رایج بعهدہ دارد بپردازیم اشاره ای به شکل دیگر اندوخته راكد بنمائیم.

همانطور که سکه های طلا و شمشهای طلا را میتوان به قالب اجناس درآورد همانطور هم اجناس ساخته شده از طلا و نقره را صرفنظر از تمام خواص بدیع ظاهری آنها میتوان به پول تبدیل نمود زیرا ماده سازنده آن از همان ماده پول تشکیل یافته است. از آنجا که طلا و نقره عبارت از ماده ثروت انتزاعی میباشد استفاده از آنها بعنوان ارزشهای مصرفی مشخص، بارزترین مظهر ثروت است و با وجود آنکه صاحب کالا در مراحل خاصی از تولید مبادرت به اختفای گنجینه خود مینماید با اینحال هر زمان که خطری متوجه خود نبیند مجبور میشود ثروت خود را به دیگر صاحبان کالاها نشان بدهد. او خویشتن و خانه خود را با طلا تزئین می کند. ۹۸* در آسیا و بویژه در هندوستان که تشکیل اندوخته راكد در کل مکانیسم تولید نقشی تبعی ندارد - برعکس آنکه در اقتصاد بورژوائی دارای چنین نقشی است - و این شکل از ثروت هنوز هم بعنوان مقصود نهائی مورد توجه میباشد، اجناس ساخته شده از طلا و نقره در واقع چیزی بجز دفاین بدیع الشکل نمیباشند. اجناس ساخته شده از طلا و نقره را قوانین انگلستان در قرون وسطی صرفاً بعنوان نوعی گنجینه احتکاری تلقی می نمود زیرا کار بدون ظرافتی که بر روی آنها صورت میگرفت ارزش چندانی به آنها نمی افزود. غرض از آنها بازگشت مجدد به جریان گردش بود و لذا مرغوبیت فلز سازنده آنها بهمان ترتیبی ارزیابی میگردد که مرغوبیت فلز مسکوک. این حقیقت که ثروت رو به افزایش منتهی به افزایش استفاده از طلا و نقره به شکل اجناس تجملی میگردد آنچنان مطلب ساده ایست که برای متفکران عهد باستان ۹۹* نیز بروشنی قابل درک بود حال آنکه اقتصاددانان عصر ما در این زمینه حکم نادرستی صادر میکنند مبنی بر اینکه استفاده از اجناس ساخته شده از نقره و طلا نه آنکه متناسب با افزایش ثروت بلکه متناسب با تنزل ارزش فلزات قیمتی افزایش می یابد. باین عبارت که در توضیحات صحیح آنها همواره یک اشکال وجود دارد و آن در رابطه با استفاده از طلای کالیفرنیا و استرالیا میباشد باین دلیل که مطابق نظر آنان افزایش استفاده از طلا بعنوان ماده خام با تنزل مشابه ارزش آن قابل توجیه نیست. طی سالهای ۳۰ - ۱۸۱۰ تولید متوسط سالیانه فلزات قیمتی در نتیجه جنگ مستعمرات قاره آمریکا با اسپانیا (۲۰) و تعطیل گاه و بیگاه معادن بواسطه وقوع انقلابات، به کمتر از نصف تقلیل یافت. مقدار مسکوکات رایج اروپا در ۱۸۲۹ در مقایسه با ۱۸۰۹ بمیزان یک ششم کاهش یافت. با وجود آنکه تولید فلزات قیمتی باین ترتیب کاهش یافت و هزینه تولید آنها (بشرط تغییر) افزایش پیدا نمود با اینحال استفاده از فلزات قیمتی برای ساختن اجناس تجملی در انگلستان حتی در اثنای جنگ و در قاره اروپا بعد از انعقاد عهدنامه پاریس 218 بطرزی فوق العاده سریع بالا رفت. استفاده از فلزات قیمتی با رشد عمومی ثروت افزایش یافت. ۱۰۰* این مطلب را میتوان بعنوان یک قانون عام دانست که در زمان صلح تبدیل سکه طلا و نقره به اجناس تجملی

جنبه غالب را داشته حال آنکه در دورانهای پرآشوب جنبه غالب با تبدیل مجدد اجناس تجملی به شمش و مسکوک میباشد. ۱۰۱* بزعم جاکوب در سال ۱۸۲۹ نسبت موجودی طلا و نقره ای که بصورت اجناس تجملی درآمد بود در مقایسه با مقدار طلا و نقره ای که بعنوان پول مورد استفاده قرار میگرفت در انگلستان ۲ به یک بود حال آنکه در اروپا بطور کلی و آمریکا مقدار فلزات قیمتی بکار رفته در اجناس تجملی ۲۵ درصد بیشتر از مقدار مصرف شده در مسکوکات بود.

دیدیم که گردش پول صرفاً مظهري از دگردیسی کالاها یا دگرگونی است که با سوخت و ساز اجتماعی همراه است. بنابراین کل مقدار طلای در گردش بایستی پایبای مجموعه متغیر قیمت کالاها در گردش دائماً کم و زیاد شود، یعنی پایبای، از یک طرف حجم دگردیسی های آنها که در یک زمان صورت میگیرند و از طرف دیگر سرعت حاکم بر دگرگونی آنها. این امر در صورتی امکان دارد که نسبت پول در گردش به مقدار کل پول در یک کشور مفروض دائماً تغییر کند. این شرط در اثر تشکیل اندوخته راکد انجام می پذیرد. چنانچه قیمتها تنزل نمایند یا سرعت گردش افزایش پیدا کند، پولی که از حوزه گردش خارج میگردد بوسیله خزاین محتکرین جذب میگردد؛ چنانچه قیمتها ترقی کند یا سرعت گردش کاهش یابد، این خزاین گشوده شده قسمتی از آنها به حوزه گردش سرازیر میشود. انجماد پول در گردش به اندوخته راکد و جریان یافتن اندوخته راکد به حوزه گردش حرکتی است که دائماً تغییر و نوسان میکند و تسلط این یا آن تماماً بوسیله تغییرات حادث در گردش کالاها تعیین میگردد. باین ترتیب اندوخته های راکد بصورت کانالهائی برای عرضه یا برداشت پول در گردش درمیآیند تا مقدار پول در گردش - بصورت مسکوک - همواره برای احتیاجات آنی گردش دقیقاً کفایت نماید. چنانچه حجم کل گردش بطرزی ناگهانی بسط یابد و وحدت سیال خرید و فروش مسلط گردد بطوریکه مبلغ کل قیمتهائی که بایستی تحقق یابند حتی سریع تر از سرعت گردش پول رشد کند در اینصورت این اندوخته های راکد بطرز محسوسی تحلیل می روند؛ هر کجا که در کل حرکت رکودی غیرعادی مسلط شود، یعنی زمانی که جدائی فروش از خرید حاکم است واسطه گردش بحد بسیار زیادی بصورت پول انجماد حاصل میکند و خزاین محتکرین از سطح متوسطشان هم پرتر میگرددند. اندوخته های راکد در کشورهائی که دارای فقط پول فلزی میباشند یا آنکه در مرحله ابتدائی رشد تولید بسر می برند، فوق العاده تکه پاره و پراکنده بوده و در سراسر مملکت پخش میباشند حال آنکه در کشورهای بورژوائی پیشرفته، اندوخته های راکد در خزاین بانکها تمرکز می یابند. اندوخته های راکد را نبایستی با وجوه ذخیره 219 مسکوکات اشتباه گرفت. وجوه ذخیره مسکوکات عنصر متشکله مقدار کل پولی است که همواره در گردش است، حال آنکه رابطه عملی اندوخته راکد با واسطه گردش مستلزم آنست که مقدار کل پول کم و زیاد شود. همچنانکه دیدیم اجناسی که از طلا و نقره ساخته شده اند هم در حکم کانالهائی میباشند برای بیرون کشیدن فلزات قیمتی و هم نقش منابع نهفته در عرضه را بعهدہ میگیرند. تحت شرایط عادی فقط وظیفه اولی است که در اقتصاد پول رایج فلزی نقش

ب. وسیله پرداخت

تا اینجا به بررسی دو شکل پولی پرداختیم که با واسطه گردش تفاوت دارند، این دو شکل عبارتند از مسکوک معلق و اندوخته راکد. شکل اول، یعنی دگرگونی موقت مسکوکات به پول، موید آنست که در حوزه گردش، جزء دوم مدار ک - پ - ک، یعنی پ - ک که خرید باشد بایستی به یک سلسله خریدهای پشت سرهم تجزیه شود. اندوخته راکد یا ناشی از جدائی معامله ک - پ است که به پ - ک ادامه پیدا نمیکند، یا صرفاً تکامل مستقل نخستین دگردیسی کالا یعنی پول است. یا آنکه شکل وجودی دست بدست گشته کلیه کالاها بعنوان چیزی متمایز از وسائل گردش است که معرف شکل همیشه قابل فروش کالا است. مسکوکات ذخیره و اندوخته های راکد تنها بعنوان وسائل غیرگردان تشکیل پول میدهند و تنها به این دلیل وسائل غیرگردانند که به گردش در نمیآیند. شکل متمایزی از پول که ما اکنون در نظر میگیریم، گردش کرده یا داخل در گردش میشود ولیکن بعنوان وسیله گردش عمل نمیکند. پول بعنوان وسیله گردش همواره وسیله خرید بوده است ولی در حال حاضر از آن لحاظ مورد استفاده قرار ندارد.

هنگامیکه پول در اثر احتکار شدن مبدل به تجسم ثروت اجتماعی انتزاعی و معرف مادی ثروت فیزیکی میشود این جنبه آن در روند گردش وظایف خاصی پیدا میکند. بگردش درآمدن پول بعنوان وسیله گردش و لذا بعنوان وسیله خرید مستلزم رودرروئی هم زمان کالا و وسیله خرید میباشد، عبارت دیگر اینکه یک ارزش واحد دوبار وجود پیدا میکند یکبار بصورت کالا در دست فروشنده و یک بار هم بصورت پول در دست خریدار. موجودیت همزمان دو معادل مزبور در دو قطب مخالف و تغییر مکان همزمان آنها یا دست بدست شدن متقابل آنها بنوبه خود مستلزم آنست که فروشنده و خریدار فقط بعنوان صاحبان کالاهای واقعاً موجود در رابطه با یکدیگر قرار بگیرند. اما دگردیسی کالاها که در خلال آن اشکال متمایز مختلف پول تکامل مییابند، صاحبان کالاها را نیز دگرگون ساخته نقش اجتماعی ایرا که آنها در قبال یکدیگر ایفا میکنند تغییر میدهد. دارنده کالاها طی دگردیسی کالاها به تعداد دفعاتی که کالا دستخوش تغییر میگردد یا پول در شکلی جدید ظاهر میگردد پوست عوض میکند. باین ترتیب صاحبان کالاها در ابتدا بصورت ساده صاحبان کالاها روبروی یکدیگر قرار میگیرند، سپس یکی از آنها مبدل به فروشنده و دیگری مبدل به خریدار میشود؛ بعد از آن هر یک بطریقی در میان مبدل به فروشنده و خریدار میگردد؛ آنگاه مبدل به محترک شده و در نهایت امر ثروتمند میگردند. باین مناسبت صاحبان کالاهائی که از روند گردش خارج میگردند با صاحبان کالاهائی که تازه وارد روند گردش میشوند تفاوت دارند. اشکال مختلفی که پول در روند گردش بخود میگیرد در واقع تبلورات دگرگونی کالاها میباشد، دگرگونی ایکه بنوبه خود چیزی بجز بیان عینی مناسبات اجتماعی در حال تغییری نیست که طی آن صاحبان

کالاها به مبادله میپردازند. در روند گردش، مناسبات تازه مبادلاتی پدیدار میشود و صاحبان کالاها که معرف این مناسبات تغییر یافته اند خصوصیات اقتصادی جدیدی کسب میکنند. بهمین طریق هم پول در درون حوزه گردش داخلی مبدل به «پول» اسمی میگردد و قطعه کاغذی که معرف طلاست قادر میشود بعنوان پول عمل نماید، از اینجهت خریدار یا فروشنده ای که بعنوان نماینده پول یا کالاها پا پیش میگذارد – یعنی کسی که معرف پول آینده یا کالاهای آینده است – بتوسط همان روند قادر میگردد بعنوان خریدار یا فروشنده حقیقی عمل نماید.

کلیه اشکال متمایزی که بوسیله طلا بعنوان پول تکامل یافته اند چیزی بجز تظاهرات جنبه های نهفته در دگردیسی کالاها نمیباشند، لیکن این جنبه های نهفته در دگردیسی کالاها، در گردش ساده پول، در پول همچنانکه بعنوان سکه و در مدار ک – پ – ک بمشابه یک وحدت دینامیک ظاهر میشود شکل جداگانه ای بخود نگرفتند، در غیر اینصورت این جنبه های نهفته در دگردیسی کالاها فقط بصورت امکانات بالقوه ای پدیدار میشدند چنانکه مثلاً توقف دگردیسی کالاها باین صورت ظاهر گردید. دیدیم که کالا در جریان معامله ک – پ بعنوان یک ارزش مصرفی حقیقی و یک ارزش مبادله ای اسمی با پول بعنوان یک ارزش مبادله ای حقیقی و تنها ارزش مصرفی اسمی در رابطه قرار داده میشود. فروشنده از طریق انتقال مالکیت کالا بعنوان ارزش مصرفی، ارزش مبادله ای و ارزش مصرفی پول را به تحقق می رساند. در مقابل آن خریدار از طریق انتقال مالکیت پول بعنوان ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی و قیمت کالاها را به تحقق می رساند. باین مناسبت کالا و پول با یکدیگر جا عوض میکنند. روند پر تحرک این آنتی تز قطبی دو جانبه بنویه خود در حین عمل دو پاره میشود. فروشنده عملاً مالکیت کالا را انتقال میدهد ولیکن قیمت آنرا فقط اسماً به تحقق می رساند. وی کالا را به قیمتش فروخته است ولیکن قیمت آن تنها در آینده، در موعدی که از قبل تعیین گردیده تحقق خواهد یافت. خریدار بعنوان نماینده پول آینده مبادرت به خرید میکند حال آنکه فروشنده بعنوان صاحب کالائی که همانجا و در همان لحظه موجود است مبادرت به فروش مینماید. از طرفی فروشنده عملاً کالا را بعنوان ارزش مصرفی تسلیم میکند بدون آنکه واقعاً قیمت آنرا تحقق بخشیده باشد؛ از طرف دیگر خریدار عملاً پول خود را در ارزش مصرفی کالا به تحقق می رساند بدون آنکه پول را بعنوان ارزش مبادله ای عملاً تسلیم نموده باشد. همانطور که قبلاً پول بوسیله علامت ارزش معرفی میشد اکنون هم بطور سمبولیک بوسیله خود شخص خریدار معرفی میگردد. همانطور که در سابق علامت ارزش بعنوان یک سمبول عام لزوم ضمانت دولت و نرخی قانونی را ایجاب مینمود همانطور هم اکنون خریدار بعنوان یک سمبول شخصی موجب پیدایش قراردادهای خصوصی و قانوناً نافذ در میان صاحبان کالاها میشود.

بالعکس، پول در معامله پ – ک میتواند بعنوان یک وسیله حقیقی خرید دست بدست شود و باین ترتیب قبل از آنکه ارزش مصرفی پول به تحقق برسد یا کالا تسلیم شود قیمت کالا را به تحقق برساند. این عمل بعنوان مثال در شکل متداول پیش پرداخت

صورت میگیرد همچنین در شکل پرداختی که حکومت انگلستان از بابت خرید تریاک از رعایای هندی مورد استفاده قرار میداد و شکلی که تجار خارجی ساکن روسیه در خرید اجناس تولید شده در آن کشور بکار میبردند. پول در اینگونه موارد تنها در قالب آشنای وسیله خرید عمل میکند و لذا محتاج هیچگونه تعریف تازه ۱۰۳* یا بحث بیشتری نمیباشد. ما در رابطه با شکل تغییر یافته ای که دو معامله پ _ ک و ک _ پ در اینجا بخود میگیرند تنها به ذکر این نکته اشاره می کنیم که تمایز کاملاً موهومی خرید و فروش آنطور که مستقیماً در گردش ظاهر میشود اکنون بدلیل آنکه در یک مورد فقط پول وجود دارد و در مورد دیگر فقط کالا، مبدل به تمایزی حقیقی میشود: بهر صورت در هر یک از آندو تنها «حرکت» انتهائی عملاً موجود بوده که از آن حرکت بعدی آغاز میشود. علاوه بر آن هر دو شکل مزبور در یک چیز مشترکند و آن اینست که بنا به تصمیم مشترک خریدار و فروشنده، یک معادل در هر یک از آندو شکل موجود میباشد، تصمیمی که آنها را در مقابل یکدیگر ملزم نموده به شکل قانونی متمایزی درمیآورد.

فروشنده و خریدار مبدل به طلبکار و بدهکار میگردند. حال آنکه صاحب کالا بعنوان پاسدار اندوخته راكد شخصیتی مضحک داشت. اکنون وی موجودی وحشتناک میشود زیرا در نظر وی نه خودش بلکه همسایه اش تجسمی از مقدار پول معینی است، وی نه خودش را بلکه همسایه اش را مبدل به شهید راه ارزش مبادله ای میکند. آدم معتقد دیروز مبدل به طلبکار امروز میشود# و از مذهب برگشته به علم تفسیر قانون روی میآورد.

«من اینجا بر سر تعهد خود می ایستم!» (۲۱)

پول در ابتدا در شکل تغییر یافته ک _ پ که در آن شکل، کالا موجود بوده و پول فقط نمایندگی میشود، بعنوان مقیاس ارزش عمل میکند. ارزش مبادله ای کالا برحسب پول بعنوان مقیاس سنجش آن ارزیابی میشود، اما ارزش مبادله ای ای که بوسیله قرارداد، یعنی قیمت ارزیابی میشود فقط در ذهن فروشنده نبوده بلکه مقیاس سنجش بدهی های خریدار نیز میباشد. دوماً پول در اینجا بمثابة وسیله خرید عمل میکند. هر چند که این موجودیت آینده آنست که سایه خود را پیش روی آن میاندازد زیرا این موجودیت آینده آنست که باعث حرکت کالا از دست فروشنده بدست خریدار میشود. پول در روز تسویه حساب قرارداد داخل در گردش میشود زیرا «در این روز است که» از دست خریدار سابق آن به دست فروشنده سابق آن منتقل میشود. ولیکن پول بعنوان وسیله گردش یا وسیله خرید پا به حوزه گردش نمیگذارد. پول این وظایف را قبل از آنکه بوجود آمده باشد انجام داده است و وقتی در صحنه ظاهر میگردد که از انجام این وظایف فارغ شده باشد. پول بعنوان تنها معادل شایسته کالا، بعنوان تجسم مطلق ارزش مبادله ای، بعنوان خاتم روند مبادله، خلاصه بعنوان پولی که بمنزله وسیله عام پرداخت است داخل در گردش میشود. پول در حالتیکه بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند بصورت کالای مطلق ظاهر میشود و نه مانند اندوخته راكد در خارج از حوزه گردش بلکه در داخل آن باقی می

ماند. بهنگام بحرانهای تجاری تفاوت بین وسیله خرید و وسیله پرداخت بطرز نامطلوبی بسیار بارز میشود. ۱۰۴* *

هنگامیکه محصول متعلق به صاحب کالا برای وی جنبه ارزش مصرفی نداشته و بایستی از طریق انتقال به دیگری مبدل به ارزش مصرفی شود، تبدیل محصولات به پول در حوزه گردش برای صاحب کالا در اصل بصورت یک ضرورت فردی درمیآید. به هر حال برای آنکه صاحب کالا بتواند در سر موعد قرارداد چیزی پرداخت نماید بایستی کالاهای خود را به فروش رسانده باشد. باین ترتیب تکامل روند گردش بدون توجه به احتیاجات فردی صاحب کالا عمل فروش را برای وی بصورت یک ضرورت اجتماعی درمیآورد. وی بعنوان خریدار سابق کالاها برای بدست آوردن پول - نه بعنوان وسیله خرید بلکه بعنوان وسیله پرداخت، بعنوان شکل مطلق ارزش مبادله ای - مجبوراً مبدل به فروشنده کالاها می شود. تبدیل کالاها به پول بعنوان یک عمل اختتامی، یا نخستین دگردیسی کالاها بعنوان هدف نهائی که در انباشت اندوخته راکد بصورت هوای دل صاحب کالا ظاهر میگردد اکنون مبدل به عملی اقتصادی میشود. انگیزه و محتوای فروش بخاطر انجام عمل پرداخت متضمن محتوای روند گردش است، محتوایی که زائیده قالب آنست.

کالا در این نوع فروش از مکانی به مکان دیگر حرکت میکند با وجود آنکه دگردیسی اول آن، یعنی تبدیل آن به پول معوق میماند. با اینحال در طرف دیگر - قبل از آنکه دگردیسی اول صورت گیرد، یعنی قبل از تبدیل شدن کالاها به پول - دگردیسی دوم انجام میگردد، یعنی پول مجدداً مبدل به کالا میشود. لذا در این مورد چنین استنباط میشود که دگردیسی اول بعد از دگردیسی دوم واقع میشود. ازاینرو پول، یعنی شکل کالا در اولین دگردیسی آن جنبه متمایز تازه ای کسب میکند. پول، یعنی تکامل مستقل ارزش مبادله ای، دیگر مرحله واسطی از گردش کالا نبوده بلکه حاصل نهائی آن است.

نشان دادن اینکه چنین خریدهای نسبی - ای که در آنها بین دو قطب معامله از لحاظ زمانی فاصله افتاده است - بر مبنای گردش ساده کالاها بطور خودبخودی تکامل مییابند احتیاجی به اثبات مفصل ندارد. در ابتدا در جریان گردش، بعضی از صاحبان کالاها بعنوان خریداران و فروشندگان مکرراً با یکدیگر رویرو میشوند. وقوع اینگونه رودروئی های مکرر صرفاً تصادفی باقی نمی ماند بطوریکه ممکن است مثلاً کالاها را سفارش داد ولی تحویل آنها و پرداخت وجه المثل را به آینده موکول نمود. در این حالت عمل فروش فقط اسماً صورت میگردد، یعنی قانوناً، بدون حضور واقعی کالاها و پول. دو شکل پول، یعنی وسیله گردش و وسیله پرداخت تا اینجا هنوز یکسانند زیرا از یک طرف کالاها و پول جای خود را همزمان با یکدیگر عوض می کنند و از طرف دیگر پول صرف خرید کالاها نشده بلکه قیمت کالاهائیکه قبلاً بفروش رسیده است را به تحقق می رساند. علاوه بر آن به سبب ماهیت خاص تعدادی از ارزشهای مصرفی، آنها نه به این دلیل واقعاً انتقال مییابند که تسلیم طرف دیگر میشوند بلکه فقط باین دلیل

که برای مدت معینی به قبض دیگری درمیآیند. مثلاً وقتی شخصی استفاده از خانه ای را برای مدت یکماه به دیگری میفروشد با وجود آنکه خانه در اول آن ماه تحویل داده میشود با اینحال ارزش مصرفی خانه تنها در انقضای مدت یک ماه انتقال داده میشود. بدلیل آنکه در این مورد انتقال واقعی ارزش مصرفی و انتقال مالکیت حقیقی آن از لحاظ زمانی از یکدیگر فاصله گرفته اند، تحقق قیمت آن نیز بعد از تاریخ دست بدست شدن آن صورت خواهد گرفت. و بالاخره اینکه به سبب تفاوتیهای موجود در طول مدت زمان لازم برای تولید کالاهای مختلف، یک تولید کننده - قبل از آنکه تولید کننده دیگری نقش خریدار را بازی کند - بعنوان فروشنده قدم به بازار میگذارد، و چنانچه همان صاحبان کالا مکرراً مبادرت به خرید و فروش محصولات یکدیگر بنمایند، دو جنبه معامله به مقتضای شرایط تولید کالاهای آنها از یکدیگر جدا میگردند. این جدائی سبب پیدایش مناسبات طلبکار و بدهکار در میان صاحبان کالاها میشود. این مناسبات میتوانند حتی قبل از پیدایش نظام اعتباری - هر چند که مبنای طبیعی آند - به حد اعلائی توسعه خود برسند. بهر صورت بدیهی است که تکامل نظام اعتباری و در نتیجه تکامل شیوه تولید بورژوائی بطور کلی باعث افزایش نقش پول بعنوان یک وسیله پرداخت میشود و در مقابل نقشهای دیگر آن - یعنی وسیله پرداخت بودن و بدرجه ای بیشتر عنصر احتکار بودن - را تضعیف می نماید. بعنوان مثال در انگلستان، سکه تقریباً تماماً منحصر به حوزه تجارت خرده فروشی و معاملات کوچکی میشود که بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان صورت میگیرد. حال آنکه پول بعنوان وسیله پرداخت بر حوزه معاملات تجاری بزرگ حاکم است. ۱۰۵*

پول بعنوان وسیله عام پرداخت - هر چند در ابتدا فقط در درون حوزه گردش کالاها - تبدیل به کالای عام قراردادها میگردد. ۱۰۶* ولی همچنانکه این وظیفه پول توسعه می یابد بتدریج کلیه اشکال دیگر پرداخت نیز به پرداخت پولی مبدل میشوند. دامنه عمل پول بعنوان وسیله منحصر بفرد پرداخت نشان دهنده عمق و وسعت تسلط ارزش مبادله ای بر تولید است. ۱۰۷*

حجم پول در گردش بعنوان وسیله پرداخت قبل از هر چیز بوسیله مقدار پرداختهای سر رسیده تعیین میگردد، یعنی بوسیله مجموعه قیمت کالاهائی که بفروش رسیده اند، نه کالاهائی که قرار است بفروش برسند آنچنانکه گردش ساده پول اقتضا می نماید. حجم پولی که بوسیله مقدار پرداختهای سر رسیده تعیین میگردد توسط دو عامل دستخوش تغییر میشود: عامل اول سرعتی است که یک سکه یک عمل را تکرار میکند، یا تعداد پرداختهائی که تشکیل یک سلسه پویای پشت سرهم را میدهند. مثل آنکه الف به ب میپردازد، سپس ب به ج و قس علیهذا. سرعت عمل مکرر یک سکه بعنوان وسیله پرداخت از یک طرف بستگی دارد به ارتباط میان مناسبات صاحبان کالاها با یکدیگر بعنوان طلبکاران و بدهکاران که در این مناسبات، صاحب کالائی که در رابطه با یک شخص طلبکار است در رابطه با دیگری بدهکار است؛ و از طرف دیگر تابع فاصله زمانی ایستکه بین تاریخ های مختلف پرداختها فاصله میاندازد. سلسله پرداختها، یا

سلسله دگردیسیهای اولی که پشت سرهم صورت می گیرد از لحاظ کیفی با سلسله دگردیسی هائی که توسط حرکت پول بعنوان وسیله گردش معرفی میشود، تفاوت دارد. سلسله دوم نه فقط به صورت تسلسلی موقتی ظاهر میشود بلکه باین طریق است که پا به عرصه وجود میگذارد: کالا نخست تبدیل به پول شده سپس مجدداً مبدل به کالا میگردد و باین ترتیب تبدیل به پول شدن کالای دیگر را میسر میسازد و قس علیهذا: عبارت دیگر فروشنده ای خریدار شده و در نتیجه آن صاحب کالای دیگری مبدل به فروشنده میگردد. این تسلسل در جریان خود مبادله کالا بطرزی تصادفی ظاهر میشود. پولی که شخص الف به شخص ب می پردازد را شخص ب به شخص ج و سپس توسط ج به دال پرداخت میگردد و قس علیهذا و بهمین منوال پرداختها بسرعت یکی بعد از دیگری صورت میگیرد - این رابطه خارجی چیزی نیست بجز تظاهری از رابطه اجتماعی ای که از قبل موجود بوده است. یک سکه باین دلیل دست بدست نمی گردد که بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند بلکه دلیل دست بدست گشتن آن اینست که این دستها قبلاً بیکدیگر متصل شده اند. باین مناسبت سرعت پول بعنوان وسیله پرداخت بمراتب بیشتر از سرعت پول بعنوان مسکوک یا وسیله خرید در ادغام فرد در روند گردش ملحوظ است.

مجموعه قیمت خریدها و فروشهای همزمان و در نتیجه از لحاظ مکانی مجاور یکدیگر عبارت از حدی است که سرعت پول رایج نمیتواند فراتر از آن حد جانشین حجم آن گردد. ولی وقتی پول بعنوان وسیله پرداخت عمل می کند این مانع دیگر وجود ندارد. چنانچه پرداختهای سر رسیده بطور هم زمان در یک مکان تمرکز یابد - که در ابتدا خودبخود در کانونهای عمده گردش کالا صورت میگیرد - پرداختها نظیر کمیت های مثبت و منفی با یکدیگر پایا 220 میشوند: شخص الف که به شخص ب مقروض است ممکن است در همین موقع مبلغی از شخص ج دریافت کند و قس علیهذا. باین ترتیب مقدار پول لازم بعنوان وسیله پرداخت نه به مجموعه مبالغ پرداختی که در یک زمان بسر می رسند بلکه به درجه تمرکز آنها و میزان مانده حاصل از پایا کردن مبالغ منفی و مثبت با یکدیگر بستگی پیدا میکند. حتی اگر نظام اعتباری هم تکامل نیافته باشد وسائل مخصوصی برای این نوع مانده گیری تعبیه می گردد همچنانکه در روم باستان تعبیه شده بود. ولی توجه به این وسائل در اینجا همان قدر نامربوط است که توجه به تاریخ سررسید دیون که در میان یک قشر از مردم کشوری متداول است. در اینجا فقط به این نکته اشاره میکنیم که بررسی پژوهشگران تأثیر تاریخ سررسید دیون بر تغییرات متناوب مقدار پول در گردش، تنها در این اواخر صورت گرفته است.

زمانیکه پرداختها بعنوان مقادیر مثبت و منفی با یکدیگر پایا میگردند احتیاجی به حضور واقعی پول نیست. پول در اینجا صرفاً بعنوان مقیاس ارزش نسبت به هم قیمت کالا و هم اندازه دیون متقابل عمل میکند. باین ترتیب ارزش مبادله ای قطع نظر از موجودیت اسمی اش در این مورد حتی به شکل یک علامت ارزش هم وجودی مستقل کسب نمی کند، به عبارت دیگر پول مبدل به پول اسمی صرفاً شمارشی میشود. ازاینرو پولی که بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند حاوی یک تضاد است: از یک طرف وقتی

پرداختها معادل یکدیگرند، پول صرفاً بعنوان یک مقیاس اسمی عمل میکند؛ از طرف دیگر زمانی که پرداختهای واقعی بایستی صورت گیرد، پول نه بعنوان یک وسیله موقت گردش بلکه بعنوان جنبه ایستای معادل عام، بعنوان کالای مطلق و خلاصه بعنوان پول داخل در گردش میشود. در جائیکه سلسله پرداختها و نظامی ساختگی برای تعدیل آنها بوجود آمده باشد هرگونه اختلالی که سیلان پرداختها را بزور مختل نماید و مکانیسم تعادل آنها را با یکدیگر بهم بزند، بطریقی ناگهانی پول را از قالب نامشخص 221 و مبهمی 222 که بعنوان مقیاس ارزش بخود گرفته درمیآورد و به پول نقد یا وسیله پرداخت تبدیل می کند. تحت شرایط تولید بورژوائی پیشرفته، زمانی که صاحب کالا مدتهاست که تبدیل به سرمایه دار گردیده است و آدم اسمیت خود را می شناسد و بطرز استهزاء آمیزی به این فکر باطل پوزخند میزند که فقط طلا و نقره تشکیل دهنده پول میباشند یا آنکه پول بهر صورت بعنوان شکلی متمایز از کالاهای دیگر کالاهائیسست مطلق – پول بطور ناگهانی نه بعنوان واسطه گردش بلکه یکبار دیگر بعنوان تنها شکل مناسب ارزش مبادله ای، بعنوان شکل منحصر بفرد ثروت، درست نظیر آنچه یک محترک در آن می بیند ظاهر میشود. اینکه پول تنها تجسم ثروت است خود را در تقلیل ارزش واقعی و بی ارزشی کلیه ثروتهای فیزیکی نشان میدهد، نه در تقلیل ارزش صرفاً کاذب نظیر آنچه در نظام پولی موجود است. این مرحله بخصوص از بحرانهای بازار جهانی بحران پولی خوانده میشود. این حد اعلای حسن 223 تنها شکلی از ثروت که مردم در اینگونه مواقع برای بدست آوردنش سر و دست می شکنند پول است، پول نقد و تمام کالاهای دیگر – درست بخاطر آنکه ارزش مصرفی میباشند – بی مصرف و بازیچه جلوه میکنند یا بقول دکتر مارتین لوتر 224 ما چیزی بجز زینت آلات و حرص شکم نمیباشند. این تحول ناگهانی نظام اعتباری به نظام پولی به وحشت واقعی موجود، ترس تئوریک می افزاید و عوامل روند گردش را بوسیله راز فاش نشدنی موجود در پیرامون روابط خود آنها ۱۰۸* مرعوب می نماید.

پرداختها به نوبه خود لزوم وجوه ذخیره، یعنی انباشت پول بعنوان وسیله پرداخت را بوجود می آورند. تشکیل وجوه ذخیره – بی شباهت به عمل احتکار – دیگر نسبت به ﴿حوزه﴾ گردش، یک فعالیت خارجی یا نظیر ذخیره مسکوکات بصورت یک رکود صرفاً تکنیکی سکه ها بنظر نمی آید، بلکه برعکس پول بایستی بتدریج انباشته شود تا در مواعد معینی در آینده که موعد پرداختها سر می رسند در دسترس باشد. بنابراین با وجود آنکه با رشد تولید بورژوائی شکل انتزاعی احتکار که بمشابه ایجاد ثروت تلقی میگردد کاهش مییابد با اینحال شکل احتکاری که توسط خود روند مبادله ضرورت پیدا می کند افزایش مییابد؛ یک قسمت از ثروتی که عموماً در حوزه گردش کالا انباشته میشود بطرف وجوه ذخیره وسیله پرداخت کشیده میشود. هر چه تولید بورژوائی پیشرفته تر باشد این وجوه بیشتر به کمترین حد ممکن خود می رسند. رساله لاک در زمینه پائین آوردن نرخ بهره ۱۰۹* حاوی اطلاعات ارزنده ای درباره اندازه این وجوه ذخیره در زمان وی میباشد. این نوشته نشان میدهد که چگونه نسبت بسیار فاحشی از پول در

گردش در انگلستان درست در زمانی که بانکداری پا میگرفت، بوسیله ذخیره های وسیله پرداخت جذب گردید.

قانون مربوط به مقدار پول در گردش، بصورتی که از بررسی گردش ساده پول برمیآید بمیزان زیادی بوسیله گردش وسیله پرداخت تغییر داده میشود. در صورتیکه سرعت پول هم بعنوان وسیله گردش و هم بعنوان وسیله پرداخت معلوم باشد. مجموعه پول در گردش طی یک دوره بخصوص بوسیله مبلغ کل قیمت کالاهائی که قرار است تحقق یابند، ﴿بعلاوه﴾ مبلغ کل پرداختهائی که موعدهشان در این دوره بسر می رسد، منهای پرداختهائی که با یکدیگر پایا میشوند تعیین میگردد. البته این امر بهیچ وجه تأثیری بر اصل کلی که مقدار پول در گردش را تابع قیمت کالاها میدانند، نمیگذارد زیرا مجموعه کل پرداختها خود بوسیله قیمت های قید شده در قراردادها تعیین میگردد. بهر صورت بدیهی است که مجموعه قیمت کالاهای در گردش در یک دوره معین، مثلاً یک روز بهیچ وجه همسنگ حجم پولی نیست که در آن روز در گردش بوده است حتی با فرض اینکه در سرعت گردش و روشهای اقتصادی پرداخت تغییری حاصل نشده باشد، علت آنهم اینست که قیمت مقداری از کالاهائی که در گردش میباشند بعد از انقضای این دوره تحقق مییابد، و مقداری از پول در گردش مربوط به کالاهائی میگردد که مدتها پیش حوزه گردش را ترک کرده اند. این مبلغ پول نیز بنوبه خود به ارزش پرداختهائی بستگی دارد که در این روز موعدهشان سر میرسد، هر چند که قراردادهای مربوط به آنها در تاریخهای کاملاً متفاوتی منعقد گردیده است.

دیدیم که تغییر ارزش طلا و نقره تأثیری در وظیفه آنها بعنوان مقیاس ارزش و پول شمارشی ندارد. ولی این تغییرات در رابطه با پول احتکار شده اهمیت بسزائی پیدا میکنند زیرا با بالا و پائین رفتن ارزش طلا و نقره ارزش اندوخته راکد طلا و نقره بالا و پائین میرود. این تغییرات در رابطه با پول بعنوان وسیله پرداخت اهمیت بس عظیم تری می یابند. پرداخت در موعدهی بعد از تاریخ فروش کالاها صورت میگیرد؛ یعنی آنکه پول در دو دوره مختلف دو وظیفه متفاوت انجام میدهد، در ابتدا بعنوان مقیاس ارزش عمل میکند و سپس بعنوان وسیله پرداخت متناسب با این مقیاس. چنانچه در این اثناء در ارزش فلزات قیمتی یا مدت کار لازم برای تولید آنها تغییری داده شود همان مقدار طلا یا نقره وقتی بعنوان وسیله پرداخت عمل میکنند، ارزش بیشتر یا کمتر از وقتی خواهد داشت که بهنگام عقد قرارداد بعنوان مقیاس ارزش عمل کرده است. عملی که یک کالای خاص نظیر طلا یا نقره بعنوان پول یا ارزش مبادله ای که شکل مستقلی بخود گرفته است، انجام میدهد در اینجا با ماهیت کالای خاصی که ارزش آن بستگی به تغییرات هزینه تولید آن دارد در تضاد می افتد. مشهور است که تنزل ارزش فلزات قیمتی در اروپا انقلاب اجتماعی عظیمی را باعث گردید، همانطور که جمهوری روم باستان در مرحله ای ابتدائی از تاریخ خود انقلاب معکوسی بخود دید که در اثر ترقی ارزش مس – فلزی که قروض رومیان تنگدست برحسب آن پرداخت میشد – رخداد. حتی بدون بررسی بیشتر تأثیر نوسانات ارزش فلزات قیمتی بر نظام اقتصاد بورژوائی، واضح

است که تنزل ارزش فلزات قیمتی بضرر بدهکاران و بضرر طلبکاران است در حالیکه ترقی ارزش آنها بضرر طلبکاران و بضرر بدهکاران میباشد.

پ. پول جهانی

پول در ابتدا با بیرون رفتن از گردش و احتکار شدن و سپس با ورود به گردش بعنوان وسیله غیرگردان و بالاخره با درهم شکستن موانع گردش داخلی بقصد انجام وظیفه بعنوان معادل عام در عالم کالاها، تبدیل به پول میگردد، پولی که از مسکوکات متمایز است. پول باین ترتیب بدل به پول جهانی میشود.

همانطور که در ابتدا اوزان متداول فلزات قیمتی بعنوان مقیاسهای ارزش بکار برده میشدند همانطور هم در بازار جهانی ارزشهای صوری پولی مجدداً به ارزشهای صوری اوزان مربوطه تبدیل میگرددند. همانطور که بیشکلی فلز خام 225 شکل اولیه وسیله گردش بود و شکل مسکوک در اصل نشانه رسمی ارزش فلزی آن بود، همانطور هم فلز قیمتی ای که بعنوان سکه عام مورد استفاده قرار میگیرد شکل و انگ خاص خود را ترک کرده به قالب خنثی 226 شمش باز میگردد؛ یعنی وقتی سکه های ملی نظیر امپریال روسی، تالر مکزیکی و لیره طلای انگلیسی در خارج از کشور بگردش درآیند عناوین آنها اهمیت خود را از دست داده آنچه به آنها ارزش می بخشد ماده سازنده شان میباشد. و بالاخره فلزات قیمتی بعنوان پول بین المللی یک بار دیگر وظیفه ابتدائی وسیله مبادله بودن را انجام میدهند؛ وظیفه ای که نظیر خود مبادله کالا در اصل در نقاط تماس جماعات اولیه مختلف با یکدیگر و نه در داخل این جماعات پدید آمد. پول در انجام وظیفه بعنوان پول جهانی به شکل طبیعی ابتدائی خود باز میگردد. پول وقتی مبادرت به ترک حوزه گردش درون یک کشور می کند، پوسته اشکال بخصوصی که بواسطه توسعه مبادله در نواحی بخصوص، یا اشکال محلی ای که بعنوان مقیاس ارزش _ مسکوک، پول خورد و علامت ارزش _ بخود گرفته است را می اندازد.

دیدیم که در گردش داخلی تمام کشورها تنها یک کالا بعنوان مقیاس ارزش بکار برده میشود. ولی از آنجائیکه در یک کشور طلا این وظیفه را بعهده دارد و در کشوری دیگر نقره، در بازار جهانی معیار ارزش مضاعفی برسمیت شناخته شده است و کلیه وظایف پول نیز مضاعف شده است. تسعیر ارزشهای کالاها از قیمت های طلا به قیمت های نقره و بالعکس همواره تابع ارزش نسبی ایندو فلز با یکدیگر است؛ این ارزش نسبی بطور مستمر تغییر کرده باین مناسبت تعیین آن نیز بصورت یک روند مستمر در می آید. در تمام کشورها صاحبان کالاها برای انجام تجارت خارجی مجبور به استفاده متناوب از طلا و نقره میباشدند، باین ترتیب فلز رایج بعنوان پول کشور را با فلز مورد احتیاجی که در کشور دیگر بعنوان پول رایج است مبادله می نمایند. لذا تمام کشورها طلا و نقره را بعنوان پول جهانی بکار می برند.

طلا و نقره در حوزه گردش بین المللی کالاها نه بعنوان وسیله گردش بلکه بعنوان

وسیله مبادله جهانی ظاهر میشوند. وسیله مبادله جهانی صرفاً بعنوان وسیله خرید و وسیله پرداخت عمل میکند، دو شکلی که قبلاً به توصیف آنها پرداختیم لیکن روابط ایندو با یکدیگر در بازار جهانی عکس آنچیزی است که قبلاً دیدیم. پول زمانیکه در حوزه گردش داخلی بعنوان مسکوک بکار برده میشود - یعنی بعنوان حلقه واسط و وحدت پویای ک - پ - ک یا فقط بعنوان شکل موقت ارزش مبادله ای در حین حرکت دائمی کالاها بکار برده میشود - منحصراً بعنوان وسیله خرید عمل میکند. در بازار جهانی عکس این مورد اتفاق می افتد. در اینجا طلا و نقره در صورتیکه تبادل آنها با یکدیگر تماماً یطرفه باشد و لذا خرید از فروش مجزا گردد، بعنوان وسیله خرید عمل می کنند. مثلاً داد و ستد مرزی در کياختا مطابق مفاد عهدنامه (۲۲) در حقیقت پایاپای مقرر گردیده است که در آن نقره تنها بعنوان مقیاس ارزش بکار رفته است. جنگ ۵۸ - ۱۸۵۷ (۲۳) چینی ها را ترغیب به فروختن نمود بدون آنکه در ازایش مبادرت به خرید بنمایند. باین دلیل نقره ناگهان بعنوان وسیله خرید ظاهر گشت. روسها بخاطر رعایت مفاد عهدنامه مزبور سکه های پنج فرانکی فرانسوی را مبدل به اجناس نقره ای خالص نموده بعنوان وسیله مبادله بکار بردند. نقره همیشه بعنوان وسیله خرید کشورهای اروپائی و آمریکا، از کشورهای آسیائی که آنرا بصورت اندوخته های راکد منجمد میکنند بکار رفته است. علاوه بر آن فلزات قیمتی، زمانیکه تعادل متعارف موجود در مبادله کالاها بین دو کشور بطرزی ناگهانی بهم میخورد - مثلاً موقعی که خشکسالی یکی از آندو را وادار به خرید بیش از حد متعارف میکند - بعنوان وسایل خرید بین المللی بکار برده میشوند. و بالاخره اینکه فلزات قیمتی در کشورهای تولید کننده طلا و نقره که در آنها طلا و نقره محصولات مستقیم و کالا بوده و شکل تبدیل شده کالاها نمیباشند، بعنوان وسائل خرید بین المللی بکار برده میشوند. وظیفه ای که پول بعنوان وسیله خرید در پایاپای نمودن طلب ها و بدهی های بین المللی انجام میدهد نیز با توسعه مبادلات کالائی مابین حوزه های گردش ملل مختلف توسعه می یابد.

گردش بین المللی نیز نظیر گردش داخلی نیازمند مقادیر دائماً در تغییر طلا و نقره میباشد. تمام کشورها بخشی از اندوخته های راکد انباشته شده خود را بعنوان وجه ذخیره پول جهانی - که به مقتضای نوسانات موجود در مبادله کالائی گاهی کم و گاهی زیاد میشود - مورد استفاده قرار میدهند. ۱۱۰* علاوه بر حرکات پول جهانی که بین حوزه های گردش ملل در رفت و آمد است، حرکت دیگری وجود دارد و آن حرکت عمومی پول جهانی است؛ نقاط آغاز حرکت عبارتند از منابع تولیدی که طلا و نقره از آن منابع به جهت های گوناگون کلیه بازارهای جهانی جریان مییابند. باین ترتیب طلا و نقره بعنوان کالا در حوزه گردش جهانی وارد شده و قبل از رسیدن به محیط گردش داخلی، به نسبت مدت کار نهفته در آنها با معادلهای کالائی مبادله میگردند. باین مناسبت آنها قبل از آنکه در این محیط ها ظاهر گردند دارای ارزش معینی میباشند. بنابراین ارزش نسبی آنها بطرزی یکنواخت تحت تأثیر هر ترقی یا تنزل هزینه های تولیدشان قرار گرفته و کاملاً مستقل از درجه ای میباشند که حوزه های گردش ملل مختلف به جذب طلا و

نقره میپردازند. یک شاخه از جریان فلزی که در محوطه بخصوصی از عالم کالاها جمع میشود بلافاصله بعنوان جانشین سکه های سائیده شده وارد در «حوزه» گردش داخلی میشود؛ شاخه دیگری از آن بسمت مخازن متعددی رانده میشود که در آن سکه ها، وسائل پرداخت و پول جهانی انبار میشوند؛ شاخه سوم به مصرف ساختن اجناس تجملی رسیده و بقیه در نهایت امر مبدل به اندوخته های راکد میگردد. در جائیکه شیوه تولید بورژوائی به مرحله پیشرفته ای رسیده است تشکیل اندوخته های راکد به کمترین میزانی که شاخه های مختلف روند گردش برای عمل آزادانه مکانیسم خود بدان نیازمندند تقلیل می یابد. چنین اندوخته های راکد تحت این شرایط بجز ثروتی که عاطل و باطل افتاده باشد چیز دیگری نیستند مگر آنکه معرف مازاد موقتی مانده پرداختها، حاصل بهم خوردن مبادله بین محصولات و بنابراین کالاهائی باشند که در نخستین دگرگونی خود انجماد حاصل نموده اند.

همانطور که در تئوری، طلا و نقره بعنوان پول، کالاهائی عام میباشند همانطور هم پول جهانی شکل وجودی مناسبی از برای کالای عام است. بهمان نسبتی که کلیه کالاها با طلا و نقره مبادله میگرددند، طلا و نقره هم مبدل به شکل تبدیل یافته کلیه کالاها شده و ازاینرو مبدل به کالاهائی میگرددند که در سطح جهانی قابل مبادله میباشند، آنها بعنوان تجسم مدت کار عام تا آن درجه تحقق می یابند که مبادله محصولات کار مشخص با یکدیگر عالم گیر میشود. آنها به تناسب رشد سلسله معادلهای بخصوصی که تشکیل دهنده حوزه های مبادله آنها میباشند، مبدل به معادلهای عام میگرددند. ارزش مبادله ای کالاها بدلیل آنکه در گردش بین المللی در سطح جهانی تکامل مییابد، بعنوان پول جهانی بصورت تبدیل شده به طلا و نقره ظاهر میگردد. از آنجائیکه کشورهای صاحب کالا بخاطر مصنوعات قابل تبدیلهشان به یکدیگر و تجارت همه جانبه شان، طلا را تبدیل به پول مورد نیاز خود نموده اند در نظرشان صنعت و تجارت چیزی جز وسیله ای برای بیرون کشیدن پول - در قالب طلا و نقره - از بازار جهانی نمیباشد. باین ترتیب طلا و نقره بعنوان پول جهانی نه تنها حاصل گردش جهانی کالاها بلکه وسیله بسط دامنه آن نیز میباشند. همانطور که کیمیاگران در پی ساختن طلا، از خدمت خود به اعتلای شیمی اطلاعی نداشتند همانطور هم صاحبان کالاها که در صدد یافتن شکل سحرآمیز کالایند از سرچشمه های وجود آمدن صنعت جهانی و تجارت جهانی بی خبرند. طلا و نقره با تحقق بازار جهانی در مفهوم پولی خود به ایجاد بازار جهانی کمک میکنند. تأثیرات سحرآمیز آنها بهیچ وجه به طفولیت جامعه بورژوائی محدود نشده بلکه حاصل محتوم راه معکوسی است که کار اجتماعی خود آنها در مقابل نمایندگان عالم کالاها ظاهر میشود؛ دلیل آنهم تأثیر فوق العاده ایست که کشف طلا در برخی از نواحی جدید بر تجارت بین المللی اواسط قرن نوزدهم باقی گذاشت.

همانطور که پول به پول بین المللی تحول مییابد همانطور هم صاحب کالا مبدل به یک جهان وطن میشود. مناسبات جهان وطنانه انسانها با یکدیگر در اصل تنها مشمول مناسبات آنها بعنوان صاحبان کالاها میگردد. کالاها بالنفسه نسبت به کلیه موانع

مذهبی، سیاسی، ملی و زبانی بی تفاوت میباشند. زبان جهانی آنها همانا قیمت و چسب مشترکشان همانا پول است. پاپیای تحول پول بین المللی در مقابل مسکوکات ملی، جهان وطنی - یعنی آئین منطق عملی - صاحب کالا نیز در مقابل تعصبات سنتی، مذهبی، ملی و نظایر آن که موجب کندی روند سوخت و ساز بشری میشوند، تحول می یابد. صاحب کالا در مییابد که ملیت چیزی نیست «بجز انگ سکه طلا»، زیرا همان مقدار طلائی که بشکل عقاب آمریکائی وارد انگلستان میشود تبدیل به لیره طلا میشود، سه روز بعد بعنوان ناپلئونی در پاریس بگردش انداخته میشود و چند هفته دیگر میتوان آنرا بصورت دوکا در ونیز مشاهده نمود. اندیشه والائی که سراسر جهان در نزد وی در آن خلاصه میشود همانا تصور یک بازار است، آنها بازاری جهانی. ۱۱۱*

۴. فلزات قیمتی

در ابتدا روند تولید بورژوائی، پول رایج فلزی را بعنوان یک وسیله موجود و حاضر آماده ای در اختیار میگیرد که اگر چه بتدریج تجدید سازمان یافته ولیکن ساختمان اصلی آن همچنان حفظ شده است. این مسئله که چرا طلا و نقره و نه هیچ کالای دیگری بعنوان ماده سازنده پول مورد استفاده قرار میگیرد خارج از محدوده نظام بورژوائی است. لذا ما فقط به ذکر خلاصه ای از جنبه های مهم آن می پردازیم.

بدلیل آنکه خود مدت کار عام قادر به نشان دادن تنها تفاوتهای کمی میباشد، شیئی که قرار است بعنوان تجسم خاص آن برسمیت شناخته شود بایستی قادر به بیان صرفاً تفاوتهای کمی باشد، باین ترتیب کیفیت یکسان و یکپارچه آن پیش فرض قرار داده میشود. چنانچه بخواهیم کالائی بعنوان مقیاس ارزش عمل کند، این نخستین شرطی است که بایست انجام شود. اگر بخواهیم بعنوان مثال کلیه کالاها را برحسب تعدادی گاو، مقداری پوست، غله و غیره ارزیابی کنیم بایستی آنها را برحسب میانگین مطلوب گاوها، میانگین مطلوب پوست ها و غیره اندازه گیری نمائیم زیرا بین یک گاو با گاو دیگر، یک مقدار غله با مقدار دیگر آن، یک پوست با پوست دیگر تفاوتهای کیفی وجود دارد. از طرف دیگر طلا و نقره بعنوان عناصر ساده همواره متحدالشکل بوده در نتیجه مقادیر مساوی از آنها دارای ارزشهای مساوی میباشدند. ۱۱۲* کالائی که قرار است بعنوان معادل عام مورد استفاده قرار گیرد بایستی حائز شرط دیگری باشد که مستقیماً از وظیفه ارائه تفاوتهای صرفاً کمی ناشی میشود. این شرط عبارتست از قابلیت تقسیم آن به هر تعداد اجزاء مورد نظر و امکان ترکیب مجدد این اجزاء با یکدیگر بطوریکه پول شمارشی را نیز بتوان بشکلی ملموس عرضه نمود. طلا و نقره بطرز استثنائی دارای این کیفیات میباشدند.

طلا و نقره بعنوان وسیله گردش از این جهت بر کالاهای دیگر مزیت دارند که وزن مخصوص زیاد - یعنی وزن زیاد در حجمی نسبتاً کم - آنها از جهت دربرداشتن مدت کار بیشتر، یعنی ارزش مبادله ای زیاد در حجمی نسبتاً کم، توسط وزن مخصوص

اقتصادی آنها جبران میشود. این مزیت، نقل و انتقال، یعنی دست بدست گشتن آنها از کشوری به کشور دیگر تسهیل میکند و طلا و نقره را قادر میسازد بهمان سرعتی که ظاهر میشوند از نظرها ناپدید گردند - خلاصه اینکه این کیفیات باعث تحرک فیزیکی آنها میشود، تحرکی که شرط مطلقاً ضروری 227 کالانی است که بایستی بعنوان متحرک ابدی روند 228 گردش مورد استفاده قرار گیرد. ارزش خاص بسیار زیاد فلزات قیمتی، دوام و فسادناپذیری نسبی آنها و اینکه در مجاورت هوا اکسیده نمیشوند و علی الخصوص طلا در هیچ اسیدی بجز تیزاب سلطانی 229 حل نمی شود، خواص فیزیکی ای میباشند که فلزات قیمتی را مقبول طبع اندوخته راکد میکنند. پیتر مارتز 230 که ظاهراً علاقه سرشاری به شکلات دارد در مورد کیسه های کاکائوئی که در مکزیک بعنوان نوعی پول بکار می رفت چنین می گوید:

«پول مبارکی که به بشر، نوشیدنی شیرین و مقوی ای عرضه میدارد و دارندگان معصوم آنها از مرض لعنتی حرص مصون نگه میدارد، زیرا نه میتوان آنها برای مدتی طولانی احتکار نمود و نه در زمین چال کرد!» (Alcala De orbe nove، ۱۵۳۰، ۲۴)

فلزات بطور کلی اهمیت عظیم خود را در روند مستقیم تولید مدیون استفاده شان بعنوان ابزار تولید میباشند. طلا و نقره، قطع نظر از کمیایشان، در مقایسه با آهن و حتی مس (بحالت سختی که قدما آنها بکار میبردند) باین طریق قابل مصرف نمیباشند زیرا بسیار نرم بوده و لذا بحد بسیار زیادی فاقد کیفیتی میباشند که ارزش مصرفی فلزات بطورکلی نیازمند آنست. همانطور که فلزات قیمتی در روند مستقیم تولید، مصرفی ندارند همانطور هم بعنوان وسائل معیشت، یعنی بعنوان اجناس مصرفی، غیرضروری بنظر میرسند. بنابراین هر مقدار از آنها بنا به دلخواه خود میتوان در روند گردش وارد نمود بدون آنکه فی حد ذاته لطمه ای به تولید و مصرف وارد آید. ارزش مصرفی فردی آنها تضادی با وظیفه اقتصادییشان ندارد. از طرف دیگر طلا و نقره نه تنها مازاد منفی، یعنی اشیاء غیرضروری میباشند بلکه کیفیات بدیعشان آنها را ماده طبیعی تجمل، تزئین، زرق و برق، حوائج اوقات بزم و خلاصه بیان مثبت وفور فوق العاده و ثروت می نماید. طلا و نقره به عبارتی بصورت شعاعهای نور منجمد شده از اعماق زمین به بیرون میتراوند، ترکیب اصلی کلیه شعاعهای نور بوسیله نقره انعکاس می یابد در حالیکه رنگ قرمز - این نشانه بالاترین قدرت - به تنهایی توسط طلا انعکاس پیدا می کند. حس رنگ متداول ترین شکل احساس زیباپسندانه بطور اعم میباشد، جاکوب گریم 231 ارتباط ریشه لغوی اسامی فلزات قیمتی را با رنگها در زبانهای مختلف هند و اروپائی در کتاب خود نشان داده است (نگاه کنید به «تاریخ زبان آلمانی»).

و بالاخره بخاطر آنکه طلا و نقره را میتوان از سکه به شمش، از شمش به اجناس تجملی و بالعکس تبدیل نمود - مزیتی که آنها از جهت محدود نشدن به شکل مفید بخصوصی که یکبار به آنها داده شده است بر کالاهای دیگر دارند - آنها را ماده طبیعی سازنده پول که بایستی دائماً از یک شکل به شکل دیگر درآید، میسازد.

طبیعت نه پول میسازد، نه بانکدار و نه نرخ مبادله. ولی از آنجائیکه در تولید

بورژوائی، ثروت بعنوان یک معبود بایستی در ماده بخصوصی تبلور یابد، طلا و نقره تجسم مناسب آن میگردند. طلا و نقره طبیعتاً پول نمیباشند، اما پول به اقتضای طبیعتش از طلا و نقره تشکیل مییابد. از یک طرف طلا یا نقره بعنوان تبلور پول نه تنها محصول روند گردش است بلکه در عمل تنها محصول پایدار آن میباشند؛ از طرف دیگر طلا و نقره محصولات اصلی تمام شده ای میباشند که صیقل آخر خود را خورده مستقیماً معرف این دو جنبه ای میباشند که توسط اشکال خاص از یکدیگر متمایز نگردیده اند. محصول عام روند اجتماعی یا خود روند اجتماعی ای که بمنزله یک محصول تلقی میشود محصول طبیعی بخصوص - یعنی یک فلز - ایست که در پوسته زمین نهفته بوده و قابل استخراج میباشد. ۱۱۳*

دیدیم که طلا و نقره بعنوان پول نمیتوانند ارزش غیر متغیر داشته باشند. با اینحال ارزش آنها نسبت به ارزش متوسط کالاهای دیگر ثبات بیشتری دارد بطوریکه حتی ارسطو نیز بآن اشاره کرده است. قطع نظر از تأثیر کلی ترقی یا تنزل ارزش فلزات قیمتی، تغییرات ارزش نسبی طلا و نقره دارای اهمیت خاصی است، زیرا هر دو آنها در کنار یکدیگر بعنوان ماده پول در بازار جهانی مورد استفاده قرار میگیرند. دلایل صرفاً سیاسی اینگونه تغییرات را در ارزش طلا و نقره - کشور گشائی و سایر غلیانات سیاسی که در عهد باستان تأثیر بسزائی بر ارزش فلزات اعمال مینمود صرفاً جنبه محلی و موقتی داشت - بایستی به تغییرات مدت کار لازم برای تولید این فلزات منتسب نمود. این مدت کار خود تابع کمیابی نسبی ذخائر طبیعی و دشواری تحصیل آنها بصورت فلز خالص است. طلا نخستین فلزی است که بشر کشف نمود. از یک طرف طلا در طبیعت بشکل بلور خالص، بصورت ماده ای مجزا یافت میشود که از لحاظ شیمیائی با مواد دیگر ترکیب نشده یا بقول کیمیاگران بحالت بکر وجود دارد؛ از طرف دیگر خود طبیعت، کار تکنیکی آنرا با شستن طلا به مقیاس وسیع در رودخانه ها انجام میدهد. برای استخراج طلا خواه از بستر رودخانه ها خواه از ذخائر رسوبی، کم مهارت ترین کار بشر کفایت میکند، حال آنکه تولید نقره مستلزم احداث معادن و بطور کلی رشد تکنیکی در سطح نسبتاً بالائی است. بنابراین ارزش نقره در اصل از ارزش طلا بیشتر است هر چند که از آن بسیار فراوانتر میباشند. روایت استرابو 232 دایر به اینکه یکی از قبایل عرب ده پوند طلا در ازای یک پوند آهن و دو پوند طلا در ازای یک پوند نقره میپرداخت بهیچ وجه اعجاب آور نیست. ولی همچنانکه نیروهای مولده کار اجتماعی تحول مییابند و در نتیجه محصول کار ساده در مقایسه با محصول کار پیچیده هزینه بیشتری برمیدارد و با شکافته شدن روزافزون پوسته زمین منابع سطح الارضی اولیه طلا ته می کشند، ارزش نقره نسبت به ارزش طلا رو به تنزل می گذارد. و بالاخره در مرحله معینی از رشد تکنولوژی و وسائل ارتباطی، کشف سرزمینهای جدیدی که دارای ذخائر طلا یا نقره میباشند نقش مهمی را ایفا می کند. نسبت طلا به نقره در آسیای کهن ۶ به ۱ یا ۸ به ۱ بود؛ این نسبت آخری حتی تا اوائل قرن نوزدهم در چین و ژاپن برقرار بود؛ نسبت ۱۰ به یکی که در زمان کزنفون برقرار بود را میتوان بعنوان نسبت میانگین دوره میانی

عهد باستان اختیار نمود. استخراج معادن نقره اسپانیا بوسیله کارتاژها و بعدها بوسیله رومیان بر دنیای کهن تأثیری مشابه با تأثیر کشف معادن آمریکا بر اروپای جدید داشت. در عصر امپراطوران روم نسبت ۱۵ یا ۱۶ به یک را میتوان بعنوان میانگین تقریبی اختیار نمود هر چند ارزش نقره در روم گاهی از اینهم بیشتر تنزل میکرد. در دوره متعاقب آن که از قرون وسطی تا ازمینه جدید را در بر میگیرد حرکت مشابهی صورت میگیرد که با تنزل نسبی ارزش طلا شروع شده به تنزل ارزش نقره می انجامد. نسبت میانگین در قرون وسطی نظیر زمان کزنفون ۱۰ به یک بود و در نتیجه کشف معادن آمریکا این نسبت مجدداً به ۱۶ یا ۱۵ به یک باز گشت. کشف طلا در استرلیا، کالیفرنیا و کلمبیا احتمالاً به تنزل بیشتر ارزش طلا منجر خواهد شد. ۱۱۴*

الف. تئوریهای واسطه گردش و پول

همانطور که در قرون شانزدهم و هفدهم زمانیکه جامعه بورژوازی جدید دوران طفولیت خود را میگذراند مردم کشورهای مختلف و شاهزادگان بهوای بدست آوردن پول در جستجوی جام طلایی ۱۱۵* پا به سفرهای دور و دراز گذاشتند، باین ترتیب نخستین مفسران دنیای جدید، مبدعین نظام پولی - نظام تجاری نسخه بدل آنست - اعلام نمودند که تنها اجزاء متشکله ثروت، طلا و نقره، یعنی پول میباشد. آنها کاملاً بدرستی بیان داشتند که کار جامعه بورژوازی درآوردن پول است و از نقطه نظر تولید کالائی ساده، تشکیل دادن اندوخته های راکد دائمی ایکه نه بید میزند و نه زنگ. اظهار اینکه یک تن آهنی که قیمتش ۳ لیره است دارای همان ارزشی است که ۳ لیره طلا، با نظام پولی منافات ندارد. نکته مورد بحث اندازه ارزش مبادله ای نبوده بلکه شکل مناسب آنست. در رابطه با توجه خاص نظامهای پولی و تجاری نسبت به تجارت بین المللی و تک تک شعب کار ملی ایکه مستقیماً به تجارت بین المللی منتهی میگردند و در نظر بعنوان تنها منبع حقیقی ثروت و پول بحساب می آیند، بایستی بخاطر داشت که در زمان ﴿موجودیت ایندو نظام﴾ بخش اعظم تولید ملی هنوز در چهارچوب اشکال فئودالی صورت میگرفت و بعنوان منبع بلاواسطه معاش خود تولید کنندگان صرف میگردید. بیشتر محصولات به کالا مبدل نمی گردیدند؛ و باین مناسبت نه تبدیل به پول میشدند و نه اصلاً در روند عمومی سوخت و ساز اجتماعی وارد میگردند؛ ازاینرو بصورت تیلور کار مجرد کلی ظاهر نشده عملاً سهمی در تشکیل ثروت بورژوازی بعهدہ نداشتند. پول بعنوان هدف و منظور گردش، معرف ارزش مبادله ای یا ثروت انتزاعی است، آنها نه هر عنصر فیزیکی ثروت، بلکه بعنوان مقصود تعیین کننده و انگیزه حرکت تولید. سؤ تفاهم آن سخنگویان تولید بورژوازی در چسبیدن به شکل صلب، قابل لمس و پرتالو ارزش مبادله ای، چسبیدن به ارزش مبادله ای در قالب کالای عامی که از کلیه کالاهای خاص متمایز میگردید، با مرحله توسعه نیم بند تولید بورژوازی در آن زمان تناقضی نداشت. در آن زمان حوزه گردش کالا همان حوزه اقتصادی تماماً بورژوازی بود. باین

مناسبت آنها کل روند پیچیده تولید بورژوائی را از دیدگاه همان حوزه اصلی تجزیه و تحلیل کرده پول را با سرمایه عوضی می‌گرفتند. مبارزه اقتصاددانان جدید بر علیه نظامهای پولی و تجاری عمدتاً از آنجا سرچشمه می‌گیرد که این نظامها راز تولید بورژوائی، یعنی تسلط ارزش مبادله ای بر تولید را با قساوت ساده لوحانه ای برملا میکنند. ریکاردو در جایی چنین متذکر میشود - هر چند از آن نتایج غلط می‌گیرد - که حتی در زمان قحطی هم تاجر غله برای آن مبادرت به وارد کردن غله میکند که از آن پولی عایدش شود نه بخاطر آنکه ملتی از شدت گرسنگی بحال نزع افتاده است. اقتصاد سیاسی وقتی در انتقاد از نظامهای پولی و تجاری آنها را بعنوان اوهام صرف و تئوریهای غلط مورد حمله قرار میدهد مرتکب خطا میشود زیرا قادر به درک این حقیقت نیست که آنها حاوی شکل ابتدائی پیش فرضهای اصلی خود آن میباشند. بعلاوه این نظام ها نه تنها از لحاظ تاریخی معتبر میمانند بلکه در برخی حوزه های اقتصاد جدید اعتبار کامل خود را حفظ می کنند. در هر یک از مراحل روند تولید بورژوائی هرگاه ثروت شکل ابتدائی کالاها را بخود بگیرد، ارزش مبادله ای بشکل پول درمیآید و ثروت در کلیه مراحل روند تولیدی برای یک لحظه مجدداً به شکل ابتدائی عام کالاها باز میگردد. وظایف طلا و نقره بعنوان پول، در مقابل وظایف آنها بعنوان وسیله گردش و در تضاد با کلیه کالاهای دیگر حتی در پیشرفته ترین اقتصاد بورژوائی نیز از بین نرفته بلکه محدود میگردد؛ باین دلایل نظامهای پولی و تجاری معتبر باقی می مانند. حقیقت جهانشمولی که بصرف آن طلا و نقره بعنوان تجسم مستقیم کار اجتماعی و در نتیجه بعنوان بیان ثروت عام رودرروی کالاهای بی حرمت دیگر قرار میگیرند بدون شک به ساحت قدس اقتصاددانان بورژوائی گران آمده آنان از ترس تعصبات نظام پولی - بطریقی که ذیلاً نشان داده خواهد شد - برای مدتی کلیه احساسات بغض آلوده شانرا نسبت به پدیده گردش پول از دست میدهند.

کاملاً طبیعی بود که اقتصاد سیاسی کلاسیک، برعکس نظامهای پولی و تجاری که پول را تنها بصورت محصول بلورین گردش میشناختند. از همان اول میبایستی شکل سیال پول - یعنی شکل ارزش مبادله ای که در جریان دگردیسی کالاها آشکار و پنهان میشود - را شناخته باشد. بدلیل آنکه گردش کالا منحصرأ در شکل ک - پ - ک دیده میشود و این شکل بنوبه خود به تنهایی بمشابه وحدت پویای فروش و خرید میباشد، جنبه خاص پول بعنوان وسیله گردش موقوف به جنبه خاص آن بعنوان پول میشود. چنانچه وظیفه وسیله گردشی که بعنوان مسکوک مورد استفاده قرار میگیرد کنار گذاشته شود در اینصورت همچنانکه دیدیم مبدل به علامت ارزش میشود. ولی از آنجائیکه اقتصاد سیاسی کلاسیک در ابتدا با پول رایج فلزی بعنوان شکل مسلط پول رایج روبرو گردید، پول فلزی را بعنوان سکه و سکه را بعنوان یک علامت صرف منظور نمود. سپس مطابق قانون مربوط به گردش علائم ارزش قضیه را باین صورت مطرح نمود که قیمت کالاها تابع حجم پول در گردش است نه آنکه حجم پول در گردش تابع قیمت کالاها. این نظر توسط اقتصاددانان قرن هفدهم ایتالیا بطرز کم و بیش روشنی مطرح

میگردد؛ آنطور که از اسپکتیتور 233 (شماره ۱۹ اکتبر ۱۷۱۱) بر میآید لاک این نظر را گاهی قبول میکند و گاهی رد، مونتسکیو و هیوم هم در آثار خود بدفاع از این نظر میپردازند. از آنجائیکه هیوم تا امروز مهم ترین مدافع این نظر در قرن هجدهم میباشد ما بررسی خود را از او شروع می کنیم.

تحت بعضی شرایط، افزایش یا کاهش مقدار سکه های در گردش یا علائم ارزش در گردش بنظر دارای تأثیر مشابهی بر قیمت کالاها میباشد. چنانچه ارزش طلا و نقره که در آن ارزش مبادله ای کالاها بعنوان قیمت اندازه گیری میشود، تنزل یا ترقی نماید، قیمتها نیز بدلیل آنکه تغییری در معیار ارزش آنها صورت گرفته است ترقی یا تنزل میکنند؛ و از آنجائیکه قیمتها ترقی یا تنزل کرده اند، پس مقدار طلا و نقره اضافه شده یا کم شده ای بایستی بصورت سکه، در گردش باشد. بهر صورت پدیده قابل رویت آنست که با افزوده شدن یا کاهش حجم وسیله گردش، قیمتها تغییر میکنند درحالیکه ارزش مبادله ای کالاها ثابت باقی میماند. چنانچه از طرف دیگر مقدار علائم ارزش در گردش از سطح مورد نیاز پائین تر برود یا از آن تجاوز نماید در اینصورت مقدار علائم ارزش در گردش تحت تأثیر تنزل یا ترقی قیمت کالاها مجبوراً به سطح مزبور باز گردانده میشود. مسبب هر دو حالت یک علت واحد بنظر میرسد، و هیوم سخت باین نظر می چسبد.

هر بررسی پژوهشگرانه رابطه موجود بین حجم وسیله گردش و حرکات قیمت کالاها بایستی چنین فرض کند که ارزش ماده پولی مقداری است معلوم. با اینحال هیوم تنها دوره هائی را در نظر می گیرد که در آنها تغییراتی انقلابی در ارزش فلزات قیمتی روی میدهد، یعنی انقلاباتی در معیار ارزش. مصادف شدن ترقی قیمت کالاها با افزایش مقدار مسکوک بدنبال کشف معادن آمریکا شاهد مثال تاریخی تئوری وی میباشد و انگیزه واقعی وی جدلی بود که وی بر ضد نظامهای پولی و تجاری براه انداخته بود. شکی نیست که با عدم تغییر هزینه تولید فلزات قیمتی افزایش عرضه آنها کاملاً امکان پذیر است. از طرف دیگر کاهش ارزش آنها، یعنی مدت کار لازم برای تولید آنها تنها بوسیله افزایش عرضه آنها بتصدیق خواهد رسید. باین مناسبت پیروان هیوم بلافاصله اعلام نمودند که ارزش کاهش یافته فلزات قیمتی در حجم رو بتزاید وسیله گردش منعکس شده و حجم رو بتزاید وسیله گردش در افزایش قیمت کالاها. ولی در حقیقت فقط قیمت کالاهای صادر شده ای که با طلا و نقره بعنوان کالا و نه بعنوان وسیله گردش مبادله شده اند افزایش یافته است. باین ترتیب قیمت آن کالاهائی که برحسب طلا و نقره تقلیل ارزش یافته اندازه گیری میشوند، در رابطه با کلیه کالاهای دیگری ترقی میکنند که ارزش مبادله ایشان همچنان برحسب طلا و نقره مطابق مقیاس هزینه های تولیدی سابقشان اندازه گیری میشود. واضح است که یک چنین ارزیابی دوگانه ارزشهای مبادله ای کالاها در یک کشور معین فقط بطور موقتی میتواند روی دهد؛ قیمت طلا و نقره بایستی متناسب با خود ارزشهای مبادله ای تعدیل گردند تا آنکه سرانجام ارزشهای مبادله ای کلیه کالاها مطابق با ارزش تازه ماده پولی برآورد شود. اینجا جای توصیف

این روند یا بررسی راههایی که ارزش مبادله ای کالاها در چهارچوب نوسانات قیمت بازار حاکمیت خود را مسلط میکنند نمیشود. بررسیهای انتقادی اخیر روال حرکت قیمت کالاها در قرن شانزدهم بطور قطع نشان داده اند که چنین تعدیلی در مراحل اولین انقلاب شیوه تولید بورژوائی بسیار تدریجی و طی دوره هائی طولانی صورت گرفته است و بهیچ وجه همگام با افزایش پول نقد در گردش نبوده است. ۱۱۶* استناد متداول در میان پیروان هیوم، به ترقی قیمتها در روم باستان که بدنبال تسخیر مقدونیه، مصر و آسیای صغیر صورت گرفت هیچ مناسبتی ندارد. نقل و انتقال ناگهانی و اجباری پول محترکه از یک کشور به کشور دیگر یکی از مشخصات خاص دنیای باستان است؛ ولی پائین آوردن موقت هزینه های تولید فلزات قیمتی که در یک کشور بخصوص از طریق روش ساده چپاول صورت میگیرد همانقدر بر قوانین ذاتی گردش پولی بی اثر است که مثلاً توزیع مجانی غلات مصری و سیسیلی در روم بر قانون عام تنظیم کننده قیمت غلات. هیوم نظیر همه نویسندگان دیگر قرن هجدهم برای تجزیه و تحلیل دقیق گردش پول فاقد اطلاعات لازم بود، یعنی نه تاریخ موثقی از قیمت کالاها در دست داشت و نه آمار رسمی و مستمر در زمینه انبساط و انقباض واسطه گردش، ورود و خروج فلزات قیمتی و غیره، بعبارت دیگر مطالبی که بطور کلی تنها در زمانی قابل حصول میباشند که بانکداری کاملاً توسعه یافته است. قضایای زیر چکیده تئوری هیوم در زمینه گردش است: ۱- قیمت کالاها در یک کشور معین توسط مقدار پول (حقیقی یا پول معرف) موجود در آن کشور تعیین میگردد. ۲- پول در گردش یک کشور معین معرف کلیه کالاهاییست که در آن کشور وجود دارد. همچنانکه مقدار پول زیاد میشود هر واحد آن متناسب معرف نسبت بزرگتر یا کوچکتر چیزهائی است که «توسط پول» نمایندگی میشوند. ۳- در صورتیکه حجم کالاها افزایش یابد، قیمت آنها تنزل میکند یا ارزش پول بالا میرود. در صورتیکه مقدار پول افزایش یابد، برعکس، قیمت کالاها ترقی کرده ارزش پول تنزل میکند. ۱۱۷*

هیوم میگوید «گرانی چیزها که زائیده فراوانی پول است مانعی بر سر راه تجارت ایجاد میکند و با قادر نمودن کشورهای فقیر به اینکه کالاهای خود را در بازارهای خارجی ارزانتر از کشورهای ثروتمند بفروشند تجارت همه کشورها تحدید میشود. در جائیکه مسکوک بفرآوانی یافت میشود برای معرفی همان مقدار جنس به مقدار سکه بیشتری نیاز است؛ این پدیده در درون یک کشور همانقدر بی تأثیر است - اعم از خوب یا بد - که تغییر اعداد مندرج در دفاتر یک تاجر از عربی که محتاج مقدار کمتری از علائم است به رومی که نیازمند تعداد علائم بیشتری است. خیر، مقدار پول بیشتر - نظیر علائم رومی - چندان عملی نبوده نگهداری و نقل و انتقال آن مستلزم تحمل مصائب بیشتری است.» ۱۱۸*

اگر قرار باشد این مثال چیزی را ثابت کند، هیوم بایستی نخست نشان بدهد که در یک سیستم علامت گذاری معین، تعداد علائم مورد استفاده بستگی به ارزش عددی نداشته بلکه برعکس ارزش عددی بوسیله تعداد علامت بکار رفته تعیین میگردد. این

مطلب کاملاً صحیح است که ارزیابی یا «شمارش» ارزش کالاها به طلا یا نقره ای که ارزشش کاهش یافته است فایده ای ندارد و همچنانکه ارزش کالاهای در گردش افزایش یافت ملل مختلف بدون استثناء باین نتیجه رسیدند که شمارش برحسب نقره راحت تر از شمارش برحسب مس و شمارش برحسب طلا ساده تر از شمارش نقره می باشد. متناسب با درجه ای که ملتها ثروتمندتر میشدند فلزات کم ارزش تر را بیشتر به سکه های فرعی و فلزات با ارزش تر را بیشتر به پول تبدیل می نمودند. علاوه بر آن هیوم فراموش می کند که برای محاسبه ارزشها برحسب طلا و نقره «حضور» طلا و نقره ضرورت ندارد. در نزد وی پول شمارشی و وسیله گردش پدیده هائی یکسانند و او هر دوی آنها را بعنوان مسکوک قلمداد میکند. بدلیل آنکه هرگونه تغییر در ارزش معیار ارزش، یعنی در «ارزش» فلزات قیمتی ای که بعنوان پول شمارشی عمل میکنند موجب ترقی یا تنزل قیمت کالاها شده و ازاینرو در صورتیکه سرعت پول ثابت بماند، افزایش یا کاهش حجم پول در گردش که بنظر هیوم، قیمت کالاها را افزایش یا کاهش میدهد بوسیله مقدار پول در گردش تعیین میگردد. هیوم از تعطیل معادن اروپا میتوانست به این نتیجه برسد که نه فقط مقدار طلا و نقره طی قرون شانزدهم و هفدهم افزایش یافت بلکه همزمان با آن هزینه تولید آنها هم تقلیل پیدا کرد. در قرون شانزدهم و هفدهم قیمت کالاها در اروپا پاپای حجم طلا و نقره وارد شده از آمریکا ترقی کرد؛ نتیجتاً قیمت کالاها در تمام کشورها توسط حجم طلا و نقره ای تعیین میگردد که در کشور موجود است. این اولین «نتیجه لازم»ی بود که هیوم بدان رسید. ۱۱۹* قیمتها در قرون شانزدهم و هفدهم همگام با افزایش مقدار فلزات قیمتی بالا نرفت؛ بلکه نیم قرن گذشت تا اولین تغییر قابل ملاحظه در قیمت کالاها نمایان شود، و حتی بعد از آن هم مدت زمانی طولانی سپری شد تا قیمت کالاها بطور کلی دستخوش انقلاب گردد، یعنی ارزش مبادله ای کالاها مطابق ارزش کاهش یافته طلا و نقره تدریجاً ارزشیابی گردد. نتیجتاً هیوم – که کاملاً مغایر با اصول فلسفه خودش بدون تأمل، حقایقی که به طریقی یکجانبه تعبیر گردیده اند را مبدل به قضایای عام میکند – چنین نتیجه میگیرد که قیمت کالاها یا ارزش پول نه بوسیله مقدار مطلق پول حاضر در کشور بلکه بوسیله مقدار طلا و نقره عملاً در گردش تعیین میگردد؛ بهر صورت تمام طلا و نقره موجود در کشور، در دراز مدت بایستی بعنوان سکه در حوزه گردش جذب گردد. ۱۲۰* واضح است که اگر طلا و نقره خود دارای ارزش باشند، بی اعتنا به کلیه قوانین دیگر گردش تنها یک مقدار معین طلا و نقره قادر است بعنوان معادل مجموعه ارزشهای معلوم کالاها بگردش درآید. باین ترتیب اگر بدون هیچگونه اشاره به کل ارزش کالاها تمام طلا و نقره موجود در کشور بعنوان وسیله گردش ملزم به شرکت در مبادله کالاها بشود پس طلا و نقره دارای ارزش ذاتی نبوده در واقع کالاهائی حقیقی نمی باشند. این سومین «نتیجه لازم» هیوم است. بزعم هیوم کالاها بدون داشتن قیمت و طلا و نقره بدون داشتن ارزش پای به روند گردش میگذارند. بنابراین او ابداً ذکری از ارزش کالاها و ارزش طلا بمیان نمیآورد و فقط از مقدار متقابل آنها صحبت میکند. لاک قبلاً گفته بود که طلا و نقره دارای ارزشی صرفاً

مجازی یا قراردادی میباشند؛ این نخستین مخالفت غیر محترمانه ای بود با ادعای نظام پولی دایر به اینکه طلا و نقره دارای ارزشی حقیقی میباشند. باین ترتیب واقعیت اینکه طلا و نقره تنها بخاطر وظیفه ای که در روند اجتماعی مبادله انجام میدهند پول اند، باین معنی گرفته شده است که ارزش خاص آنها و ازاینرو اندازه ارزش آنها منوط به وظیفه اجتماعی اشان میشود. ۱۲۱* باین ترتیب طلا و نقره چیزهایی میباشند بدون ارزش لیکن در روند گردش که در آن معرف کالاها میشوند ارزشی عاریتی کسب میکنند. این روند آنها را نه به پول بلکه به ارزش مبدل میکند: ارزشی که توسط نسبت حجم خود آنها به حجم کالاها تعیین میگردد، زیرا که هر دو حجم مزبور بایستی موازنه نمایند. اگر چه بعد از آن بزعم هیوم طلا و نقره بعنوان غیر کالا وارد عالم کالاها میگردد، ولی وی به مجرد آنکه آنها بعنوان مسکوک انجام وظیفه کردند آنها را مبدل به کالاهای ساده ای میکند که از طریق مبادلات پایاپای با کالاهای دیگر مبادله میگردد. بفرض آنکه عالم کالاها تنها از یک کالای واحد تشکیل یابد، مثلاً یک میلیون کوارتر غله، تصور این مطلب ساده خواهد بود که اگر دو میلیون اونس طلا موجود باشد یک کوارتر غله در ازای دو اونس طلا مبادله خواهد شد، یا چنانچه بیست میلیون اونس طلا موجود باشد یک کوارتر در ازای بیست اونس طلا مبادله خواهد شد؛ باین ترتیب قیمت کالا و ارزش پول به نسبت عکس مقدار پول موجود بالا و پائین میرود. ۱۲۲* اما دنیای کالاها از ارزشهای مصرفی بی نهایت متنوعی تشکیل مییابد که ارزش نسبی اشان بهیچ وجه بوسیله مقادیر نسبی اشان تعیین نمی گردد. پس هیوم این مبادله کالاها با طلا را چه میپندارد؟ او خود را محدود به این تصور انتزاعی مبهم میکند که هر کالا با توجه به اینکه بخشی از حجم کل کالاهاست در ازای بخش همسنگ خود از حجم طلای موجود مبادله میگردد. باین ترتیب حرکت پویای کالاها - حرکتی که از تضاد ارزش مبادله ای و ارزش مصرفی موجود در کالاها نشات گرفته، حرکتی که در گردش پول منعکس میگردد و در انواع جنبه های متمایز ارزش مصرفی تجلی میکند - از بین رفته جای خود را به برابری مکانیکی مجازی مقدار فلزات قیمتی موجود در یک کشور خاص با حجم کالاهائی که بطور همزمان موجود میباشند میدهد. سرجمز استوارت بررسی مسکوکات و پول را با انتقاد موشکافانه هیوم و مونتسکیو آغاز میکند. ۱۲۳* او در حقیقت اولین کسی است که سؤال میکند آیا مقدار پول در گردش بوسیله قیمت کالاها تعیین میشود یا قیمت کالاها بوسیله مقدار پول در گردش. با وجودیکه شرح و بسط او با برداشت ذهنی اش از مقیاس ارزش، رفتار متناقض اش با ارزش مبادله ای بطور کلی و دلائلی که یادآور نظام تجاری است خدشه دار میشود با اینحال وی جنبه های اساسی پول و قوانین عام گردش پول را کشف میکند زیرا وی کالاها را در یک طرف و پول را در طرف دیگر قرار نداده بلکه حقیقتاً از حرکات مختلف آن در مبادله کالاها مبادرت به استنتاج وظایف متعدد آن میکند.

«این مصارف» (پول در گردش داخلی) «را میتوان تحت دو عنوان کلی درآورد. یکی پرداخت آنچه شخص مدیون است؛ و یکی هم خریدن هر آنچه که شخص بدان نیاز دارد؛

هر دوی اینها را میتوان جمعاً و کلاً تقاضاهای پول نقد خواند. ...در این حالت وضع تجارت، مانوفاکتور، شیوه های مختلف زندگی و مخارج متداول ساکنین، همه بروی هم آنچه که ما مجموعه تقاضاهای نقد میخوانیم، یعنی مجموعه نقل و انتقالات به دیگری را تنظیم و تعیین میکنند. برای انجام این پرداختهای متعدد به نسبت معینی از پول نیازمندیم. این نسبت هم بنا به موقعیت ممکن است زیاد و کم شود؛ البته بشرط آنکه مقدار نقل و انتقالات همواره ثابت بماند... از این مطلب میتوان چنین نتیجه گرفت که گردش موجود در یک مملکت تنها قادر به جذب مقدار معینی پول میباشد.»

«معیار قیمت هر چیز» بوسیله «عملیات پیچیده تقاضا و رقابت» که «بهبیچوجه نسبت معینی با مقدار طلا و نقره موجود در کشور ندارد» تعیین میگردد. «پس تکلیف مقدار مسکوک اضافی چه میشود؟» - «بصورت خزاین اندوخته راکد در میآید» یا آنکه مبدل به اجناس تجملی میشود. «چنانچه مسکوکات یک کشور... از میزان مصنوعات عرضه شده برای فروش کمتر باشد... برای ایجاد معادل برای ﴿ما به التفاوت﴾ آندو چیزهائی نظیر پول سمبولیک اختراع خواهد شد.»

«هنگامیکه موازنه ایندو طوری باشد که سکه های مازاد بر احتیاج را پس بزند و در عین حال تقاضا برای صدور آنها را کاهش دهد این سکه ها متناوباً به درون صندوقها در غلطیده و بهمان اندازه بی مصرف میگردند که گوئی هنوز از معدن استخراج نشده اند.» *۱۲۴*

دومین قانونی که استوارت کشف نمود آنست که پول رایج مبتنی بر اعتبار، به نقطه آغاز حرکت خود باز میگردد. و بالاخره اینکه استوارت مبادرت به تجزیه و تحلیل عوارضی میکند که تنوع نرخ بهره مکتسبه در کشورهای مختلف بر صدور و ورود فلزات قیمتی در آن کشورها بجای میگذارد. دو جنبه آخر را تنها باین دلیل در اینجا ذکر می کنیم که تصویر کاملی از کار وی بدست داده باشیم وگرنه ربط چندانی به موضوع مورد بحث ما، یعنی گردش ساده ندارد. *۱۲۵*

پول سمبولیک یا پول اعتباری - استوارت هنوز ایندو شکل پول را از یکدیگر تمیز نمی دهد - قادر است بجای فلزات قیمتی در گردش داخلی و نه بازار جهانی بعنوان وسیله خرید و وسیله پرداخت عمل نماید. نتیجتاً اسکناس «پول جامعه» بوده در حالیکه طلا و نقره «پول جهانی» میباشدند. *۱۲۶*

یکی از مشخصات مللی که دارای تحول «تاریخی» بوده اند - به معنایی که مکتب تاریخی حقوق (۲۵) برای آن قائل میشود - آنست که همیشه تاریخ خود را فراموش میکنند. باین ترتیب با وجود آنکه طی نیم قرن اخیر مسئله رابطه قیمت کالاها با مقدار پول رایج دائماً پارلمان را به تلاطم انداخت و موجب انتشار هزاران جزوه کوچک و بزرگ در انگلستان گردید استوارت حتی بیشتر از آنکه اسپینوزا در زمان Lessing بصورت (Moses Mendelssohn) در آید بحالت یک «سگ مرده» دم فرو بست. حتی مک لارن، متأخرترین تاریخ نگار «پول رایج» نیز آدام اسمیت را مبدع تئوری استوارت و ریکاردو را مبدع تئوری هیوم میدانند. *۱۲۷* در جائیکه ریکاردو به بهبود بخشیدن تئوری

هیوم میپردازد آدام اسمیت نتایج تحقیقات استوارت را بعنوان حقایق مسلم میگیرد. آدام اسمیت ضرب المثل اسکاتلندی که میگوید اگر کسی مقدار کمی از چیزی را بدست آورده باشد اغلب بدست آوردن مقدار بیشتر آن دشوار نیست و اشکال در بدست آوردن همان مقدار کم است، را به ثروت روشنفکرانه نیز تعمیم داده است و باین مناسبت با وسواس عجیبی به مخفی نگهداشتن منابعی می پردازد که برای همان مقدار کم مدیون آنهاست، مقدار کمی که وی الحق به مقداری زیاد تبدیل میکند. وی بارها بهنگامی که بکار بردن تعاریف دقیق امکان آنرا پیش میآورد که وی مجبور به تسویه حساب با اسلافش شود، ترجیح میدهد لبه تیز حمله خود را از مسائل برگیرد. مثلاً در مورد تئوری پول چنین میکند. آدام اسمیت با بیان اینکه بخشی از طلا و نقره موجود در کشور بصورت سکه مورد استفاده قرار میگیرد، بخشی بعنوان وجوه ذخیره را برای تجار در کشورهایی که فاقد بانک میباشند و بعنوان ذخائر بانکی در کشورهایی که دارای نظام اعتباری میباشند انباشته میشود؛ بخشی از آن بعنوان موجودی در خدمت تعدیل پرداختهای بین المللی قرار میگیرد و بخشی هم مبدل به اجناس تجملی میگردد، بطوری ضمنی بر پای تئوری استوارت صحه میگذارد. وی با فرض کاملاً بیمورد پول بعنوان یک کالای ساده، ۱۲۸* بی سروصدا مسئله مربوط به مقدار سکه در گردش را قلم میگیرد. این مسامحه نه چندان بی هنرانه آدام اسمیت را مفسر بی فرهنگ او ج. ب. سه 234، بی هنری که فرانسویان بوی لقب شاهزاده علم داده اند 235 - همانطور که یوهان کریستف گوتشه 236، شونایش 237 خود را هومر میخواند و پیترو آره تینو 238 خود را اصل وحشت 239، و برق ظرافت 240 میخواند - با تبختر هر چه تمامتر به قالب یک حکم جزمی می ریزد. ۱۲۹* تشنجی که بواسطه مبارزه بر علیه توهمات نظام تجاری عارض گردید مانع از آن شد که آدام اسمیت پدیده پول رایج فلزی را بطور عینی مورد بررسی قرار دهد درحالیکه نظرات او در زمینه اسکناس، اصیل و عمیق میباشد. همانطور که تئوریهای دیرینشناسی 241 قرن هجدهم الزاماً حاوی جریانی نامرئی بود که از ملاحظه انتقادی یا توجیه گرانه سنت انجیلی طوفان نوح برمیخواست همانطور هم در پشت نمای ظاهری کلیه تئوریهای پولی قرن هجدهم مبارزه ای مخفی بر علیه نظام پولی، شبیحی که بر گهواره اقتصاد بورژوائی پاس میداد و هنوز هم سایه سنگینش را بر قوانین می توان حس نمود، جریان داشت.

انگیزه بررسیهای مسائل پولی در قرن نوزدهم بیشتر از آنکه بواسطه پدیده های نهفته در پول رایج فلزی باشد مستقیماً بدلیل پدیده های نهفته در گردش اسکناس بود. به پول رایج فلزی تنها بخاطر کشف قوانین حاکم بر گردش اسکناس رجوع میگردید. تعلیق پرداختهای نقدی توسط بانک انگلستان در ۱۷۹۷، متعاقب آن ترقی قیمت بسیاری از کالاها، تنزل قیمت ضرابخانه طلا به سطحی پائین تر از قیمت بازار، و کاهش ارزش اسکناس بویژه بعد از ۱۸۰۹ فرصت عملی بیواسطه ای بود برای یک مسابقه حزبی در پارلمان و یک مواجهه تئوریک در خارج از آن محل که هر دو با حرارت هر چه تمامتر صورت گرفت. سابقه تاریخی این بحث برمیگشت به تکامل پول کاغذی در قرن هجدهم،

شکست قانون بانک، (۲۶) حجم روزافزون علائم ارزش همراه با کاهش ارزش اسکناسهای ایالتی مستعمرات انگلیس در آمریکای شمالی از آغاز یا اواسط قرن هجدهم؛ که بعد از آن پول کاغذی بضرع قانون رایج شد، بروات قاره ای 242 که توسط دولت آمریکا در اثنای جنگ استقلال انتشار یافت، و بالاخره اسکناس فرانسوی که تجربه ای در سطحی بمراتب وسیع تر بود. اکثر نویسندگان آن دوره گردش اسکناس را که بوسیله قوانین کاملاً متفاوتی برقرار میشود با گردش علائم ارزش یا اوراق قرضه دولتی که رایج قانونی است اشتباه میگیرند و با وجودیکه آنها چنین وانمود میکنند که پدیده های مربوط به این پول رایج اجباری را بوسیله قوانین پول رایج فلزی توضیح میدهند با اینحال واقعیت اینست که آنها قوانین پول رایج فلزی را از پدیده های مربوط به پول رایج اجباری استخراج میکنند. ما از نویسندگان بیشماری که آثارشان بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۹ انتشار یافت صرفنظر کرده مستقیماً سراغ ریکاردو می رویم زیرا وی نه تنها عقاید پیشینیان خود را جمعبندی نمود و آنها را با دقت بیشتری بیان کرد بلکه تئوری پولی، بشکلی که او تدوین کرد تا امروز هم تسلط خود را بر قانون بانکداری انگلیس حفظ کرده است. ریکاردو هم نظیر پیشینیان خود گردش اسکناس یا گردش پول اعتباری را با گردش علائم ساده ارزش اشتباه میگیرد. آنچه که بر ذهن او مستولی گشته عبارتست از تنزل ارزش اسکناس و ترقی قیمت کالاها که بطور همزمان حادث میشوند. ماشینهای چاپ خیابان تردنیدل 243 که به صدور اسکناس میپردازند برای ریکاردو همان نقشی را بازی میکنند که معادن آمریکا برای هیوم؛ و ریکاردو در یک عبارت ایندو علت را آشکارا معادل یکدیگر قرار میدهد. نخستین نوشته های وی که تنها به مسائل پولی اختصاص دارد در زمانی تکوین می یابد که خشونت بارتترین مجادلات بین بانک انگلستان که توسط وزراء و حزب جنگ پشتیبانی میشد، و دشمنان آن که بدورشان مخالفین پارلمانی، ویگ ها 244 و حزب صلح جمع آمده بودند، در جریان بود. این نوشته ها بعنوان پیشگام مستقیم گزارش معروف کمیته شمش 245 ۱۸۱۰ که عقاید ریکاردو را اتخاذ نمود، ظاهر گشت. ۱۳۰* اینکه ریکاردو و طرفدارانش را - که معتقد بودند پول چیزی بجز علامت ارزش نیست - شمش 246 میخواندند تنها بدلیل اسم آن کمیته نبود بلکه به محتویات تئوری ریکاردو نیز برمیگشت. ریکاردو همان عقاید را در اثر خود در زمینه اقتصاد سیاسی مجدداً بیان کرده آنها را شرح و بسط بیشتری میدهد لیکن وی آنطور که ارزش مبادله ای، سود، بهره مالکانه و غیره را تجزیه و تحلیل میکند در هیچ جا به بررسی خود پول نمیپردازد.

ریکاردو در ابتدا ارزش طلا و نقره را مانند ارزش کلیه کالاهای دیگر بوسیله مقدار کار تجسم یافته در آنها تعیین میکند. ۱۳۱* ارزش سایر کالاها برحسب فلزات قیمتی ای سنجیده میشود که خود کالاهائی میباشند با ارزشی معین. ۱۳۲* باین ترتیب مقدار وسیله گردش مورد استفاده در یک کشور از یک طرف بوسیله ارزش معیار پول و از طرف دیگر بوسیله مجموعه ارزش مبادله ای کالاها تعیین میگردد. این مقدار بوسیله نحوه مقتصدانه ای که پرداختها به آن نحوه صورت میگیرند تغییر می یابد. ۱۳۳*

بنابراین از آنجا که مقدار پول قابل گردش که دارای ارزشی معلوم می‌باشد تعیین شده است و ارزش آن در چهارچوب گردش تنها خود را در مقدار آن نشان می‌دهد، علائم ارزش را میتوان جانشین پول موجود در حوزه گردش نمود، بشرط آنکه این علائم ارزش به مقداری انتشار یابند که ارزش پول تعیین میکند. بعلاوه

«پول رایج زمانی به کاملترین وضع خود می رسد که تماماً از اسکناس تشکیل یافته باشد ولی از اسکناس هم ارزش طلائی که مدعی نمایندگی آنست.»* ۱۳۴

باین ترتیب تا اینجا ریکاردو ارزش پول را معلوم فرض کرده و مقدار وسیله گردش را به وسیله قیمت کالاها تعیین نموده است: در نظر وی پول به عنوان علامت ارزش علامتی است که بجای مقدار معینی طلا می نشیند و برخلاف تصور هیوم سمبل بی ارزش کالاها نیست.

وقتی ریکاردو پیشرفت آرام تشریحات خود را یکباره متوقف کرده و نظرات نقطه مقابل آنها را اتخاذ میکند باین خاطر است که میخواهد به حرکت بین المللی فلزات قیمتی پردازد و از اینروست که با تزریق عوامل نامربوط مسئله را پیچیده میکند. در تعقیب رشته افکار وی اجازه بدهید قبل از هر چیز کلیه جنبه های مصنوعی و جانبی را بکناری گذاشته بدنبال معادن طلا و نقره کشورهای بگردیم که در آنها فلزات قیمتی بعنوان پول در گردش میباشند. تنها قضیه ای که از تجزیه و تحلیل ریکاردو تا به امروز نتیجه میشود آنست که اگر ارزش طلا معلوم باشد مقدار پول در گردش بوسیله قیمت کالاها تعیین میگردد. بنابراین حجم طلای در گردش در یک کشور عملاً بوسیله ارزش مبادله ای کالاهای در گردش در یک زمان معین تعیین میگردد. حال فرض کنیم که مقدار کل این ارزشهای مبادله ای کاهش یابد، بدلیل آنکه مقدار کمتری کالا به ارزشهای مبادله ای سابق تولید شده است یا باین دلیل که همان مقدار کالا تولید شده است ولیکن این کالاها در نتیجه افزایش بارآوری کار، معرف ارزش مبادله ای کمتری میباشند. یا اجازه بدهید فرض کنیم که برعکس، کل ارزش مبادله ای افزایش یافته باشد، بدلیل آنکه در عین عدم تغییر هزینه های تولید، حجم کالای بیشتری تولید شده یا باین دلیل که حجم کمتری از کالاها در نتیجه تنزل بارآوری کار ارزش بیشتری پیدا کرده است. در این دو مورد مقدار فلز موجود در گردش چه خواهد شد؟ اگر طلا باین دلیل پول است که بعنوان واسطه گردش به گردش درمیآید، اگر مجبور شود در حوزه گردش باقی بماند، مثل اسکناسی که به وسیله دولت بزور رایج میشود (و ریکاردو بطور ضمنی بیان میکند) بنابراین مقدار پول در گردش در مورد اول در رابطه با ارزش مبادله ای فلز بیش از حد معمول بوده و در مورد دوم کمتر از سطح عادی آن خواهد بود. باین ترتیب طلا با وجود آنکه حائز ارزش خاصی است مبدل به علامتی میشود که در مورد اول معرف فلزی است با ارزش مبادله ای کمتر از خود و در مورد دوم معرف فلزی است دارای ارزشی بیشتر. طلا بعنوان یک علامت ارزش، در مورد اول به سطحی پائین تر از ارزش واقعی خود تنزل کرده و در مورد دوم به سطحی بالاتر از آن ترقی میکند (یک بار دیگر قیاس اسکناس با پول رایج اجباری 247). نتیجه همان خواهد بود،

گوئی در مورد اول تمام کالاها برحسب فلزی ارزشیابی شده اند که دارای ارزشی کمتر از طلا است و در مورد دوم برحسب فلزی که دارای ارزشی بیشتر از طلا است. بنابراین قیمت کالاها در مورد اول ترقی میکند و در مورد دوم تنزل. حرکت قیمت کالاها، یعنی ترقی و تنزل آنها در هر دو مورد منوط به انبساط یا انقباض نسبی مقدار طلای در گردش میشود که مسبب تجاوز یا تنزل از سطح مشابه با ارزش خود است؛ یعنی مقدار متعارفی که بوسیله نسبت بین ارزش خود آن با ارزش کالاهائی که قرار است بگردش انداخته شوند تعیین میگردد.

در صورتیکه مجموعه قیمت کالاهای در گردش ثابت بماند ولیکن مقدار طلای در گردش پائین تر یا بالاتر از سطح مناسب قرار بگیرد همان روند صورت خواهد گرفت؛ موقعی ممکن است پائین تر قرار بگیرد که سکه های طلای سائیده شده در گردش با طلای تازه استخراج شده از معادن به مقدار کافی جبران نگردد و موقعی ممکن است بالاتر قرار بگیرد که طلای تازه استخراج شده از احتیاجات گردش افزون باشد.

خلاصه: چنانچه ارزشهای مبادله ای کالاها معلوم باشند پول در گردش وقتی در سطح مناسب خود قرار میگیرد که مقدار آن بوسیله ارزش فلزی خود آن تعیین گردد. هر زمان که مجموعه ارزش مبادله ای کالاها کاهش یابد یا استخراج طلا از معادن افزایش یابد مقدار طلای در گردش از این سطح تجاوز خواهد کرد، طلا به زیر ارزش فلزی خود تنزل کرده قیمت کالاها ترقی خواهد نمود. هر زمان که مجموعه ارزش مبادله ای کالاها افزایش یابد یا استخراج طلا از معادن جبران کمبود طلای سائیده شده را ننماید مقدار پول به زیر سطح مناسب پائین آمده طلا به ارزشی بالاتر از ارزش فلزی خود ترقی میکند. طلای در گردش در هر دوی این موارد علامت ارزش بوده معرف ارزشی بیشتر یا کمتر از آنیستکه دارا میباشد. طلای در گردش قادر است مبدل به علامت مستهلک شده 248 یا اضافه ارزش یافته 249 خود گردد. هنگامیکه کالاها بطور کلی مطابق با ارزش تازه پول ارزیابی شوند و قیمت کالاها بطور کلی به موازات آن بالا و پائین برود مقدار طلای در گردش یکبار دیگر همسنگ احتیاجات گردش خواهد شد (نتیجه ای که ریکاردو با رضایت بخصوصی تأکید میکند) ولیکن با هزینه های تولید فلزات قیمتی و ازاینرو با روابط فلزات قیمتی بعنوان کالا با کالاهای دیگر مغایرت خواهد داشت. بنابر تئوری عام ارزش مبادله ای ریکاردو، ترقی طلا بحدی بیشتر از ارزش مبادله ای آن، عبارت دیگر بیشتر از ارزشی که توسط مدت کار نهفته در آن تعیین میگردد، منتهی به تولید بیشتر طلا میشود ولی تا آنجائیکه افزایش عرضه، آنرا مجدداً به ارزش مناسبش تقلیل بدهد. و بالعکس، تنزل طلا به بحدی کمتر از ارزش آن منتهی به تقلیل تولید طلا میگردد البته تا آنجا که ارزش آن مجدداً به سطح مناسبش برسد. این دو حرکت مخالف یکدیگر تضاد بین ارزش فلزی طلا و ارزش آن بعنوان یک واسطه گردش را حل خواهد کرد؛ مقدار طلای در گردش به سطح مناسب خود رسیده قیمت کالاها یکبار دیگر با معیار ارزش مطابقت خواهد نمود. این نوسانات ارزش طلا بر شمش طلا نیز بهمان اندازه اثر خواهد گذاشت، زیرا بنا به فرض تمام طلای موجود بجز آنچه بمصرف

اجناس تجملی رسیده اند در گردش میباشد. با مشاهده اینکه حتی طلا در شکل مسکوک یا شمش نیز میتواند علامت ارزشی گردد که بیشتر یا کمتر از ارزش خود آنست، شکی نمیتوان داشت که هر اسکناس قابل تسعیر در گردش نیز بایستی سرنوشت مشابهی داشته باشد. با وجود آنکه اسکناسها قابل تسعیر بوده و باین مناسبت ارزش واقعی آنها متناسب با ارزش اسمیشان میباشد، «کل پول رایج اعم از فلزی یا اسکناس قابل تسعیر» میتواند اضافه ارزش یافته یا کاهش ارزش پیدا کند، البته در صورتیکه – بنابر دلالتی که قبلاً ذکر گردید – کل مقدار مزبور از سطحی که توسط ارزش مبادله ای کالاهای در گردش و ارزش فلزی طلا تعیین گردیده است تجاوز ننماید یا از سطح آن پائین تر قرار بگیرد. مطابق این نقطه نظر اسکناس غیرقابل تسعیر بر اسکناس قابل تسعیر فقط یک مزیت دارد، بدین معنی که قادر است به دو طریق کاهش ارزش پیدا کند. اسکناس غیرقابل تسعیر ممکن است بدلیل کثرت انتشار، ارزشی کمتر از ارزش فلزی پیدا نماید که مدعی نمایندگی آنست یا امکان دارد باین دلیل تنزل کند که فلزی که نمایندگی میکند به سطحی پائین تر از ارزش خود تنزل کرده است. این تنزل ارزش نه فقط اسکناس در رابطه با طلا بلکه طلا و اسکناس به همراه یکدیگر، یعنی مجموعه وسائل گردش موجود در یک کشور یکی از کشفیات اصلی ریکاردو میباشد که لرد اور ستون و شرکا، 250 بزور بخدمت خود گرفتند و همین کشف بود که به اصل اساسی قانون بانک ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ سر رابرت پیل مبدل گردید.

آنچه ضرورت داشت نشان دادن این مطلب بود که قیمت کالاها یا ارزش طلا، تابع مقدار طلای در گردش است. اثبات آن متضمن مفروض قرار دادن آن چیزی بود که بایستی باثبات میرسید، یعنی آنکه هر مقدار فلز قیمتی ای که بعنوان پول بکار میرود، قطع نظر از رابطه اش با ارزش ذاتی آن بایستی به واسطه گردش یا سکه و لذا برای کالاهای در گردش، قطع نظر از مقدار کل ارزش آنها بیک علامت ارزش مبدل شود. بعبارت دیگر این اثبات مبتنی بر صرفنظر کردن از کلیه وظایفی است – بااستثنای وظیفه واسطه گردش بودن – که پول انجام میدهد. ریکاردو – که شدیداً تحت تأثیر پدیده کاهش ارزش علائم ارزش بدلیل مقدار آنها میباشد – مثلاً بهنگامی که در مباحثه با بوزانکه در تنگنا قرار میگیرد به صدور حکمی جزمی متوسل میشود. ۱۳۵*

اگر ریکاردو تئوری خود را به شکلی انتزاعی، بدون ارائه شرایط مشخص و جنبه های جانبی ای که موجب انحراف از مسئله اصلی میگردند، ارائه داده بود – همچنانکه ما کردیم – توخالی بودن آن کاملاً آشکار میگردد. لیکن او به سراسر تجزیه و تحلیل خود یک لعاب بین المللی میدهد. بهر صورت نشان دادن اینکه اندازه ظاهری یک مقیاس بهیچ وجه موجب تغییر بی اهمیت بودن عقاید اصلی نمیگردد، کار ساده ایست.

باین ترتیب نخستین قضیه بدین قرار مطرح گردید: مقدار مسکوک در گردش در صورتی عادی خواهد بود که بوسیله مجموعه ارزش کالاهای در گردش تعیین گردد که برحسب ارزش فلز مسکوکات ارزیابی شده است. مفهوم تعدیل شده این قضیه از نظر بین المللی بدین قرار است: زمانیکه گردش در حالت عادی خود بسر می برد مقدار پول

موجود در هر کشور همسنگ با ثروت و مصنوعات آن کشور است. ارزش پول در گردش متناسب با ارزش واقعی آن، یعنی هزینه های تولید آن میباشد. بعبارت دیگر پول در تمام کشورها ارزشی یکسان دارد. ۱۳۶* لذا هیچکس مبادرت به انتقال (صدور یا ورود) آن از یک کشور به کشوری دیگر نخواهد کرد. ۱۳۷* باین ترتیب بین پولهای رایج (حجم کل پول در گردش) کشورهای مختلف حالت تعادلی برقرار خواهد شد. در اینجا سطح مناسب پول رایج ملی بشکل تعادل بین المللی پول رایج بیان شده است، این عملاً بدان معناست که ملیت بهیچ وجه در قانون اقتصادی عام دخالتی ندارد. ما اکنون هم نظیر گذشته با همان نکته مهم روبرو میباشیم. این سطح مناسب به چه طریق بهم میخورد، بعبارت دیگر تعادل بین المللی پول رایج به چه طریق بهم میخورد، یا آنکه چرا در تمام کشورها برابری ارزش پول ازین می رود، یا بالاخره اینکه چرا پول ارزش خاص خود را در تمام کشورها از دست میدهد؟ همانطور که در گذشته سطح مناسب مزبور بهم خورد خواه به این دلیل که با وجود ثابت ماندن مجموعه ارزش کالاها حجم طلای در گردش افزایش یا کاهش یافت خواه بآن دلیل که با وجود افزایش یا کاهش ارزش مبادله ای کالاها مقدار پول در گردش ثابت ماند، همانطور هم اکنون سطح بین المللی مزبور - که بوسیله ارزش فلز مربوطه تعیین میگردد - بدلیل افزایش مقدار طلای موجود در کشور در اثر کشف معادن جدید طلا در آن، ۱۳۸* یا بدلیل افزایش یا کاهش مجموعه ارزشهای مبادله ای کالاهای در گردش در یک کشور بخصوص بهم میخورد. همانطور که در گذشته تولید فلزات قیمتی مطابق با نیاز به تقلیل یا گسترش پول رایج و منطبق با آن تنزل یا ترقی قیمت کالاها تقلیل یا افزایش پیدا مینمود، همانطور هم اکنون همان نتیجه بوسیله عمل صدور یا ورود از یک کشور به کشوری دیگر حاصل میآید. در کشوری که قیمت ها ترقی نموده و بعلت بسط گردش، ارزش طلا از سطح ارزش فلز آن پائین تر آمده است ارزش طلا نسبت به کشورهای دیگر کاسته خواهد شد و در نتیجه قیمت کالاها نسبت به کشورهای دیگر بالاتر خواهد بود. بنابراین طلا صادره شده کالا وارد خواهد گردید. در شرایط معکوس، عکس این حرکت رخ خواهد داد. همانطور که در گذشته تولید طلا تا برقراری مجدد نسبت مناسبی بین ارزش طلا و ارزش کالاها ادامه مییافت همانطور هم اکنون ورود و صدور طلا، همراه با ترقی یا تنزل قیمت کالاها تا برقراری مجدد تعادل بین پولهای رایج بین المللی ادامه خواهد یافت. همانطور که نظیر مثال اول، تولید طلا تنها به این دلیل گسترش یا تقلیل یافت که طلا در جایی بالاتر یا پائین تر از ارزشش قرار میگرفت، همانطور هم اکنون حرکت بین المللی طلا بهمان علت صورت خواهد گرفت. همانطور که نظیر مثال قبلی، مقدار فلز در گردش و ازاینرو قیمت ها تحت تأثیر هرگونه تغییر در تولید طلا قرار میگرفتند همانطور هم اکنون بطرزی مشابه تحت تأثیر ورود و صدور بین المللی طلا قرار میگیرند. زمانیکه ارزش نسبی طلا و کالاها، یا مقدار عادی وسیله گردش تثبیت گردید در مورد اول تولید طلا و در مورد دوم صدور و ورود طلا متوقف میگردد مگر برای جبران سکه های سائیده شده و ساختن مصنوعات تجملی. باین ترتیب چنین نتیجه میشود،

«که وسوسه صدور پول در ازای اجناس، یا آنچه که اصطلاحاً موازنه منفی تجارت میخوانند هرگز پیش نخواهد آمد مگر از جانب پول رایج زیاده بر احتیاج» *۱۳۹*

ورود یا صدور طلا همواره بواسطه آنست که فلز مزبور بسبب انبساط پول رایج به حدی بالاتر از سطح مناسب یا انقباض آن بحدی پائین تر از آن سطح ارزیابی شده است. *۱۴۰* نتایج دیگر بدین قرارند: از آنجا که در مورد اول تنها باین دلیل تولید طلا گسترش یا کاهش مییابد و در مورد دوم طلا وارد یا صادر میگردد که مقدار آن بحدی بالاتر از سطح مناسب ترقی کرده یا بحدی پائین تر از آن سطح تنزل نموده است زیرا بیشتر یا کمتر از ارزش فلز آن ارزیابی گردیده است و در نتیجه قیمت کالاها یا خیلی بالاتر یا خیلی پائین تر میباشند، هر یک از این حرکات بمشابه عامل تصحیح کننده خود عمل میکنند. *۱۴۱* زیرا با اضافه شدن یا محدود شدن مقدار پول در گردش، قیمتها مجدداً به سطح صحیح خود که در مورد اول بوسیله ارزش طلا و ارزش کالاها، و در مورد دوم بوسیله سطح بین المللی پولهای رایج تعیین میگرددند، باز گردانده میشوند. بعبارت دیگر پول به این دلیل در کشورهای مختلف بگردش درمیآید که بعنوان سکه در هر کشور در گردش مییابد. پول عملاً همان مسکوک است و مقدار طلای موجود در کشور بایستی به حوزه گردش وارد گردد؛ باین ترتیب بعنوان یک علامت معرف خود میتواند از ارزش خود بالاتر یا پائین تر برود. ما با طی مسیر چندین شاخه ای این معضلات بین المللی موفق شده ایم به تز ساده ای که تشکیل دهنده نقطه آغاز حرکت است بازگردیم.

با ذکر چند مثال نشان خواهیم داد که ریکاردو برای جور درآمدن پدیده هائی که بطور قراردادی واقعی فرض شده اند با تئوری انتزاعی خود چگونه آنها را کنار هم قرار میدهد. وی مثلاً چنین اظهار میدارد که در دوره های قحطی غلات که بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۲۰ بکرات در انگلستان اتفاق افتاد طلا نه به این دلیل صادر میشود که بعنوان پول با غله مورد نیاز مبادله میگردد - طلا در بازار جهانی همواره وسیله خرید و وسیله پرداخت مطلوب و موثری است - بلکه دلیل صدور آن اینست که ارزش طلا نسبت به کالاهای دیگر تنزل کرده و از اینجهت ارزش پول رایج کشور قحطی زده نسبت به پولهای رایج ملل دیگر کاهش یافته است. بعبارت دیگر بدلیل آنکه برداشت محصول کم موجب تقلیل حجم کالاهای در گردش میشود، مقدار پول موجود در گردش از سطح عادی آن تجاوز کرده و نتیجتاً قیمت تمام کالاها بالا می رود. *۱۴۲* آمار مربوطه برخلاف این توضیح متناقض نشان میدهد که در مورد کمبود غلات در انگلستان از ۱۷۹۳ تا امروز مقدار وسائل گردش موجود نه تنها اضافه نبوده بلکه ناکافی هم بوده است و لذا پولی بیشتر از قبل به گردش افتاده و الزام به گردش آن موجود بوده است. *۱۴۳*

ریکاردو در زمان نظام قاره ای ناپلئون 251 و تصویبنامه های تحریمی 252 انگلستان بطرزی مشابه چنین اظهار داشت که انگلیسیها باین دلیل بجای کالا، طلا به اروپا صادر نمودند که پولشان نسبت به پول سایر کشورهای اروپائی تقلیل ارزش پیدا کرده بود

بنابراین قیمت کالاهایشان گرانتر بوده و لذا صدور طلا، معامله تجاری سودآورتر از صدور کالاها بود. مطابق گفته وی قیمتها در بازار لندن گران و پول ارزان بود در حالیکه در اروپا کالاها ارزان و پول گران بود.

بهر صورت نویسندگان ای انگلیسی مبادرت به بیان «حقیقت میکنند... یعنی صحبت از قیمت‌های نازل خانه خراب کن مصنوعات و تولیدات مستعمرات ما میکنند که تحت عملیات ضد انگلیسی "نظام قاره ای" طی شش سال آخر جنگ صورت گرفته است. ...مثلاً قیمت شکر و قهوه برحسب طلا در اروپا چهار یا پنج برابر بیشتر از قیمت این اقلام برحسب اسکناس در انگلستان بود. من از زمانهائی صحبت میکنم... که شیمی دانهای فرانسوی از ریشه چقدر، قند بیرون کشیدند و بجای قهوه استفاده از کاسنی را کشف کردند؛ و زمانیکه مرتع داران انگلیسی برای پروار کردن گاوها با قند و تفاله چغندر آزمایشها نمودند - منظورم زمانی است که جزیره هلی گولند 253 را برای ساختن پایگاهی به تصرف درآوردیم تا از طریق آن در صورت امکان قاچاق آنها را به شمال اروپا تسهیل گردانیم؛ زمانیکه اوصاف ساده تر مصنوعات انگلیسی راه خود را از طریق ترکیه به آلمان پیدا نمود. ...تقریباً کلیه مال التجاره های عالم در انبارهای ما گرد آمده در آنجا نگهداری میگردد و فقط مقادیر کمی از آن ترخیص میگردد آنها احتمالاً با ارائه پروانه فرانسوی ای که در ازای آن تجار هامبورگی یا آمستردامی احتمالاً مقادیری بالغ بر چهل یا پنجاه هزار لیره پرداخت کرده بودند. تجار مزبور بخاطر پرداخت چنین مبالغ گزافی جهت کسب اجازه برای انتقال اجناس از بازاری گران به بازاری ارزان الحق که بایستی تجار حیرت انگیزی می بودند. در مقابل تجار مزبور چه راههائی وجود داشت؟... یکی آنکه با پرداخت اسکناس، قهوه پوندی ۶ پنس خریده آنرا بجائی بفرستند که بلافاصله به قیمت پوندی ۳ یا ۴ شلینگ در ازای طلا بفروش برسد، یا آنکه با پرداخت اسکناس مبادرت به خرید طلای اونس ۵ لیره نموده آنرا بجائی بفرستند که به قیمت اونس ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس به فروش برسد. ... گفتن اینکه معامله طلای مزبور از لحاظ عمل تجاری بر معامله قهوه ارجحیت دارد ادعائی بسیار عبث بود... در هیچ کشوری بجز انگلستان شخص نمیتوانست در ازای یک اونس طلا اینهمه اجناس مطلوب بدست آورد. ...بنابارت... دائماً جریان قیمت های انگلیس را زیر نظر داشت. ...وی اطمینان داشت که "نظام قاره ای" وی تا وقتی که در انگلستان طلا گران و قهوه ارزان است، بخوبی کار خواهد کرد.» ۱۴۴*

در ۱۸۱۰ - درست در زمانیکه ریکاردو تئوری پول رایج خود را عنوان مینمود و «کمیته شمش» آنرا در گزارش پارلمانی خود میگنجانند - قیمت تمام کالاهای انگلیسی در مقایسه با سطح آنها در ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ بطرز وحشتناکی تنزل نمود حال آنکه ارزش نسبی طلا ترقی کرد. محصولات کشاورزی حالتی استثنائی داشتند زیرا ورود آنها از خارج کند شده و تولید داخلی آنها بعلت خشکسالی نقصان فاحش یافته بود. ۱۴۵*
باین ترتیب ریکاردو وظیفه فلزات قیمتی را بعنوان وسائل بین المللی پرداخت اصلاً درک نکرد بطوریکه در ارائه دلائل خود به کمیته مجلس اعیان (۱۸۱۹) چنین اعلام نمود:

«که بمجرد از سر گرفتن پرداختهای نقدی و بازگشت پول رایج به سطح فلز آن، کاهش ﴿فلزات قیمتی﴾ از طریق صدور آنها بکلی متوقف خواهد شد».

وی قبل از آنکه شروع بحران ۱۸۲۵ عدم صحت پیش بینی اش را باثبات برساند وفات یافت. دوران فعالیتهای قلمی، وی بطور کلی برای مطالعه نقش فلزات قیمتی بعنوان پول جهانی مناسب نبود. انگلستان در دوران قبل از اعمال نظام قاره ای تقریباً بطور مستمر موازنه تجاری مثبت داشت و مادامیکه نظام مزبور اعمال میگردد مبادلات آن کشور با قاره اروپا ناچیزتر از آن بود که بر نرخ مبادله انگلستان تأثیر بگذارد. نقل و انتقال پول خصلتی عمدتاً سیاسی داشت و چنین بنظر میرسد که ریکاردو از نقشی که کمکهای مالی در امر صدور طلای انگلستان ایفا مینمود چیزی درک نکرده باشد. ۱۴۶*

James Mill در میان معاصران ریکاردو برجسته ترین هواخواه اصول اقتصاد سیاسی وی بود. وی کوشش نمود تئوری پولی ریکاردو را با حذف غموض بین المللی نامربوط آن - که عدم کفایت تصورات ریکاردو و کلیه اشارات متناقض به عملیات بانک انگلستان را پنهان میداشت - بر مبنای پول رایج فلزی ساده توضیح بدهد.

قضایای عمده وی بقرار زیر است: ۱۴۷*

«آنچه از ارزش پول در اینجا استنباط میشود نسبتی است که با سایر کالاها مبادله میگردد، یا مقداری از آنست که با مقدار معینی از چیزهای دیگر مبادله میگردد.... این مقدار پول موجود در کشور است که تعیین میکند چه بخشی از آن مقدار با بخش معینی از اجناس یا کالاهای آن کشور مبادله خواهد شد. اگر چنین فرض نمائیم که کلیه اجناس کشور در یک طرف قرار داشته و تمام پول کشور در طرف دیگر، و آنها در یک زمان با یکدیگر مبادله گردند،..پیدااست که ارزش پول تماماً تابع مقدار آن خواهد بود. واقعیت هم دقیقاً بهمین صورت پدیدار میشود. تمامی اجناس کشور یکمرتبه با تمامی پول مبادله نمیکردد؛ اجناس بخش بخش و در بخشهای بسیار کوچک در زمانهای مختلف، در طول تمام سال مبادله میگرددند، همان قطعه پولی که امروز در یک مبادله پرداخت میگردد ممکن است فردا در مبادله دیگری پرداخت شود. بعضی قطعات در مبادلات بسیار زیادی بکار برده شده بعضی در تعداد مبادلاتی بسیار معدود، و برخی دیگر که احتکار شده اند در هیچ مبادله ای بکار نخواهند رفت. در میان همه این تعدد دفعات، تعداد متوسط معینی وجود دارد که اگر کلیه قطعات به تعداد دفعات مساوی مبادله شده بودند این تعداد متوسط مبادله در مورد هر یک انجام میگرفت؛ این تعداد متوسط را میتوان هر عدد دلخواهی فرض نمود، مثل ۱۰. اگر هر قطعه پول کشور ده بار در خرید اجناس بکار برود دقیقاً بمعنای آنست که گویی تمام قطعات در عدد ده ضرب شده و هر یک فقط یک خرید انجام داده است. در اینصورت ارزش کلیه اجناس کشور ده برابر ارزش تمام پول آن کشور است... چنانچه مقدار پول بجای انجام ده مبادله در سال، ده برابر بیشتر بود و در سال فقط یک مبادله انجام میداد واضح است که ارزش پول به نسبت هر آن مقدار که بآن اضافه شود - در هر مقدار جزئی که بطور مجزا در نظر گرفته شود - کاسته خواهد شد. از آنجا که مقدار اجناسی که در مقابل

آنها تمام پول در یک زمان مبادله میشود بدون تغییر فرض میشود ارزش تمام پول – بعد از اضافه شدن مقدار آن – بیشتر از ارزش قبل از اضافه شدن مقدار آن نخواهد بود. چنانچه فرض کنیم مقدار آن به اندازه یک دهم اضافه شود ارزش هر جزء – مثلاً ارزش یک اونس – بایستی باندازه یک دهم کاهش یابد... بنابراین مقدار پول به هر درجه ای که افزایش یا کاهش یابد – در صورت عدم تغییر چیزهای دیگر – ارزش تمام و هر جزء آن به همان نسبت ولی بطور معکوس کاهش یا افزایش مییابد. بدیهی است که این قضیه در همه جا صادق است. هر گاه ارزش پول ترقی یا تنزل نماید (در صورت ثابت ماندن مقدار اجناسی که با آن مبادله میگردد و سرعت گردش)، تغییر آن بایستی بسبب کاهش یا افزایش مقدار مربوطه آن باشد و نه بهیچ سببی دیگر، چنانچه مقدار اجناس کاهش یابد – در صورت ثابت ماندن مقدار پول – معادل آنست که گوئی مقدار پول افزایش یافته است؛» و برعکس. «هرگونه تغییر سرعت گردش نیز باعث تغییرات مشابه فوق میگردد... افزایش تعداد این خریدهها دارای همان تأثیری است که افزایش مقدار پول؛ و کاهش تعداد آنها برعکس... چنانچه بخشی از محصول سالانه ای وجود داشته باشد که بهیچ وجه مبادله نگردیده – نظیر آنچه که توسط تولید کننده به مصرف می رسد، یا در مقابل پول مبادله نگردیده است – این بخش بحساب آورده نمیشود زیرا آنچه که با پول مبادله نشده در رابطه با پول گوئی اصلاً وجود خارجی نداشته است. ..هرگاه عمل تبدیل نمودن پول به سکه... متضمن هیچ هزینه ای نباشد مقدار آن بوسیله ارزش فلز آن تعیین میگردد... طلا و نقره در عالم واقعیت، کالا میباشند... این هزینه تولید است که نظیر تولیدات عادی دیگر تعیین کننده ارزش آنهاست.» ۱۴۸*

تمام هوش و فراست میل در یک سلسله مفروضاتی خلاصه میشود که هم قراردادی اند و هم تکرار مکررات. او میخواهد ثابت کند که «این مقدار کل پول موجود در کشور است» که تعیین کننده قیمت کالاها یا ارزش پول میباشند. اگر شخص مقدار و ارزش مبادله ای کالاهای در گردش و همچنین سرعت گردش و ارزش فلزات قیمتی را که بوسیله هزینه تولید تعیین میگردد ثابت فرض کند، و اگر همزمان با آن چنین فرض کند که مقدار مسکوک در گردش بهر صورت نسبت به حجم پول موجود در یک کشور افزایش یا کاهش مییابد، در حقیقت «بدیهی» است که آنچه را که دعوی اثباتش را دارد فرض قرار داده است. علاوه بر آن میل با قرار دادن ارزشهای مصرفی و نه کالاهاییکه دارای ارزش مبادله ای میباشند در گردش، مرتکب همان خطای هیوم میگردد. در نتیجه قضیه مطروحه وی حتی با قبول تمام «مفروضات»اش نادرست است. سرعت گردش، ارزش فلزات قیمتی و مقدار کالاهای در گردش ممکن است ثابت باقی بمانند ولی اینهم امکان دارد که در نتیجه تغییرات ارزش مبادله ایشان، برای آنکه به گردش درآیند گاهی محتاج مقدار پول بیشتر و گاهی محتاج پول کمتری باشند. میل با آنکه می بیند بخشی از پول موجود در کشور به گردش درمیآید در حالیکه بخش دیگر راکد است با اینحال با استفاده از یک قاعده بسیار عجیب و غریب میانگین ها چنین فرض میکند که تمام پول موجود در یک کشور عملاً در گردش است هر چند واقعیت

خلاف آنرا نشان میدهد. اگر فرض کنیم که در کشوری معلوم ۱۰ میلیون تالر در عرض یک سال دو بار بگردد درآید بنابراین اگر هر تالر فقط یک بار برای انجام عمل خرید بکار برده شود، ۲۰ میلیون تالر میتواند در گردش باشد. و اگر مقدار کل تمام اشکال نقره موجود در کشور به ۱۰۰ میلیون بالغ گردد، در صورتیکه هر سکه در عرض پنج سال یک خرید انجام دهد، امکان وجود ۱۰۰ میلیون در گردش متصور است. بهمین ترتیب میتوان چنین فرض نمود که تمام پول موجود در جهان در همپستند 254 بگردد درآید ولی بفرض آنکه هر بخش آن بجای سه مدار در سال، مثلاً یک مدار در ۳۰۰۰۰۰۰ سال طی نماید. تمام مفروضات وی در تعیین رابطه بین مجموعه قیمت کالاها با مقدار پول رایج بیک اندازه نامربوط میباشند. میل به اهمیت خطیر برقراری ارتباط بین کالاها و کل موجودی پول - نه فقط مقدار پول در گردش - در زمان و مکانی معین واقف است. وی اذعان میدارد که تمامی اجناس یک کشور در مقابل تمامی پول آن کشور «یکباره مبادله نمیگردد» بلکه به عقیده او بخشهای جداگانه ای از اجناس در ازای بخشهای مختلفی از پول در زمانهای مختلف در طول سال مبادله میگردند. وی برای رفع این مغایرت مبادرت به فرض عدم وجود مغایرت میکند. ضمناً کل مفهوم مواجهه مستقیم کالاها با پول و مبادله مستقیم آنها با یکدیگر از حرکت خریدها و فروشها یا از عمل پول بعنوان وسیله خرید ناشی میشود. ظاهر شدن همزمان کالاها و پول حتی وقتیکه پول بعنوان وسیله پرداخت عمل میکند، متوقف میگردد.

بحرانهای تجاری قرن نوزدهم و بویژه بحرانهای عظیم ۱۸۲۵ و ۱۸۳۶ منتهی به توسعه بیشتر تئوری پول رایج ریکاردو نگردید بلکه بیشتر به توسعه کاربردهای عملی تازه آن انجامید. مسئله دیگر یک پدیده اقتصادی واحد - نظیر کاهش ارزش فلزات قیمتی در قرون شانزده و هفده که هیوم بدان پرداخت یا کاهش ارزش پول رایج کاغذی طی قرن هجده و اوائل قرن نوزده که ریکاردو با آن مواجه شد - نبود بلکه مسئله توفانهای عظیمی بود که در آن تضاد کلیه عناصر روند تولید بورژوائی به انفجار می کشید؛ «پژوهندگان» منشاء این قانونها و وسائل دفاع در مقابل آنها را در درون حوزه پول رایج که سطحی ترین و انتزاعی ترین حوزه این روند بود جستجو میکردند. فرض تئوریک که عملاً بعنوان نقطه آغاز حرکت در خدمت مکتب متخصصین جَو اقتصادی قرار میگیرد این اعتقاد جزمی است که قوانین حاکم بر پول رایج فلزی صرف را ریکاردو کشف کرده است. لذا بر آنان بود که گردش پول اعتباری یا اسکناس را تحت این قوانین درآوردند.

متداولترین و آشکارترین پدیده ای که بحرانهای تجاری بهمراه آورد تنزل ناگهانی سطح عمومی قیمت کالاهاست که بدنبال ترقی عمومی و مطول قیمتها روی میدهد. تنزل عمومی قیمت کالاها را میتوان بصورت ترقی ارزش پول نسبت به کلیه کالاهای دیگر بیان نمود، و از طرف دیگر ترقی عمومی قیمت ها را بعنوان یک تنزل نسبت به ارزش پول تعریف کرد. هر دو بیان فوق پدیده مزبور را توصیف می کنند بدون آنکه آنرا توضیح داده باشند. تکلیف ما چه توضیح ترقی متناوب سطح عمومی قیمتها باشد که

یک در میان تنزلی عمومی را بدنبال دارد و چه توضیح تنزل و ترقی یک در میان ارزش نسبی پول در مقایسه با ارزش کالاها باشد، تفاوت لغوی همانقدر بر خود تکلیف مزبور بی تأثیر است که ترجمه لغات از آلمانی به انگلیسی. تئوری پولی ریکاردو ثابت نمود که مصداق به محال 255 دارد زیرا به یک همانگویی، ظاهر یک رابطه علی 256 میبخشد. علت تنزل عمومی قیمت کالاها که بطور متناوب اتفاق می افتد چیست؟ علت آن ترقی متناوب ارزش نسبی پول است. از طرف دیگر علت ترقی عمومی مکرر قیمت کالاها چیست؟ علت آن تنزل مکرر ارزش نسبی پول است. بیان این مطلب همانقدر صحیح است که بگوئیم ترقی و تنزل مکرر قیمتها باعث ترقی و تنزل مکرر آنها میشود. پیش فرض قضیه مطروحه آنست که ارزش ذاتی پول، یعنی ارزش آن بنحویکه بوسیله هزینه های تولید فلزات قیمتی تعیین میگردد تغییر نمیکنند. چنانچه همانگویی مزبور قرار باشد معنائی بیشتر از یک همانگویی داشته باشد بایستی بر درک ناصحیح ابتدائی ترین مفاهیم استوار باشد. میدانیم که اگر ارزش مبادله ای الف برحسب ب تنزل کند این تنزل یا ناشی از تنزل ارزش الف است یا بسبب ترقی ارزش ب؛ بهمین ترتیب اگر برعکس، ارزش مبادله ای الف که برحسب ب بیان شده ترقی نماید. بمجرد آنکه تبدیل همانگویی به یک رابطه علی بعنوان امری طبیعی گرفته شود بقیه چیزها هم بهمین راحتی حاصل خواهد آمد. ترقی قیمت کالاها بسبب تنزل ارزش پول است و تنزل ارزش پول، آنچنانکه از ریکاردو بیاد داریم بسبب اضافه پول رایج، یعنی بسبب تجاوز مقدار پول در گردش از سطحی که توسط ارزش ذاتی خود آن و ارزش ذاتی کالاها تعیین گردیده است. بهمین ترتیب در مورد عکس آن، تنزل عمومی قیمت کالاها بسبب آنستکه ارزش پول در نتیجه عدم تکافوی مقدار پول رایج از سطح ارزش ذاتی آن تجاوز می نماید. بنابراین ترقی و تنزل قیمت ها بطور متناوب صورت میگیرد زیرا مقدار پول در گردش بطور متناوب زیاد و کم میشود. چنانچه ثابت شود که مثلاً ترقی قیمتها با کاهش مقدار پول در گردش و تنزل قیمت ها با افزایش مقدار پول در گردش مصادف است پس میتوان چنین گفت که در نتیجه کاهش یا افزایش – که بهیچ وجه نمیتوان آنرا از لحاظ آماری معلوم نمود – کالاهای در گردش، مقدار پول در گردش بطور نسبی و نه مطلق افزایش یا کاهش یافته است. دیدیم که بزعم ریکاردو این تغییرات سطح قیمتها حتی وقتی که فقط پول رایج فلزی مورد استفاده قرار میگیرد الزامی است ولی بخاطر آنکه یک در میان حادث میشوند یکدیگر را خنثی می نمایند. مثلاً ناکافی بودن مقدار پول رایج موجب تنزل قیمت کالاها شده و تنزل قیمت کالاها محرک صدور کالاها به کشورهای دیگر میشود ولیکن این صدور کالا منتهی به سرازیر شدن پول به داخل کشور میشود و این جریان پول از خارج بداخل مجدداً باعث ترقی قیمت کالاها میگردد. زمانیکه مقدار پول رایج اضافه بر حد لازم باشد عکس این جریان اتفاق می افتد: کالاها وارد شده و پول صادر میگردد. از آنجا که علیرغم این نوسانات عمومی قیمت ها که از خود ماهیت پول رایج فلزی ریکاردو سرچشمه میگیرد شکل شدید و خشونت بار آنها یعنی شکل بحران، متعلق به دوره هائی میباشد که در آن نظامهای اعتباری توسعه

یافته اند، روشن می‌گردد که انتشار اسکناس تماماً تابع قوانین پول رایج فلزی نمی‌باشد. راه چاره قابل استفاده در مورد پول رایج فلزی وارد کردن و صدور فلزات قیمتی ایست که بعنوان مسکوک مستقیماً به گردش انداخته میشوند، باین ترتیب سیلان آنها به درون یا بیرون (حوزه گردش) باعث تنزل یا ترقی قیمت کالاها می‌گردد. در حال حاضر بانکها بایستی بطور مصنوعی همان تأثیر را از طریق محدود نمودن قوانین پول رایج فلزی بر قیمت کالاها اعمال نمایند. جریان پیدا کردن طلا از خارج به داخل دلیل ناکافی بودن مبلغ پول رایج، بالا بودن ارزش پول و پائین بودن قیمت کالاهاست و لذا بایستی به تناسب طلای تازه وارد شده، اسکناس به گردش انداخته شود. از طرف دیگر بایستی مطابق با جریان خارج شدن طلا از کشور اسکناس از گردش بیرون کشیده شود. بعبارت دیگر انتشار اسکناس بایستی مطابق با ورود و صدور فلزات قیمتی یا مطابق نرخ مبادله تنظیم گردد. فرض تئوریک غلط ریکاردو - دایر به اینکه طلا همان مسکوک است و در نتیجه تمامی طلای وارد شده صرف اضافه کردن پول در گردش می‌شود و ازاینرو سبب ترقی قیمت‌ها می‌گردد، و اینکه طلای صادر شده معرف کاهش مبلغ مسکوکات بوده و ازاینرو سبب تنزل قیمت‌ها می‌گردد - اکنون با متناسب قرار دادن همیشگی مبلغ مسکوک در گردش با مقدار طلای در کشور مبدل به تجربه ای عملی می‌گردد. لرد اورستون (جونز لوید 257 بانکدار)، سرهنگ تورنر 258، نورمن، کلی 259، آریونات 260 و بسیار نویسندگان دیگری که در انگلستان بعنوان «مکتب پول رایج» شناخته میشوند نه تنها این آموزه را موعظه کردند بلکه آنرا از طریق قوانین بانکی ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ سر رابرت پیل، پایه قوانین بانکداری انگلیسی و اسکاتلندی امروز قرار دادند. شکست خفت آور آنها هم در تئوری و هم در عمل بعد از تجربه در سطح مملکت را تنها در بخش مربوط به تئوری اعتبار میتوان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. ۱۴۹* بهر صورت بدیهی است که تئوری ریکاردو که پول رایج - یعنی شکل سیال پول - را بطور مجزا در نظر می‌گیرد، منتهی به انتساب نفوذ مطلق اقتصاد بورژوازی به افزایش یا کاهش مقدار فلزات قیمتی می‌گردد، چیزی که حتی در مفاهیم خرافی نظام پولی هم متصور نبود. باین ترتیب ریکاردوایکه اسکناس را کامل ترین شکل پول اعلام کرده بود مبدل به پیغمبر شمشیون گردید.

بعد از آنکه تئوری هیوم، یا مخالفت انتزاعی با نظام پولی به منتهای نتایج خود توسعه یافت، تعبیر مشخص استوارت از پول سرانجام توسط توماس توک منزلتی قانونی یافت. ۱۵۰* توک اصول خود را نه از این یا آن تئوری بلکه از تجزیه و تحلیل دقیق تاریخ قیمت کالاها از ۱۷۹۳ تا ۱۸۵۶ استخراج نمود. توک در چاپ اول کتاب خود «تاریخ قیمت‌ها» که در ۱۸۲۳ انتشار یافت هنوز کاملاً در تئوری ریکاردویی مربوطه مستغرق بوده به عبث میکوشید حقایق را با این تئوری وفق دهد. جزوه وی «در باره پول رایج» که بعد از بحران ۱۸۲۵ انتشار یافت را میتوان بعنوان نخستین شرح و بسط غیرمتناقض نظراتی بحساب آورد که اورستون بعدها به ارائه آنها پرداخت. اما بررسی مداوم تاریخ قیمت‌ها توک را وادار به شناخت این حقایق نمود که رابطه مستقیمی که این

تئوری مابین قیمت‌ها و مقدار پول رایج مفروض قرار داده است اساساً موهومی است و اینکه افزایش یا کاهش مبلغ پول رایج در صورتیکه ارزش فلزات قیمتی ثابت فرض شود همواره معلول – و نه علت – تغییرات قیمت است، و اینکه گردش پول بطور کلی حرکتی است کاملاً تبعی و بالاخره اینکه پول علاوه بر استعمالش بعنوان واسطه گردش در روند واقعی تولید وظایف مختلف دیگری نیز بعهده می‌گیرد. تحقیقات مفصل وی به حوزه پول رایج فلزی ساده اختصاص ندارد و لذا باین مناسبت در این مرحله هنوز بررسی تحقیقات وی یا آثار ویلسون 261 و فولرتن 262 که متعلق به همان مکتب فکری می‌باشند میسر نیست. ۱۵۱* هیچیک از این نویسندگان در مورد پول نظری یکجانبه نداشته بلکه به جنبه‌های مختلف آن می‌پردازند هر چند برخوردشان مکانیکی بوده هیچ توجهی نسبت به رابطه زنده این جنبه‌ها با یکدیگر یا با نظام مقولات اقتصادی در کل مبذول نمی‌دارند. ازاینرو پول بعنوان چیزی متمایز از پول رایج را با سرمایه یا حتی با کالاها اشتباه می‌گیرند؛ با این وجود گهگاه مجبور به قائل شدن وجه تمایزی بین این دو مقوله و پول می‌گردند. ۱۵۲* زمانیکه طلا بخارج از کشور فرستاده می‌شود در حقیقت سرمایه از کشور خارج شده است، این مطلب در مورد صدور آهن، پنبه، غله و خلاصه هر کالای دیگر نیز صادق است. هر دو آنها سرمایه می‌باشند و بنابراین تفاوت آنها در این نیست که یکی از آنها سرمایه است بلکه در آنست که یکی پول و دیگری کالا است. باین ترتیب نقش طلا بعنوان وسیله بین المللی مبادله بسبب شکل متمایز آن بعنوان سرمایه نمی‌باشد بلکه بعلت نقش خاصی است که بعنوان پول ایفا مینماید. بهمین ترتیب زمانیکه طلا یا اسکناس که جانشین طلا می‌شود در تجارت داخلی وظیفه وسیله پرداخت را بعهده می‌گیرد هر دو در عین حال سرمایه می‌باشند. ولی همچنانکه بحرانها بطرز بارزی نشان میدهند محال است بتوان بجای آن، سرمایه بشکل کالاها را بکار برد. یکبار دیگر این تفاوت مابین کالاها و طلایکه بعنوان پول بکار برده می‌شود و نه عمل آن بعنوان سرمایه است که طلا را مبدل به وسیله پرداخت می‌کند. حتی زمانیکه سرمایه مستقیماً بعنوان سرمایه صادر می‌گردد – مثل وقتی که مقدار معینی برای تحصیل بهره به کشوری خارجی قرض داده می‌شود – تابع شرایط بازار می‌باشد خواه بصورت کالا صادر شده باشد خواه بصورت طلا؛ و اگر بعنوان طلا صادر شده باشد این عمل بدلیل وظیفه خاصی صورت می‌گیرد که فلزات قیمتی بعنوان پول در مقابل کالاها انجام میدهند. بطورکلی این نویسندگان قبل از هر چیز به بررسی پول به شکل انتزاعی آن که در چهارچوب گردش ساده کالاها تکامل یافته و از روابط کالاها در گردش تغذیه و رشد می‌کند نمی‌پردازند. در نتیجه آنها دائماً بین اشکال انتزاعی ایکه پول در مقابل کالاها بخود می‌گیرد، و آن اشکال پول که عوامل مشخص نظیر سرمایه، درآمد و امثالهم را در پرده اختفا می‌پوشانند، نوسان می‌کنند.

توضیحات

۷۱* یک کالا را میتوان چند بار خریده و مجدداً بفروش رساند. در این صورت کالای

مزبور بصورت یک کالای صرف گردش نکرده بلکه عملی انجام میدهد که از نقطه نظر گردش ساده و آنتی تز ساده کالا و پول هنوز وجود خارجی ندارد.

۷۲* مقدار پول علی السویه میباشد «در صورتیکه مقدار کافی از آن برای حفظ قیمت تعیین شده بوسیله کالاها وجود داشته باشد.» بواگیلبر، «جزئیاتی درباره فرانسه»، ص ۲۰۹.

در صورتیکه گردش چهارصد میلیون کالا نیازمند به چهل میلیون پول رایج باشد و... این نسبت یکدهم سطحی مناسب باشد... بنابراین اگر ارزش کالاهای آماده برای گردش به دلایل طبیعی به چهارصد و پنجاه میلیون افزایش یابد... پول رایج را اگر بخواهیم در همان سطح حفظ کنیم، بایستی به چهل و پنج میلیون افزایش بدهیم.» William Blake ، «ملاحظات بر اثرات ناشی از مخارج حکومت...»، لندن، ۱۸۲۳، ص ۸۰ و ۸۱.

۷۳* «فراوانی یا قلت موجودی پول نه بسبب مقدار فلزی آن بلکه منوط به سرعت گردش آنست» (گالیانی، همان منبع، ص ۹۹).

۷۴* همچنانکه ذیلاً عبارت مستخرجه از «اکنونمیست» لندن نشان میدهد یک نمونه از افت فوق العاده پول رایج فلزی نسبت به سطح متوسط در انگلستان در ۱۸۵۸ رویداد: «تحصیل داده های بسیار دقیق از ماهیت قضیه مورد بحث» (بسبب پراکندگی گردش ساده) «نظیر مقدار پول در نوسان موجود در بازار و در نزد طبقات غیر بانکدار میسر نمیشد. ولی فعالیت یا عدم فعالیت ضرابخانه های ملل تجارت پیشه بزرگ شاید با احتمال زیاد حاکی از تغییرات مقدار پول باشد. موقعیکه مقدار زیادی از آن ضروری باشد بمقدار زیاد تولید میگردد و چنانچه مقدار زیادی احتیاج نباشد بمقدار کم تولید میگردد... ضرب سکه در ضرابخانه انگلستان در ۱۸۵۵ بالغ بر ۹۲۴۵۰۰۰ لیره، در ۱۸۵۶ بالغ بر ۶۴۷۶۰۰۰ لیره و در ۱۸۵۷ بالغ بر ۵۲۹۳۸۵۸ لیره بود. در سال ۱۸۵۸ ضرابخانه مزبور تقریباً بیکار بود. شماره ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۸ «اکنونمیست»، ولی در همین زمان در حدود ۱۸ میلیون لیره استرلینگ در صندوق بانکها خوابیده بود.

۷۵* Dodd ، «عجایب صنعت»، لندن، ۱۸۵۴، ص ۱۶.

۷۶* «نگاهی مجدد بر تئوری پول رایج...» نوشته یک بانکدار. ادینبورگ، ۱۸۴۵، ص ۶۹. «چنانچه ارزش سکه قدری سائیده شده را کمتر از سکه کاملاً نو در نظر بگیریم گردش آن مرتباً دچار اختلال خواهد شد و هیچ پرداختی بدون مشاخره صورت نخواهد گرفت» (ج. گارنیه، «تاریخ پول...»، کتاب اول ص ۲۴).

۷۷* ویلیام جاکوب، «پژوهشی تاریخی در تولید و مصرف فلزات قیمتی»، لندن، ۱۸۳۱، جلد دوم، فصل ۲۶، ص ۳۲۲.

۷۸* David Buchanon ، «ملاحظات بر موضوعات مورد بررسی دکتر اسمیت در کتابشان تحت عنوان پژوهشهایی در ماهیت و علل ثروت ملل»، ادینبورگ، ۱۸۱۴، ص ۳۱.

۷۹* «مسیر اقتصاد سیاسی...» به همراه یادداشت‌هایی از ج. ب. سه، پاریس، ۱۸۲۳، فصل ۴، صفحه ۷۹. استورچ اثرش را بزبان فرانسه در سن پترزبورگ منتشر نمود ج. ب.

سه بلافاصله آنرا در پاریس به همراه باصطلاح یادداشت‌هایی تجدید چاپ نمود که در حقیقت چیزی نیست جز توضیح واضحات. واکنش استورج نسبت به ضمیمه ای که «شاهزاده علم» به اثر وی چسبانده بود چندان مودبانه نبود (رجوع شود به «ملاحظات» در باب ماهیت درآمد ملی)، پاریس، ۱۸۲۴).

۸۰* «جمهوریت» افلاطون، جلد ۲. «سکه عبارتست از علامت مبادله» (Omina Opera و غیره، منتشره G. Stallbaumius، لندن، ۱۸۵۰، ص ۳۰۴). افلاطون تنها دو جنبه پول را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد یکی پول بعنوان معیار ارزش و دیگری پول بعنوان علامت ارزش؛ وی علاوه بر علامت ارزشی که در داخل کشور در گردش است از علامت ارزش دیگری نام می‌برد که در تجارت یونان با کشورهای دیگر مورد استفاده قرار می‌گرفت (مقایسه شود با کتاب پنجم، «قوانین» وی).

۸۱* «Ethica Nicomachi» کتاب ۵، فصل ۸، ص ۹۸، اثر ارسطو «لیکن پول عرفاً نماینده نوعی تقاضا شده است؛ و باین دلیل است که "پول" نام گرفته است - زیرا موجودیتش را نه مدیون طبیعت که مدیون "قانون" است و تغییر یا سلب ارزش آن بستگی به اراده ما دارد.» ﴿ترجمه انگلیسی Ethica Nicomachea ارسطو، اکسفورد، ۱۹۲۵، ۱۱۳۳ الف﴾ درک ارسطو از پول بمراتب پیچیده تر و عمیق تر از درک افلاطون بود. وی طی عبارات زیر بخوبی شرح می‌دهد که چگونه در اثر مبادلات پایاپای بین جماعات مختلف، تبدیل کالائی خاص - یعنی ماده ای که خود دارای ارزش باشد - به پول ضرورت پیدا می‌کند. «زمانیکه اهالی یک کشور وابستگی بیشتری به اهالی کشور دیگری پیدا کردند و احتیاجات خود را وارد کرده مازاد بر احتیاج خود را صادر نمودند، ناچار پول مورد استفاده قرار گرفت... و لذا انسان قرار گذاشت که در مراودات خود با یکدیگر چیزی را بکار بگیرد که ذاتاً مفید بوده و بسادگی بکار زندگی بیاید، نظیر آهن، نقره و امثالهم.» («جمهوریت» ارسطو، کتاب اول، فصل ۹، منبع مذکور، ص ۱۴. ﴿ترجمه انگلیسی «سیاست» اثر ارسطو، Benjamin Jowett، اکسفورد، ۱۹۶۶، ۱۲۵۷ الف﴾)

مایکل شوالیه کسی که نه آثار ارسطو را خوانده و نه گفته های وی را درک کرده است، عبارت فوق را بشهادت می‌گیرد که بنا بگفته ارسطو واسطه گردش بایستی ماده ای باشد که خود دارای ارزش است. بهر جهت ارسطو به صراحت می‌گوید پولی که تنها بعنوان واسطه گردش تلقی می‌گردد همانطور که حتی از اسمش برمیآید چیزی نیست بجز یک موجودیت قراردادی یا قانونی و در حقیقت ارزش مصرفی آن بعنوان سکه تنها ناشی از عمل آن است و نه ارزش مصرفی ذاتی آن.

«برخی دیگر معتقدند که پول مسکوک چیزست قلبی و غیر طبیعی ولیکن قراردادی، زیرا در صورتیکه مصرف کنندگان آن کالای دیگری جانشینش نمایند از آنجا که جزو هیچ یک از مایحتاج زندگی نیست بدل به چیز بی ارزشی خواهد شد («جمهوریت» ارسطو، صفحه ۵. ﴿ترجمه انگلیسی «سیاست» ارسطو، ۱۲۵۷ ب﴾).

۸۲* «سفرنامه» Sir John Mandeville، لندن، ۱۷۰۵، ص ۱۰۵: «این امپراطور

کاتای یا چین) بدون حساب هر چقدر اراده کند ولخرجی میکنند. زیرا وی پول درست نمیکند بلکه بجای آن نوشته یا کاغذ مصرف میکنند. و وقتی آن پول کاغذی باندازه ای دست بدست گشت که شروع به پاره شدن نمود آنها را جمع آوری نموده به خزانه داری امپراطور میآورند و در ازای آن پول جدید دریافت میکنند. و آن پول در سراسر مملکت و در سراسر ایالات وی رواج دارد... اینها پول خود را نه از طلا و نه از نقره میسازند». و منده ویل اینرا هم می افزاید که «بنابراین امپراطور میتواند دیوانه وار دست و دلبازی کند.»

۸۳* «نظرات و حقایق مربوط به اسکناس آمریکائی» اثر بنیامن فرانکلین، ۱۷۶۴، همان منبع، ص ۳۴۸: «در این زمان در انگلستان بخشی از ارزش پول نقره در گرو رایج قانونی است؛ بخشی که مابه التفاوت وزن حقیقی و ارزش صوری آن است. بخش عظیمی از «سکه های» شلینگ و شش پتی ای که در حال حاضر رواج دارند بواسطه سائیدگی ۵، ۱۰، ۲۰ و بعضی سکه های شش پنی تا حتی ۵۰٪ وزن خود را از دست داده اند. در مقابل این تفاوت موجود بین ارزش حقیقی و ارزش اسمی، ارزش ذاتی ای موجود نمیباشد؛ در مورد پول کاغذی بهیچ وجه چنین چیزی نیست. این بواسطه رایج قانونی است که بدلیل اطمینان خاطر از اینکه براحتی میتوان آنرا با حفظ ارزش اولیه اش دست بدست گرداند، نقره بارزش سه پنس بجای شش پنس دست بدست میگردد.»

۸۴* برکلی، همان منبع، صفحه ۳. «آیا نمیتوان در حالتیکه ارزش صوری حفظ شده لیکن شمش «طلا» از بین رفته است... گردش تجاری را بنحوی حفظ نمود؟»

۸۵* Genovesi در اثر خود *Lezioni di Econonia Civile*، ۱۷۶۵، مندرج در «بخش مدرن» کاستودی، کتاب هشتم، ص ۲۸۱ میگوید: «نه تنها فلزات قیمتی علائم چیزها میباشند... بلکه گاهی چیزها نیز بعنوان علائم طلا و نقره قرار میگیرند.»

۸۶* طلا و نقره عبارتند از «ثروت عام»، *Political Arithmetick* اثر Petty، ص ۲۴۲.

۸۷* E. Misselden، «تجارت آزاد یا وسائل رونق تجارت»، لندن ۱۶۲۲. ماده مصنوعی تجارت پول است که بدان لقب رگ و پی جنگ و دولت داده اند... هر چند پول ماهیتاً و از لحاظ زمانی موخر بر مال التجاره است با اینحال تا آن میزان که در حال حاضر مورد استفاده میباشد سمت ریاست دارد» (ص ۷). مولف مزبور وضع کالا و پول را با وضع احفاد «یعقوب سالخورده» مقایسه میکند که «بهنگام دعای نوادگان خود چلیپا وار دست راست خود را بر سر نوه کوچکتر و دست چپ خود را بر سر نوه بزرگتر نهاد» (همانجا). بواگیلبر «بحثی در پیرامون ماهیت ثروت». «بدین ترتیب غلام تجارت مبدل به سرور تجارت میشود... فلاکت مردمان از آنجا ناشی شده است که غلامی را مبدل به سرور و یا بهتر بگوئیم ظالم کرده اند.» صفحات ۳۹۵ و ۳۹۹.

۸۸* «این فلزات (طلا و نقره) به بت هائی تبدیل شده اند و بی اعتنا به هدف و منظوری که برای آنها در تجارت تعیین شده بود - یعنی کاربرد آنها در مبادله و داد و ستد متقابل بعنوان علائم - رخصت یافته اند که از انجام این خدمات تماماً

استنکاف ورزیده مبدل به الوهیتی گردند که در درگاه آن اجناس، نیازهای حیاتی و حتی انسانها قربانی شده و هنوز هم میشوند، بمراتب بیشتر از آنچه در پای خدایان ساختگی عهد سیاه باستان قربانی میگردید...» (بواگیلبر، همان منبع، ص ۳۹۵).

۸۹* بواگیلبر احتمال میدهد که نخستین توقف این متحرک ابدی، یعنی نفی وظیفه آن بعنوان واسطه گردش در رابطه با کالاها بلافاصله بآن استقلال خواهد بخشید. او می گوید پول بایستی «در حرکت دائم باشد، و تا وقتی پول است که حرکت میکند و بمحض آنکه از حرکت بازایستد همه چیز از دست می رود» (بواگیلبر «جزئیاتی در باره فرانسه»، ص ۲۱۳). آنچه وی در نظر نمیگیرد آنست که این عدم فعالیت لازمه حرکت آن میباشد. انتظار واقعی او آنست که شکل ارزش کالاها بایستی وجه بسیار ناچیزی از سوخت و ساز آنها را تشکیل داده هیچگاه خود آن هدف قرار داده نشود.

Cortes سیاستمدار رومی معتقد به سادگی و بی پیرایگی زندگی. مترجم.

۹۰* «هر قدر ساز و برگ جنگی بیشتر افزایش یابد خرانه بیشتر خالی میشود. E. Misselden همان منبع، ص ۲۳.

۹۱* Sempéré «نظراتی در باب علل عظمت و انحطاط سلطنت اسپانیا» جلد اول ص ۷۶ - ۲۷۵ - ویراستار.

۹۲* E. Misselden همان منبع، صفحات ۱۳ - ۱۱ اینجا و آنجا.

۹۳* «حساب سیاسی»، اثر Petty صفحه ۱۹۶.

۹۴* Voyage Contenant la description des etats du Grand Mogol نوشته Francois Bernier، چاپ ۱۸۳۰ پاریس، جلد ۱، رجوع شود به ص ۱۴ - ۳۱۲.

Puritan: گروهی از مردم انگلستان و مستعمرات آمریکا که در قرون ۱۶ و ۱۷ خواستار انجام اصلاحاتی در کلیسای انگلستان بودند تا آنرا از قیودات و مراسم زائد پاک گردانند. - مترجم.

۹۵* Bücher vom kaufhandel und wucher تألیف دکتر Martih Luther، ۱۵۲۴. لوتر در همین قسمت می نویسد: «خداوند چنین مقدر کرده است که ما آلمانیها زر و سیم خود را بیای کشورهای خارجی بریزیم و همه دنیا را غنی گردانده خود به دریوزگی بنشینیم. شکی نیست که اگر آلمان از خرید پارچه های انگلیسی امتناع می ورزید انگلستان طلای کمتری میداشت ایضاً پادشاه پرتغال، در صورتیکه ما ادویه جاتش را تحویل نمی گرفتیم. اگر مقدار پولی را که بدون هیچ دلیل و نیازی در هر بازار فرانکفورت از سرزمین آلمان بیرون کشیده میشود محاسبه کنید تعجب خواهید کرد اگر یک ربع پنی هم در این کشور باقی مانده باشد. فرانکفورت زیر آب زر و سیمی است که هر چه در اینجا ضرب و ساخته میشود از آن مجرا بیرون میرود؛ اگر این زیر آب را مسدود نمائیم دیگر از وای بی پولی و قرضهای سنگین و شیوع رباخواری در اقصی نقاط مملکت اثری بجای نخواهد ماند. باری بگذریم، کاری نمیتوان کرد، اوضاع بهمین منوال ادامه خواهد یافت: ما آلمانیها آلمانی باقی خواهیم ماند. ما دست از هیچ

عاداتی برنمی‌داریم مگر باینکار وارد شویم» صفحات ۵ - ۴.

میسلدن در اثر نامبرده خواستار حفظ بی چون و چرای طلا و نقره در درون مرزهای سرزمینهای مسیحی میباشد: «دلایل بیواسطه دیگر نیاز به پول عبارتند از انجام تجارت در خارج از مرزهای سرزمینهای مسیحی با ترکیه، ایران و هندوستان، که عمدتاً با پول نقد انجام می‌گیرد و با تجارت کشورهای مسیحی با یکدیگر تفاوت دارد. درست است که تجارت بین کشورهای مسیحی هم با پول نقد انجام میشود ولی این پولها در داخل مرزهای کشورهای مسیحی مانده و جریان پیدا میکند. در واقع آمد و شد، جزر و مد پولها در داخل کشورهای مسیحی صورت می‌گیرد البته گاهی در جائی بیشتر و گاهی در جائی کمتر، بسته به احتیاج و فراوانی آن در کشور. پول می‌آید و می‌رود و در اطراف و اکناف کشورهای مسیحی به گردش درمی‌آید لیکن از محدوده آنها خارج نمیشود. اما پولی که به کشورهای نامبرده فوق که در خارج از سرزمینهای مسیحی قرار دارند انتقال می‌یابد هرگز باز نخواهد گشت.» صفحات ۲۰ - ۱۹.

۹۶* «اما از پول نخست حرص زائیده میشود... که طی مراحل از رشد خود به نوعی جنون می‌انجامد که دیگر حرص ساده نبوده بلکه ولع سیری ناپذیری برای تحصیل طلا میباشد.» («تاریخ طبیعی» اثر Plinius ، کتاب ۳۳م، جلد سوم).

۹۷* باین ترتیب Horace بهنگام ادای سخنان زیر از علل احتکار گنجینه‌ها بی خبر است («طنز»). کتاب دوم. طنز سوم: اگر کسی بدون داشتن هیچگونه علاقه به چنگ یا هرگونه هنر مبادرت به خرید تعدادی چنگ نماید و سپس آنها را برویهم انبار کند؛ اگر کفاشی بیاید - هر چند هیچ کفاشی چنین نمی‌کند - همینکار را با کفش، چاقو و قالب کفشدوزی یا ملاحی با بادبانها - هر چند ممکن است به قیمت زندگی وی تمام شود - انجام دهد همه او را بحق سفیه و دیوانه خواهند خواند، چه فرقی است میان این کسان و کسی که بدون داشتن کمترین اطلاع از نحوه استفاده از دینیه خود مبادرت به احتکار زر و سیم میکند و از دست زدن به آن بعنوان یک موجود مقدس واهمه دارد؟» Satires, Epistles, Ars Poetica اثر هوراس، لندن ۱۹۴۲ صفحه ۱۶۳.

آقای Senior اطلاعات بیشتری از این موضوع دارند:

«چنین بنظر می‌رسد که پول تنها شیئی است که مقبولیت همگانی دارد آنهم بدلیل آنکه ثروتی است انتزاعی. دارنده آن میتواند بطور دلخواه هرگونه نیاز خود را برآورد.» «اصول اساسی اقتصاد سیاسی» ترجمه کنت Jean Arrivabene پاریس ۱۸۳۶، صفحه ۲۲۱. واستورج نیز چنین میگوید: «از آنجا که پول معرف کلیه اشکال دیگر ثروت است انسان تنها به این دلیل احتیاج به جمع آوری آن دارد که بتواند بتوسط آن انواع دیگر ثروت موجود بروی زمین را بدست بیاورد» (همان منبع، کتاب دوم، صفحه ۱۳۵).

۹۸* اینکه تا چه حد ناچیزی ذات صاحب کالاها دستخوش تغییر گردیده است - حتی وقتی هم که این شخص متمدن شده بیک سرمایه دار مبدل میگردد - از این مثال آشکار میگردد که نماینده یکی از مراکز بانکی بین المللی قطعه اسکناس ۱۰۰۰۰۰ لیره ای را قاب کرده بعنوان نشان خانوادگی بمعرض نمایش میگذارد. نکته ای که در این

مثال نهفته است حالت نگاه استهزاء آمیز و تبختر آلودی است که اسکناس مزبور به گردش ﴿پول﴾ میندازد.

۹۹* رجوع شود به عبارت کزنفون که بعداً نقل خواهیم کرد.

۱۰۰* Jacob، همان منبع، جلد دوم فصل ۲۵ و ۲۶.

۱۰۱* همان منبع، جلد دوم صفحه ۳۵۷: «در دورانه‌های پرآشوب و ناامنی بویژه در اثنای تلاطمات داخلی یا حملات خارجی اجناس ساخته شده از طلا و نقره بسرعت تبدیل به پول میشوند حال آنکه در دورانه‌های آرامش و رفاه پول به ظروف و جواهرات تبدیل میگردد».

۱۰۲* کزنفون در مبحث مربوط به پول و اندوخته راکد، یعنی دو وجه خاص و متمایز پول چنین می گوید: «از میان کلیه عملیاتی که من می شناسم این تنها موردی است که توسعه بیشتر امور مربوط به آن هیچ گونه حس حسادتی در میان عاملین آن بوجود نمیآورد... هر چه مقدار سنگ معدن کشف شده بیشتر باشد و مقدار نقره بیشتری استخراج گردد اشخاص بیشتری حاضر به شرکت در آن عملیات میشوند... وقتی شخص در خانه خود باندازه کافی اثاثیه فراهم آورده باشد بهیچ وجه درصدد خرید بیشتر از آن بر نیآید ولی هیچکس تا بحال آنقدر نقره نداشته است که فریاد زند بس است، برعکس چنانچه کسی مقدار زیادی از آن بچنگش بیفتد از چال کردن آن در زمین و احتکار آن همانقدر لذت می برد که از استفاده واقعی آن. ...مردم در زمان رونق کار یک کشور بیش از هر چیز طالب نقره میباشند. مردان پول را برای آن میخواهند که بالای سلاحهای زیبا، اسبان راهوار و همه گونه اسباب عیش و طرب بدهند. زنان آنرا صرف لباسهای گرانبها و زینت آلات ساخته شده از طلا می کنند. یا زمانیکه مملکتی در اثر قحطی غلات و سایر میوه ها یا جنگ به حال افلاس می افتد برای خرید مایحتاج یا وسائل نظامی تقاضا برای مسکوکات رایج بمراتب مبرم تر میگردد.» (de Vectigalibus اثر کزنفون جلد چهارم). ارسطو در فصل ۹ کتاب اول اثر خود «سیاست»، دو مدار گردش ک - پ - ک و پ - ک - پ را که «اقتصاد» و «علم انباشت ثروت» میخواند باضافه تفاوت آنها با یکدیگر ذکر میکند. تراژدی نویسان یونان بویژه اوریپید، ایندو شکل را تحت عناوین $\chi\epsilon\rho\delta\omicron\eta$ و $\delta\iota\chi\eta$ در مقابل یکدیگر قرار میدهند.

۱۰۳* البته سرمایه نیز بصورت پول پیش ریز میشود و امکان دارد پول پیش ریز شده، سرمایه پیش ریز شده باشد لیکن این جنبه مطلب از حوزه بحث گردش ساده بیرون است.

در اینجا جناس بکار برده شده است. در آلمانی der gläubige بمعنی آدم معتقد der gläubiger بمعنی طلبکار است - ویراستار.

۱۰۴* لوتر بر سر وجه تمایز موجود بین وسیله خرید و وسیله پرداخت تأکید میکند. ﴿یادداشت موجود در نسخه مولف﴾.

۱۰۵* آقای Macleod علیرغم وسواس آموزه وارث در زمینه تعاریف، اولیه ترین مناسبات اقتصادی را تا آن حد سؤ تعبیر می کنند که می گویند پول بطور کلی از

پیشرفته ترین شکلش - یعنی وسیله پرداخت - ناشی میشود. ایشان ضمن بیان چیزهای دیگر چنین می گویند که چون مردم همواره نیازمند خدمات دیگران در یک زمان و بیک ارزش نمیباشند لذا «بین شخص اول و شخص دوم یک تفاوت یا یک مقدار دین باقی می ماند که تشکیل بدهی را میدهد». شخص طلبکار ممکن است احتیاج به خدمات شخص سومی پیدا کند که این شخص احتیاج فوری به خدمات شخص دوم نداشته باشد و «برای شخص دوم چه چیز طبیعی تر از آنست که طلب خود از شخص اول را به شخص سومی واگذار نماید. سند بدهی... آنچه را که ما پول رایج میخوانیم... دست بدست خواهد گشت. ..زمانیکه شخص، دینی را که برحسب پول رایج فلزی احتساب شده دریافت میکند صاحب نه تنها خدمات بدهکار اولیه میشود بلکه صاحب خدمات تمامی جماعت زحمتکشان میشود».

H. D. Macleod، «تئوری و عمل بانکداری»، جلد اول، لندن، ۱۸۵۵، فصل اول، ص

۲۹ - ۲۴.

۱۰۶* «پول عبارتست از کالای عام قراردادهای، یا آن چیزی که اکثریت معاملات مربوط به اموال - که قرار است در آینده تکمیل گردد - برحسب آن انجام میشود». Bailey، همان منبع ص ۳.

۱۰۷* Senior (همان منبع، ص ۲۲۱). میگوید: «از آنجا که ارزش همه چیزها در هر دوره ای تغییر میکند مردم جنسی را که ارزشش از همه اجناس دیگر کمتر تغییر میکند و قدرت متوسط خرید معینی را بمدتی طولانی تر از هر جنس دیگری حفظ میکند، بعنوان وسیله پرداخت برمی گزینند. باین ترتیب پول مبدل به بیان یا معرف ارزش ها میشود.» برعکس، طلا و نقره و امثالهم بدلیل آنکه مبدل به پول، یعنی تجسم مستقل ارزش مبادله ای شده اند، تبدیل به وسیله عام پرداخت میگردند. دقیقاً وقتی که ثبات ارزش پول - که آقای سنیور از آن نام می برند - بحساب آورده میشود، یعنی در دوره هائی که فشار مقتضیات، پول را بعنوان وسیله عام پرداخت مستقر میکند، مردم به نوسانات ارزش پول واقف میشوند. عصر الیزابت در انگلستان یکی از این دورانها بود. در این دوره بدلیل تنزل آشکار ارزش فلزات قیمتی لرد Burleigh و Sir Thomas Smith قانونی از مجلس گذراندند تا دانشگاههای اکسفورد و کمبریج را وادار کنند که از بابت یک سوم اجاره زمینهایشان گندم و جو خشک تحویل دهند.

۱۰۸* بواگیلبر که میخواهد خود بورژوازی را از گزند مناسبات تولید بورژوائی حفظ کند ترجیح میدهد آن اشکالی از پول را در نظر بگیرد که پول در آن اشکال بعنوان یک پدیده صرفاً اسمی یا موقتی ظاهر میشود. او قبلاً وسیله گردش را از این دید می نگرست و حالا وسیله پرداخت را. بهر صورت وی قادر به مشاهده تحول ناگهانی شکل اسمی پول به یک حقیقت خارجی و اینکه حتی مقیاس صرفاً تصویری ارزش نیز در خفا حاوی پول نقد است، نمیشود. بواگیلبر میگوید، تجارت عمده فروشی - که در آن مبادله بعد از «ارزشیابی کالاها» بدون دخالت پول انجام میگیرد - نشان میدهد که پول چیزی بجز جنبه ای از خود کالاها نیست. «جزئیاتی در باره فرانسه» ص ۲۱.

۱۰۹ * Locke، «ملاحظات در زمینه پائین آوردن نرخ بهره»، ص ۱۷ و ۱۸.

۱۱۰ * «پول انباشته شده را به مقدار پولی که برای بگردش در آمدن حقیقی و تحقق امکانات داد و ستد، جدا شده و خود حوزه گردش را ترک میکند اضافه می کنیم.» (G.R. Carli)، یادداشت بر Verri مندرج در *Meditazioni Sulla Economia Politica*، ص ۱۹۲، جلد ۱۵، کاستودی، همانجا).

۱۱۱ * «مراوده بین ملل بر سراسر کره ارض تا آن حد گسترده میشود که تقریباً چنین میتوان گفت که دنیا شهریست که در آن بازاری دائمی از کلیه کالاها تشکیل شده است تا هر کس در موطن خود با استفاده از پول بتواند کلیه محصولات زمین، حیوانات و مصنوعات انسانی را کسب کرده از وجود آنها برخوردار گردد. چه اختراع حیرت انگیزی.» «پول»، ۱۶۸۳، ص ۴۰، اثر Montanari.

۱۱۲ * «یکی از مشخصات ویژه فلزات آنست که کلیه روابط تنها در آنهاست که بیک رابطه واحد، یعنی کمیت آنها تحویل میشود زیرا باقتضای طبیعتشان نه در ترکیب داخلی و نه در شکل و ساختمان ظاهریشان هیچ گونه تفاوت کیفی آنها را از یکدیگر متمایز نمیکند» (Galiani)، همان منبع، ص ۲۷ - ۱۲۶).

۱۱۳ * در سال ۷۶۰ جمعی از تهیدستان در رودخانه ای واقع در جنوب پراگ به بیرون کشیدن شن های مخلوط با ذرات طلا پرداخته سه نفر از آنان در یک روز موفق به استخراج نیم پوند طلا گردید؛ متعاقب آن هجوم به این «حفریات»، و تعداد کشاورزانی که باین محل کشیده شدند آنچنان عظیم شد که سال بعد به قحط و غلا دچار گردیدند. (رجوع کنید به *Abhandlung von dem Alterthum des böhmischen Bergwerks* اثر M.G. Körner، اشنی برگ، ۱۸۵۸، ص ۳۷).

۱۱۴ * اکتشافات انجام شده در استرالیا و سایر نقاط تا امروز تأثیری بر ارزش نسبی طلا و نقره نداشته است. اعتقاد Michel Chevalier دایر به رد این مطلب بهمان اندازه بی ارزش است که سوسیالیسم این سن سیمونیست سابق. مظنه های موجود در بازار لندن حاکی از آنست که از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۸ قیمت متوسط نقره برحسب طلا تقریباً ۳ درصد بیشتر از رقم مشابه در دوره بین ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰ میباشد؛ لیکن علت این ترقی تقاضای کشورهای آسیائی برای دریافت نقره بوده است. تغییر قیمت نقره بین سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵۸ از سالی به سال دیگر و از ماهی به ماه دیگر منحصراً مطابق با تقاضای مذکور بوده و بهیچ وجه منطبق با عرضه طلا از منابع تازه کشف شده نمیباشد. آنچه در زیر میآید صورت خلاصه ای از قیمت نقره برحسب طلای میباشد که در بازار لندن اعلام گردیده است.

قیمت یک اونس نقره

سال مارس ژوئیه نوامبر

۷	۱	۱	
_____ ۶۱ پینس	_____ ۶۰ پینس	_____ ۶۰ پینس	۱۸۵۲
۸	۴	۸	
۷	۱	۳	
# ۶۱_____	# ۶۱_____	# ۶۱_____	۱۸۵۳
۸	۲	۸	
۱	۳	۷	
# ۶۱_____	# ۶۱_____	# ۶۱_____	۱۸۵۴
۲	۴	۸	
۷	۱	۷	
# ۶۰_____	# ۶۱_____	# ۶۰_____	۱۸۵۵
۸	۳	۸	
۱	۱		
# ۶۲_____	# ۶۱_____	# ۶۰_____	۱۸۵۶
۸	۴		
۱	۵	۳	
# ۶۱_____	# ۶۱_____	# ۶۱_____	۱۸۵۷
۲	۸	۴	
		۵	
		# ۶۱_____	۱۸۵۸
		۸	

۱۱۵ * «طلا چیز زیبایی است. دارنده آن صاحب هر آن چیز است که دلش آرزو کند. طلا حتی میتواند روح را هم وارد بهشت گرداند.» (کلمبوس، در نامه ای از جامائیکا مورخ ۱۵۰۳).

۱۱۶ * ضمناً بایستی متذکر شد که هیوم به وقوع تدریجی تعدیل مزبور اذعان دارد هر چند قبول آن مغایر اصل وی میباشد. رجوع کنید به «مقالات و رسالاتی بر چند موضوع»، اثر دیوید هیوم، لندن، ۱۷۷۷، جلد اول ص ۳۰۰.

۱۱۷ * مقایسه شود با استوارت، همان منبع، جلد اول، ص ۴۰۰ - ۳۹۴.

۱۱۸ * دیوید هیوم، همان منبع، ص ۳۰۰، ۳۰۲ و ۳۰۳.

۱۱۹ * دیوید هیوم، همان منبع، ص ۳۰۳.

۱۲۰ * «چنین پیداست که قیمتها بآن اندازه که به مقدار مطلق کالاهائیکه میتوانند یا ممکن است به بازار راه پیدا کنند و پول در گردش بستگی دارند به مقدار مطلق کالاها و مقدار مطلق پولی که در یک کشور موجود است وابسته نمی باشند. حبس شدن سکه ها در صندوقها در نظر قیمتها در حکم نابودی آنهاست؛ اگر کالاها را در مخازن و

سیلوه‌ها احتکار کنیم تأثیر مشابهی را ملاحظه خواهیم نمود. از آنجا که در این موارد پول و کالاها هیچگاه با یکدیگر روبرو نمی‌شوند تأثیری بر یکدیگر نمیتوانند داشته باشند. .. و بالاخره تمامی (قیمتها) با مقدار تازه مسکوکات موجود در قلمرو کشور به تناسبی

عادلانه خواهد رسید.» دیوید هیوم، همان منبع، ص ۳۰۳، ۳۰۷ و ۳۰۸.

۱۲۱* رجوع کنید به «قانون و فرانکلین» در پیرامون ارزش اضافی ای که میگویند طلا و نقره در نتیجه عملشان بعنوان پول بدست می‌آورند. ایضا Forbonnais. ﴿یادداشت مندرج در نسخه مؤلف﴾.

۱۲۲* این کشف را در حقیقت در آثار مونتسکیو میتوان یافت. ﴿یادداشت در نسخه مؤلف﴾.

۱۲۳* استوارت، همان منبع، جلد اول، ص ۳۹۴ و صفحات بعد.

۱۲۴* جیمز استوارت همان منبع، جلد دوم، صفحات ۷۹ - ۳۷۷، ۳۸۰ و ۴۰۷ - ۳۹۷ اینجا و آنجا.

۱۲۵* «سکه های اضافی احتمالاً حبس شده یا مبدل به ظروف میگردند. ... اسکناس هم بمحض انجام نخستین مقصود خود که برآوردن تقاضای شخص قرض کننده آن باشد... به بدهکار آن بازگشته و به تحقق می رسد؛ .. بنابراین اگر مسکوکات یک کشور به بیشترین حد خود افزایش یا کاهش یابند، کالاها کماکان بر طبق اصول تقاضا و رقابت ترقی و تنزل خواهند نمود و این ترقی و تنزل همواره تابع تمایلات آن کسانستکه دارای مال و منال یا هرگونه معادلی میباشند که قابل تسلیم است و بهیچ وجه تابع مقدار سکه متصرفی آنان نمیباشد. ... چنانچه» (مقدار مسکوک یک کشور) «به پائین ترین حد کاهش خود برسد، بشرط آنکه در کشور، مالی حقیقی بهر ارزش صوری که میخواهد باشد یافت شود و بین صاحبان آن مال در مصرف آن مال رقابتی موجود باشد، قیمت های مورد معامله از طریق مبادله پایاپای، پول سمبولیک، دیون متقابل و هزار و یک وسیله اختراعی دیگر، بالا خواهد بود. ... آیا روشن نیست که اگر این کشور در ارتباط با کشورهای دیگر باشد بین قیمت مال التجاره های متعدد آن با قیمت مال التجاره های مشابه در جاهای دیگر بایستی نسبتی وجود داشته باشد و اینکه آیا افزایش یا کاهش ناگهانی مسکوکات - بفرض آنکه خود به تنهایی قادر به بالا و پائین بردن قیمتها باشد - در یک کشور بوسیله رقابت کشورهای خارجی مهار نخواهد شد؟» (همان منبع، جلد اول، ص ۰۱ - ۴۰۰) ﴿مسکوکات﴾ در گردش یک کشور بایستی کاملاً متناسب با مصنوعات باشد که ساکنان آن کشور تولید نموده و به بازار می آورند. ... بنابراین اگر مقدار مسکوک یک کشور کمتر از میزان محصولات عرضه شده برای فروش باشد... برای ایجاد معادلی از برای ﴿مابه التفاوت﴾ آندو چیزهائی نظیر پول سمبولیک اختراع خواهد شد. ولی اگر مقدار مسکوک بیشتر از مصنوعات باشد نه تنها باعث بالا رفتن قیمتها نشده بلکه بگردش هم در نخواهد آمد؛ در خراین احتکار خواهد شد. ... نسبت مقدار پول هر کشور به مقدار پول کشورهای دیگر هر چه باشد تنها آن مقدار در گردش باقی خواهد ماند که با مصرف ثروتمندان و کار و مصنوعات ساکنین تنگدست آن کشور

متناسب باشد» و این نسبت «بوسیله مقدار پول واقعاً موجود در کشور» تعیین نمیگردد (همان منبع، ص ۴۰۷). «کلیه ملل سعی میکنند آن مقدار از پول نقد خود را که برای گردش داخلی خود لازم ندارند در کشورهایی بکار بیندازند که نرخ بهره آن بیشتر از نرخ بهره خودشان است» (همان منبع، جلد دوم، ص ۵). «غنی ترین کشورها در اروپا شاید از لحاظ مسکوک در گردش فقیرترین آنها باشند» (همان منبع، جلد دوم، ص ۶). ﴿یادداشت در نسخه مؤلف﴾ رجوع کنید به جدل با استوارت در کتاب Arthur Young .

۱۲۶* استوارت، همان منبع، جلد دوم، ص ۳۷۰. Louis Blanc «پول جامعه» را که به معنی پول داخلی و ملی است به پول سوسیالیستی که هیچ معنایی ندارد تغییر میدهد. و باین مناسبت John Law را مبدل به یک سوسیالیست میکند. (رجوع کنید به جلد اول تاریخ انقلاب فرانسه خود وی.)

۱۲۷* Maclaren، همان منبع، ص ۴۳ و بعد آن. نویسنده ای آلمانی (Gustav Julius) که در سنین جوانی فوت کرد از روی احساسات میهن پرستانه بر آن شد که بعنوان یکی از صاحب نظران مکتب ریکاردو با Busch پیر به مخالفت برخیزد. Busch عالیمقام، انگلیسی سلیس استوارت را به لهجه آلمانی سفلی هامبورگ ترجمه کرده و متن اصلی را تا آنجا که دستش رسیده تحریف کرده است.

۱۲۸* این برخورد نادرست است. اسمیت در بعضی جاها به بیان صحیح قانون مربوطه مبادرت می ورزد. ﴿یادداشت در نسخه مؤلف﴾

۱۲۹* باین ترتیب در هیچ جای «ثروت ملل» به وجه تمایز بین «پول رایج» و «پول»، یعنی بین وسیله گردش و پول اشاره ای نمیگردد. مک لارن بی تقصیر تحت تأثیر نبوغ آشکار آدام اسمیتی که هیوم و استوارت را دقیقاً مورد مطالعه قرار داده بود گمراه شده چنین اظهار میدارد: «تئوری وابستگی قیمتها به میزان پول رایج هنوز توجه کسی را بخود جلب نکرده است و دکتر اسمیت هم نظیر آقای لاک» (نظرات لاک متغیر است) «پول فلزی را چیزی جز یک کالا نمیدانند.» مک لارن، همان منبع، ص ۴۴.

۱۳۰* دیوید ریکاردو، «گرانی قیمت شمش، دلیلی بر کاهش ارزش اسکناس»، چاپ چهارم، لندن، ۱۸۱۱ (چاپ اول در ۱۸۰۹ انتشار یافت). همچنین؛ «پاسخی به ملاحظات علمی آقای بوزانکه در پیرامون گزارش کمیته شمش»، لندن، ۱۸۱۱.

۱۳۱* دیوید ریکاردو، «در پیرامون اصول اقتصاد سیاسی و اخذ مالیات»، ص ۷۷. «همان قاعده کلی ایکه ارزش محصول خام و کالاهای صنعتی را تنظیم میکند در مورد فلزات نیز جاریست، ارزش آنها تابع... مقدار کل کار لازم برای بدست آوردن فلز و آوردن آن به بازار میباشد.»

۱۳۲* همان منبع، ص ۷۷، ۱۸۰ و ۱۸۱.

۱۳۳* ریکاردو، همان منبع، ص ۴۲۱. «مقدار پولی که میتوان در یک کشور مورد استفاده قرار داد تابع ارزش آنست: چنانچه برای گردش کالاها، تنها طلا مورد استفاده

قرار گیرد، یک مقدار لازم است، و اگر برای همان منظور از نقره استفاده شود یک پانزدهم آنچه ضروریست کافی میباشد.» ریکاردو همچنین در «پیشنهاداتی در زمینه پول رایجی مقتصدانه و مطمئن»، لندن، ۱۸۱۶، ص ۸ چنین می نویسد: «مقدار فلزی که اسکناس جانشین آن میشود - در صورتیکه اسکناس بعضاً یا تماماً مورد استفاده باشد - لزوماً تابع سه چیز است: اولاً ارزش آن؛ - ثانیاً مقدار یا ارزش پرداختهائی که قرار است صورت گیرند؛ - و ثالثاً درجه اقتصادی که در انجام آن پرداختها اعمال میگردد.»

۱۳۴ * ریکاردو، «اصول اقتصاد سیاسی»، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

۱۳۵ * دیوید ریکاردو، «پاسخ به ملاحظات عملی آقای بوزانکه» ص ۴۹. «ترقی یا تنزل قیمت کالاها به تناسب افزایش یا کاهش پول را من بعنوان حقیقتی غیرقابل انکار فرض می کنم.»

۱۳۶ * ریکاردو، «گرانی قیمت شمش». «پول در تمام کشورها ارزشی یکسان خواهد داشت». (ص ۴). ریکاردو در «اصول اقتصاد سیاسی» به تشریح کیفیات این قضیه میپردازد. ولی نه آنطوری که شایسته اهمیت آنست.

۱۳۷ * همان منبع، ص ۴ - ۳.

۱۳۸ * همان منبع، ص ۴.

۱۳۹ * ریکاردو، همان منبع، ص ۱۱ و ۱۲.

۱۴۰ * «صدر سکه بعلت ارزانی آن است و معلول موازنه منفی پرداختها نبوده بلکه علت آنست» (همان منبع، ص ۱۴).

۱۴۱ * همان منبع، ص ۱۷.

۱۴۲ * ریکاردو، همان منبع، ص ۷۴ و ۷۵. «انگلستان در اثر خشکسالی حالت کشوری را پیدا خواهد نمود که از داشتن بخشی از کالاهای خود محروم مانده است و بنابراین بایستی مقدار واسطه گردش آن کاسته شود. پول رایجی که در گذشته معادل پرداختهای کشور بود اکنون اضافه آمده و نسبت... به تولید کاهش یافته کشور نسبتاً ارزان میگردد؛ بنابراین صدور این مقدار اضافی، ارزش پول رایج کشور را به ارزش پول رایج کشورهای دیگر باز خواهد گرداند». سردرگمی او در تشخیص پول از کالاها و پول از مسکوکات در عبارت زیر بشکل کاملاً مضحکی تظاهر میکند. «اگر بتوانیم چنین فرض نمائیم که انگلستان در اثر خشکسالی محتاج به وارد کردن مقدار زیادی غله بشود و کشور دیگری پیدا شود که دارای مقدار بسیار زیادی از آن قلم جنس باشد ولی تمایلی به کسب هیچ کالائی نداشته باشد، بدون تردید چنین نتیجه خواهد شد که چنین کشوری مبادرت به صدور غله در ازای کالاهای «دیگر» نخواهد کرد؛ و یقیناً هم مبادرت به صدور غله در ازای پول نخواهد نمود زیرا پول کالائستکه هیچ کشوری بآن بطور مطلق نیاز نداشته بلکه بطور نسبی طالب آنست» (همانجا، ص ۷۵). پوشکین در یکی از اشعار حماسی خود چنین نقل میکند که پدر قهرمان وی قادر به درک پول بودن کالاها نمیباشد. ولی اینکه روسها از مدتها پیش پول بودن کالاها را درک کرده اند نه فقط از واردات غله به انگلستان از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ پیداست بلکه سراسر تاریخ تجارت

آنها نیز شهادت بر این مدعا میدهد.

۱۴۳* مقایسه شود با «تاریخ قیمت‌ها» اثر Thomas Tooke و «سرمایه، پول رایج و بانکداری» اثر James Wilson. (کتاب دومی تجدید چاپی است از سلسله مقالات منتشره در «اکنومیست» لندن طی سالهای ۱۸۴۴، ۱۸۴۵ و ۱۸۴۷).

۱۴۴* James Deacon Hume، «نامه هائی در زمینه قوانین غلات»، لندن، ۱۸۳۴، ص ۳۱ - ۲۹.

۱۴۵* Thomas Tooke، «تاریخ قیمت‌ها»، لندن، ۱۸۴۸، ص ۱۱۰.

۱۴۶* مقایسه شود با «ملاحظات...» قبل الذکر، اثر W. Blake.

۱۴۷* جیمز میل، «عناصر اقتصاد سیاسی».

۱۴۸* جیمز میل، همان منبع، پاریس ۱۸۲۳، ص ۳۶ - ۱۲۸ اینجا و آنجا.

﴿عناصر اقتصاد سیاسی﴾، لندن، ۱۸۲۱، ص ۱۰۱ - ۹۵ اینجا و آنجا.﴾

۱۴۹* چند ماه قبل از شروع بحران تجاری همه گیر ۱۸۵۷ یکی از کمیته های مجلس عوام مبادرت به بررسی عملکرد قوانین بانکی ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ نمود. لرد اورستون، پدر تئوریک این قوانین در ضمن اقامه ادله خود به ادای لافه و گزافه زیر پرداخت: «با تبعیت دقیق و بموقع از اصول قانون ۱۸۴۴ همه چیز بسهولت و با نظم و ترتیب به پیش می‌رود؛ نظام پولی مطمئن و استوار، رفاه کشور تضمین و اعتماد عمومی به تدابیر قانون ۱۸۴۴ روز بروز افزایش می یابد؛ چنانچه کمیته مزبور خواهان مشاهده مظاهر عملی بیشتری از صحت اصولی باشد که قانون مزبور بر آن استوار است یا طالب نتایج ثمربخشی باشد که این قانون تضمین کرده است، پاسخ صادقانه و قانع کننده ما به کمیته مزبور آنست که به اطراف خود نگاه کنید؛ به وضع فعلی تجارت کشور، به رضایت خاطر مردم، به ثروت و رفاهی که تمام طبقات جامعه را فرا گرفته است؛ و بعد از انجام اینکار از کمیته مزبور میتوان بحق درخواست نمود که در زمینه دخالت در ادامه اجرای قانونی که تحت لوای آن اینهمه نتایج بدست آمده است تصمیم گیری بنماید. «اورستون در ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۷ باین ترتیب داد سخن داد و در ۱۲ نوامبر همان سال قانون معجزه آسای ۱۸۴۴ بدست کابینه وقت به مسئولیت خود آن معلق گردید.

۱۵۰* عدم آگاهی کامل توک از کار استوارت در اثر وی «تاریخ قیمت‌ها از ۱۸۳۹ تا

۱۸۴۷» که در آن به جمع‌بندی تاریخ تئوریهای پول میپردازد هویداست.

۱۵۱* اثر اصلی توک - گذشته از «تاریخ قیمت‌ها» که بهمکاری Newmarch در شش جلد انتشار یافت - همانا «تفحصی در اصل پول رایج، تصحیح پول رایج بوسیله قیمت‌ها...» چاپ دوم، لندن، ۱۸۴۴ میباشد. ما قبلاً از کتاب ویلسون نام برده ایم. آنچه باقی میماند یادآوری کتاب جان فولرتن است بنام «درباره تنظیم پولهای رایج»، چاپ دوم، لندن، ۱۸۴۵.

۱۵۲* «ما بایستی... میان طلا بعنوان مال التجاره، یعنی بعنوان سرمایه، و طلا بعنوان پول رایج... تفاوت قائل شویم» (توماس توک، «تفحصی در اصل پول رایج»، ص ۱).

«طلا و نقره... بمجرد ورود میتوانند تقریباً هر آن مقدار که لازمست را به تحقق

برسانند... طلا و نقره به سبب آنکه در همه جا بعنوان پول مورد استفاده قرار میگیرند دارای مزیتی فراوان بر انواع مال التجاره های دیگر میباشند... پرداخت بدهی ها، اعم از خارجی یا داخلی معمولاً نه برحسب چای، قهوه، شکر یا نیل بلکه برحسب مسکوک صورت میگیرد و بنابراین ارسال وجه المثل چه برحسب سکه و چه برحسب شمش که در ضرابخانه یا بازار سریعاً قابل تبدیل به سکه است به کشور دریافت کننده بایستی همواره مطمئن ترین، فوری ترین و دقیق ترین وسیله انجام این هدف باشد بدون تحمل خطر عدم تکافوی تقاضا یا نوسانات قیمت» (جان فولرتن، همان منبع، ص ۱۳۲ و ۱۳۳). «هر جنس دیگر» (گذشته از طلا و نقره) «ممکن است از لحاظ مقدار یا نوع خارج از حدود تقاضای معمول کشوری باشد که وجه المثل بدان ارسال میگردد» (توک، «تفحصی...»، ص ۱۰).

یادداشتها

(۱۲) نقل قول مارکس از «رساله مالیاتها و اعانات» است که در ۱۶۶۷ در لندن بدون ذکر نام مؤلف انتشار یافت.

(۱۳) The Spectator _ مجله ادبی ایکه از ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۴ در لندن بزبان انگلیسی منتشر میشد.

(۱۴) ریکاردو در «درباره حمایت تا کشاورزی»، لندن، ۱۸۲۲، ص ۲۱ به «متوازی الاضلاع آقای اوئن» اشاره میکند.

(P) _ اوئن در طرحهای تخیلی خود از اصلاحات اجتماعی میخواست ثابت کند که طرح اماکن مسکونی بشکل متوازی الاضلاع یا مربع از لحاظ صرفه جوئی و مسکن، مناسب ترین شکل ممکنه میباشد.

(۱۵) «تئوری مبادل» عنوان فصل چهارم کتاب «عناصر اقتصاد سیاسی» اثر H. D. Macleod میباشد.

(۱۶) یعنی قبل از قانون اتحادیه ۱۷۰۷ ایکه باعث ازبین رفتن پارلمان اسکاتلند و از میان برداشتن کلیه مرزهای اقتصادی ای گردید که انگلستان را از اسکاتلند جدا میکرد.

(۱۷) Leges barbarorum (قوانین بربرها) اسناد مربوط به قوانین متداول یا عرفی قبایل ژرمنی که از قرن پنجم تا نهم گردآوری شده بود.

(۱۸) «انجمن کل اعتبار منقول» _ شرکت سهامی فرانسوی عظیمی بود که در ۱۸۵۲ توسط برادران پرر تأسیس یافت. هدف اصلی از تشکیل آن همانا ایفای نقش واسطه در عملیات اعتباری و پیشبرد امر تأسیس شرکتهای صنعتی با مسئولیت محدود بود. قسمت اعظم درآمد شرکت از عملیات سفته بازی اوراق بهادار تأمین میشد. این شرکت در ۱۸۶۷ ورشکسته شده و در ۱۸۷۱ منحل گردید. پیشرفت این نوع جدید از بنگاههای مالی در ۱۸۵۰ مظهر این دوره از تسلط ارتجاع است که با سفته بازی بی حدوحدصر اوراق بهادار مشخص میگردد.

(۱۹) پیتراشله میل قهرمان داستان Peter Sehlemihl s Geschichte Wundersame اثر Chamisso است که سایه خود را در ازای یک کیسه پول سحرآمیز میفروشد.

(۲۰) اشاره مارکس به جنگهای استقلال طلبانه ایست که توسط مستعمرات اسپانیا در آمریکا طی سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۶ صورت گرفت. طی این دوره اکثر کشورهای آمریکای لاتین خود را از قید تسلط اسپانیا رها کردند.

(۲۱) گفته شایلاک در «تاجر ونیزی» اثر شکسپیر، پرده چهارم صحنه اول.

(۲۲) منظور عهدنامه کیاختا است که در ۲۱ اکتبر ۱۷۲۷ میان روسیه و چین منعقد شد. در نتیجه این عهدنامه، داد و ستد پایاپای میان این دو کشور گسترش فراوان یافت. (۲۳) جنگ باصطلاح دوم تریاک توسط انگلستان و فرانسه بر علیه چین صورت گرفت. این جنگ منتهی به شکست چین و انعقاد قرارداد اسارت بار تیان شان گردید.

(۲۴) نقل از کتاب «تاریخ تسخیر مکزیک...» نوشته William Prescott Hickling، جلد اول، لندن ۱۸۵۰، ص ۱۲۴.

(۲۵) اشاره به گرایش ارتجاعی تاریخ و حقوق که در اواخر قرن هجدهم در آلمان پدیدار شد.

(۲۶) John Law، متخصص امور مالی و اقتصاددان سعی نمود توهم پوچ خود را دایر بر اینکه دولت میتواند از طریق انتشار اسکناس بدون پشتوانه ثروت کشور را افزایش دهد، به مرحله اجرا بگذارد. او در سال ۱۷۱۶ در فرانسه بانکی تأسیس نمود که در اواخر ۱۷۱۸ مبدل به بانک ملی گردید. بانک مزبور مبادرت به انتشار مقادیر نامحدود اسکناس نمود و مقارن با آن سکه های طلا و نقره را از گردش خارج نمود. بدنبال این اقدام توفان بیسابقه سفته بازی اوراق بهادار برخاست تا آنکه در ۱۷۲۰ بانک مزبور همراه با سیستم Law به ورشکستگی انجامید.

(۲۷) این «پیشگفتار»، پیش نویس ناتمامی است که بعد از مرگ مارکس در لابلای نوشتجات وی پیدا شد. این «پیشگفتار» اولین بار در ۱۹۰۳ در مجله Die Neue Zeit به چاپ رسید. این «پیشگفتار» در اولین مجموعه دستنویس هائی آمده است که تحت عنوان der Kritik der politischen Okonomie (Rohentwurf) Grudrisse، در مسکو به تاریخ ۱۹۳۹ (تجدید چاپ در انگلستان در ۱۹۵۳) انتشار یافت. (۲۸) نگاه شود به «اصول اقتصاد سیاسی» نوشته جان استوارت میل، جلد اول، لندن، ۱۸۴۸، کتاب اول، «تولید».

(۲۹) ه. استورچ، «ملاحظات بر ماهیت درآمد ملی»، پاریس ۱۸۲۴.

(۳۰) «داس فولک» _ هفته نامه آلمانی منتشره در لندن از ۷ مه تا ۲۰ اوت ۱۸۵۹. مارکس، انگلس، فرای لیگرات، و. وولف، هایزه با این هفته نامه همکاری میکردند.

(۳۱) هلند که از ۱۴۷۷ تا ۱۵۵۵ بخشی از امپراطوری مقدس رم بود، بهنگام تجزیه این امپراطوری در اکتبر ۱۵۵۵ به اسپانیا تعلق یافت. این کشور بعدها خود را از قید

حاکمیت اسپانیا را کرده خود جمهوری مستقلی را تشکیل داد.

در نتیجه منتزع شدن هلند، آلمان از دسترسی مستقیم به راههای اصلی دریائی محروم مانده متکی به تجارت حمل و نقل هلندیها شد. این امر مانعی شد بر سر راه رشد اقتصادی آن کشور.

(۳۲) اتحادیه گمرکی تحت سیادت پروسی ها در ۱۸۳۴ تشکیل یافت. این اتحادیه دربرگیرنده اکثر ایالاتی از آلمان بود که در محدوده اطیش قرار نداشتند.

اتحادیه مزبور از طریق لغو موانع گمرکی بین این ایالات مبادرت به ایجاد بازار مشترک آلمان نمود.

(۳۳) Cameralistics مخلوطی از علوم اداری، مالی و اقتصاد که در قرون وسطی و

ادوار بعدی در دانشگاههای متعدد اروپائی تدریس میشد.

(۳۴) بخش سوم بررسی مزبور انتشار نیافت و نسخه دستنویس آن هرگز پیدا نشد.

زیرنویس ها

151. Random 152. Means of Purchase 153. Metamorphosed 154. Extrinsic 155. Concurrent 156. Rotation 157. Concatenation 158. Static 159. Aggregate 160. Contraction 161. Imprint 162. Nominalisation 163. Non olet 164. Magin nominis umbra 165. Pseudo 166. Legal gold 167. Counterfeiting 168. Custodi 169. Cotton 170. Counters 171. Sublimated 172. Subsidiary 173. Counters 174. Tokens of Value 175. Peter Schlemihl 176. Stamped 177. Money orders 178. Nomenclature 179. Par 180. Bogus 181. Corporeal 182. Expantion 183. Compressed 184. Contration 185. Notional 186. Facet 187. Epitome 188. Compendium 189. Quintessence 190. Hoarding 191. Tangible 192. Congeal 193. Reserve Funds 194. Suspended coin 195. Over plus 196. Excess 197. Amorphous 198. Imperishable 199. Peedge 200. Liquid 201. Ossify 202. Non - means of circulation 203. Hoarder 204. Patrem Familias vendacem nonemacem esse 205. Industry 206. Auarice 207. Cortes 208. Valladolid 209. Rhene 210. Levant 211. Hannaults 212. Pro hic et nunc 213. Tension 214. Caput mortuum 215. Auri sacra fames 216. Petrification 217. Chimaera 218. Treaty of Paris 219. Reserve Funds 220. Offset 221. Nebulous 222. Chimerical 223. Summun bonam 224. Doctor Martin Luther 225. Aes rude 226. Neutral 227. Sine qua non 228. Perpetuum mobile 229. Aqua regia 230. Peter Martyr 231. Jacob Grimm 232. Strabo 233. Spectator 234. J. B. Say 235. Prince dela science 236. Johann christoph Gottsched 237. Schönaich 238. Pietro Aretino 239. Terror principum 240. Lux mundi

241. Palacontology 242. Continental bills 243. Thread neele 244. Whigs 245. Bullion committee 246. Bullionists 247. Forced currency 248. Depreciated 249. Appreciated 250. Lord overstone and co. 251. Continental system 252. Blockade Decrees 253. Heligoland 254. Hampstead 255. Singlarly Apposite 256. Causal 257. Jones Loyd 258. torrens 259. Clay 260. Arbuthnot 261. Wilson 262. Fullarton

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۱/۰۱/۳۰

نقد اقتصاد سیاسی

کارل مارکس

صفحه	(ادامه، قسمت آخر)	فهرست
۲		ضمائم
۲		کارل مارکس: پیشگفتار
۲		تولید، مصرف، توزیع، مبادله (گردش)
۲		۱. تولید
۶		۲. مناسبات عام تولید یا توزیع، مبادله و مصرف
۸		الف. «تولید و مصرف»
۱۲		ب. «تولید و توزیع»
۱۵		پ. «و بالاخره مبادله و گردش»
۱۶		۳. روش اقتصاد سیاسی
۲۴		۴. تولید
		وسایل تولید و شرایط تولید
		شرایط تولید و ارتباطات
		اشکال سیاسی و اشکال شناخت
		در رابطه با شرایط تولید و ارتباطات
		روابط حقوقی. روابط خانوادگی
۲۶		فردریش انگلس:
		کارل مارکس، «در باره نقد اقتصاد سیاسی»
		بخش یک، فرانتس دانکر / برلن، ۱۸۵۹
		بررسی
۳۴		توضیحات
۳۴		یادداشتها
۳۷		زیرنویس ها

ضمائم

کارل مارکس

پیشگفتار (۲۷)

تولید، مصرف، توزیع، مبادله (گردش)

۱. تولید

در ابتدا مسئله مورد بحث ما تولید مادی است.

بدیهی است که مبداء حرکت ما در این بررسی، افراد تولید کننده جامعه و لذا تولید اجتماعاً تعیین شده افراد میباشد. شکارچی یا ماهیگیر منفرد و جدا از اجتماعی که بعنوان مبداء مورد استفاده آدام اسمیت و ریکاردو قرار میگیرد زائیده تخیلات مبتذل رومانهای روبنسن کروزوئه وار قرن هجدهم میباشد که علیرغم ادعاهای مورخان اجتماعی بهیچ وجه یک عکس العمل نسبت به قیودات بیش از حد و بازگشت به زندگی ایکه آنها بغلط طبیعی میپنداشتند نمیباشد. قرارداد اجتماعی 263 روسو که با استفاده از یک قرارداد، رابطه و ارتباطی بین موضوعات ماهیتاً مستقل از یکدیگر برقرار میکند نیز مبتنی بر این نوع طبیعت گرائی میباشد. اقدام به برقراری اینگونه روابط چیزی نیست بجز توهمات زیباپرستانه روبنسن پردازان ریز و درشت. این توهمات برعکس، علائم ظهور «جامعه بورژوائی» ایست که در قرن شانزدهم پا گرفته و در قرن هجدهم قدمهای بلندی بسوی بلوغ برمیدارد. فرد در این جامعه «تخیلی» عاری از رقابت آزاد بنظر بریده از پیوندهای طبیعی و عوامل دیگری است که وی را به مجموعه محدود بخصوصی از انسانهای متعلق به دورانهای تاریخی گذشته متصل مینمود. پیشوایان قرن هجدهم که آدام اسمیت و ریکاردو هنوز در پیشاپیششان قامت افراشته بودند این فرد قرن هجدهمی - قرنی که از یک طرف حاصل انحلال جامعه فئودالی و از طرف دیگر تکامل نیروهای مولده از آغاز قرن شانزدهم بود - را به صورت ایده آلی تصویر میکردند که وجودش به گذشته تعلق مییافت. آنان این فرد را بصورت یک حاصل تاریخی ندیده بلکه بعنوان نقطه آغاز تاریخ میانگاشتند، این فرد را نه بمشابه چیزی که در جریان تاریخ تکامل مییابد بلکه بمنزله چیزی که بدست طبیعت بثبوت میرسد می پنداشتند زیرا این فرد در نظرشان با طبیعت و تصور آنان از طبیعت انسان جور درمیآمد. این تصویر ایده آلی تا به امروز وجه مشخصه هر دوره نوی بوده است. استوارت که از بعضی جهات مخالف نظرات قرن هجدهمی است و در مقام یک اشرافی در ملاحظات خود از نقطه نظر تاریخی حرکت میکرد از یک چنین تصور ساده لوحانه ای احتراز جست.

در مسیر تاریخ هر چه بیشتر بعقب برگردیم، شاهد وابستگی و تعلق بیشتر فرد و به مقتضای آن فرد تولید کننده به یک مجموعه بزرگتر خواهیم بود. در ابتدا فرد بطرزی بسیار طبیعی، جزئی از خانواده و قبیله ایست که از تکامل همان خانواده پدید میآید؛

بعدها جزء یک جماعت، یکی از اشکال مختلف جماعتی میشود که در اثر کشمکش و ادغام قبایل پدیدار میشود. تنها از بدو قرن هجدهم بود که در جامعه بورژوازی، فرد با اشکال مختلف بافت اجتماعی صرفاً بعنوان وسائلی برای رسیدن به هدفهای شخصی در قالب ضرورتی بیرونی روبرو میشود. لیکن عصری که چنین نظرگاهی را بوجود میآورد – یعنی تصور فرد جدا از اجتماع را – بدون شک عصر تکامل یافته ترین (تابحال) مناسبات اجتماعی (عام از دید این نظرگاه) میباشد. انسان در دقیق ترین مفهوم لغوی آن حیوانیست اجتماعی^{۱۵۳}*: وی نه تنها حیوانی اجتماعی است بلکه حیوانی است که تنها در اجتماع میتواند فردیت پیدا کند. تولید به دست یک فرد جدا افتاده از اجتماع – مورد نادری که در یک صورت میتواند اتفاق بیفتد و آن موقعی است که شخص متمدنی که از قبل تحت نفوذ نیروهای اجتماعی پویائی قرار داشته است بطور تصادفی سر از بیابان درآورد – همانقدر خلاف عقل است که تکامل کلام بدون زندگی و مکالمه افراد با یکدیگر. توقف بیشتر بر سر این مطلب ضرورتی ندارد. چنانچه این پرت و پلاگوئی که در آثار نویسندگان قرن هجدهم بکرات بچشم میخورد یکبار دیگر توسط باستیا، کاری، پرودون و دیگران در اقتصاد سیاسی جدید بطرز بارزی عنوان نشده بود اصلاً نیازی به ذکر آن نبود. البته به مذاق کسی مثل پرودون بیان اصل یک رابطه اقتصادی ایکه از تکامل تاریخی آن بی خبر است، به روالی تاریخی – فلسفی و با استفاده از اساطیر بسیار خوش میآید؛ بطوریکه ادعا میکند فکر حاضر و آماده ای به مغز آدم یا پرومته رسید که از آنروز به بعد مورد استفاده قرار گرفت و قس علیهذا. هیچ چیز کسالت بارتر از افسانه بافی در باره مکان مشترک²⁶⁴ نیست.

باین ترتیب هرگاه ما صحبت از تولید می کنیم منظور نظرممان همواره تولید در مرحله معینی از رشد اجتماعی و تولید توسط افراد یک جامعه میباشد. بنابراین ممکن است چنین بنظر آید که برای بحث درباره تولید بایستی مراحل مختلف موجود در روند تاریخی رشد را ترسیم نمائیم یا از همان ابتدا اعلام کنیم که قصد ما بررسی یک دوره تاریخی خاص، نظیر تولید بورژوازی جدید است که در حقیقت مطلب مورد بحث ما هم همان است. علی ایحال کلیه دوره های تولیدی دارای برخی مشخصات مشترک میباشند، یعنی دارای برخی مقولات مشترک اند. تولید بطور عام یکنوع تجرید است ولی تجریدی معقول البته تا آنجا که عملاً وجوه مشترک را تأکید و تعریف نموده و لذا از تکرار آنها جلوگیری بعمل میآورد. با اینحال این مفهوم عام یا وجه مشترکی که توسط مقایسه نمایان گردیده است خود، ﴿پدیده﴾ مرکب چندگانه ایست که مقولات متباعدی²⁶⁵ تشکیل یافته است. برخی عناصر ﴿آن﴾ در تمام دورانها به چشم میخورد. برخی دیگر در چند دوره مشترک است. جدیدترین دوره و قدیمی ترین دوره دارای برخی مقولات مشترک خواهند بود. تولید بدون آنها قابل تصور نیست ولی با وجود آنکه تکامل یافته ترین زبانها دارای قوانین و مقولات مشترکی با بدوی ترین زبانها میباشند با اینحال همین فاصله گرفتن آنها از این مشخصات عام و مشترک است که رشد آنها را تضمین میکند. برای آنکه تفاوتهای اساسی موجود – علیرغم وحدت ناشی از یکی بودن فاعل،

یعنی انسان و مفعول، یعنی طبیعت - نادیده گرفته نشود لازم میآید آن تعاریفی که در مورد تولید بطور اعم بکار برده میشوند از یکدیگر تمیز داده شوند. هیچکدام از اقتصاددانان جدیدی که جاودانگی و انسجام مناسبات اجتماعی موجود را ثابت میکنند این تعاریف را از یکدیگر تمیز نداده اند. من باب مثال هیچ تولیدی بدون ابزار تولید میسر نیست حتی اگر این ابزار دست خالی باشد، «تولید» بدون کار از قبل انباشته شده میسر نیست حتی اگر این کار فقط مهارتی باشد که در اثر عمل مکرر یک انسان اولیه بدست آمده باشد. سرمایه علاوه بر چیزهای دیگر ابزار تولید و کار از قبل مادیت یافته نیز میباشد. در نتیجه سرمایه عبارت از رابطه ای جهانشمول و ازلی است که طبیعت به انسان عطا کرده است، بشرط آنکه انسان کلیه آن عوامل خاصی را که «وسیله تولید» یا «کار انباشته شده» را تبدیل به سرمایه می کند از میان بردارد. باین ترتیب سراسر تاریخ مناسبات تولیدی - مثل آنچه در نوشته های کاری بچشم میخورد - بصورت تحریف حقایقی درمیآید که حکومت ها بطرز موزیانه از این رابطه جهانشمول و ازلی بعمل میآورند.

همانطور که تولید بطور اعم وجود خارجی ندارد همانطور هم تولید عام موجود نیست. تولید همواره یا شاخه بخصوصی از تولید است - نظیر کشاورزی، دامداری، صنعت - یا کل تولید. اقتصاد سیاسی بهیچ روی تکنولوژی نمیباشد. رابطه مقولات عام تولید در یک مرحله اجتماعی معین با اشکال بخصوص تولید را در جایی دیگر (بعداً) مورد بررسی قرار خواهیم داد.

و بالاخره تولید نه تنها تولید بخصوص است بلکه همواره یک مجموعه اجتماعی معین، یک مضمون اجتماعی ایستکه در کل وسیعتر یا محدودتری از حوزه های تولیدی بکار می افتد. رابطه نمایش نظری تولید با روند واقعی «آن» نیز در اینجا مطرح نیست. تولید بطور اعم. شاخه های بخصوص تولید. کل تولید.

مرسومست که آثار اقتصادی را با بخشی عمومی آغاز نمایند - و درست همین بخش است که تحت عنوان «تولید» آورده میشود، برای مثال رجوع کنید به جان استوارت میل (۲۸) - که به شرایط عمومی تمام تولید میپردازد. این بخش عمومی حاوی نکات زیر است یا مدعی است که نکات زیر را در بر دارد:

۱- شرایطی که بدون وجود آنها تولید میسر نیست. این بدان معناست که عوامل اساسی لازم برای هرگونه تولید الزامیست. ولی این مطلب همانطور که خواهیم دید عملاً به معدودی تعاریف ساده برخورد گشت که با بسط بیشترشان به همانگونه های بی ارزشی منتهی خواهد شد.

۲- شرایطی که بدرجات متفاوت باعث بالا رفتن تولید میشوند، نظیر حالت رونق یا رکود جامعه بطرزی که آدم اسمیت مطرح میکند. برای ارائه این شرایط - که در اثر اسمیت حکم یک نگاه اجمالی 266 را پیدا میکند - برای ارائه اهمیت علمی آن بایستی درجه بارآوری 267 دوره های مختلف رشد تک تک ملت ها را مورد بررسی قرار داد؛ انجام یک چنین بررسی بیرون از چهارچوب موضوع مربوطه قرار میگیرد، معهذا ذکر

جنبه هائی که در رابطه با توسعه رقابت، انباشت و غیره قرار دارند ضروری است. پاسخ در شکل عامش به همان بیان عامی برمیگردد که میگوید یک ملت صنعت پیشه زمانی به بالاترین درجه بارآوری دست می یابد که بطور کلی در اوج توسعه تاریخی خود قرار داشته باشد. (در حقیقت یک ملت تا موقعی که نه منفعت بلکه عمل تحصیل منفعت هدف اصلی آن باقی بماند در اوج توسعه صنعتی خود میباشد. از این جهت یانکی ها بر انگلیسی ها تفوق دارند.) یا آنکه مثلاً بعضی نژادها، صورتبندیها، شرایط جوی، اوضاع طبیعی، نظیر موقعیت دریائی، حاصلخیزی خاک و نظائر آن بیشتر از عوامل دیگر در امر تولید دخیل میباشد. این مطلب باز هم به همان بیان همانگویی واری برمیگردد که مدعی است تولید ثروت در جائی که عناصر ذهنی و عینی آن فراهم باشد آسانتر رشد میکند.

البته اینها حقیقتاً مسائلی نیستند که در بخش عمومی «آثار اقتصادی» مورد نظر اقتصاددانان باشد. آنچه در مد نظر آنان قرار دارد - بعنوان مثال رجوع کنید به میل - آنست که تولید بعنوان چیزی متمایز از توزیع و امثالهم را بایستی بصورتی مطرح نمائیم که گوئی قوانین طبیعی ازلی ای بر آن حاکم است که مستقل از تاریخ میباشد و در عین حال با مناسبات بورژوائی بصورت قوانین طبیعی انکارناپذیر جامعه رفتار میشود، قوانینی که در هیئت تجرید 268 درآمده اند. اینست قصد کم و بیش آگاهانه سراسر این شیوه برخورد. معهذاً تا آنجا که به توزیع مربوط میشود چنین اظهار میشود که بشر در واقع به اندازه معینی از آزادی انتخاب رضا داده است. قطع نظر از تفکیک نابخردانه تولید از توزیع و عدم توجه ارتباط حقیقی آنها با یکدیگر از همان آغاز کار هیچگونه شکی در این مطلب نبایستی داشت که عدم تشابه شیوه توزیع در مراحل مختلف یک جامعه هر چه باشد بهر صورت بایستی - همانطور که در مورد تولید ضرورت دارد - بر روی جنبه های مشترک آن تأکید بعمل آورد و بهمین ترتیب نیز بایستی مغشوش نمودن و محو کلیه اختلافات تاریخی قوانینی که میان تمام ابناء بشر مشترک است امکان پذیر باشد. برای مثال برده، سرف و کارگر اجرتی همگی آن مقدار خوراک دریافت میکنند که بقای آنانرا بعنوان برده، سرف یا کارگر اجرتی تضمین نماید. فاتحی که از راه دریافت خراج اموراتش را میگذراند یا مأموری که از قبل مالیات زندگی میکند یا موجری که عایدش از دریافت اجاره تأمین میشود یا کاهنی که از دریافت صدقه روزیش فراهم میآید یا روحانی ای که از عشریه 269 دریافتی گذران میکند همه و همه بخشی از محصولی اجتماعی را دریافت می نمایند که بوسیله قوانینی جدا از قوانین تعیین کننده سهم برده و امثالهم تعیین میشود. دو عامل اصلی ای که تمام اقتصاددانان در این قسمت ملحوظ میدارند عبارتند از: ۱- مالکیت و ۲- حفاظت از آن توسط هیئت قضائی، پلیس و غیره. فقط یک پاسخ کوتاه کافی است:

در مورد اول: تولید همواره عبارتست از قبض 270 طبیعت توسط یک فرد در درون و با کمک یک سازمان اجتماعی معین. در این مفهوم همانگویی خواهد بود اگر بگوئیم که مالکیت (قبض) شرط تولید است. پریدن از این «مالکیت» به شکل مشخصی از

مالکیت، نظیر مالکیت خصوصی (شکل متضادی که مستلزم شرط عدم مالکیت 271 میباشد) کاربست بسیار عیب. تاریخ نشان داده است که برعکس، شکل اصلی و اولیه مالکیت همان مالکیت اشتراکی است (نظیر آنچه در میان هندیها، اسلاوها، سلت ها و غیره وجود داشته است) و مالکیت اشتراکی در قالب مالکیت جماعتی برای مدتی مدید نقش مهمی را ایفاء مینماید. مسئله اینکه ثروت تحت کدام شکل از مالکیت رشد سریعتری دارد در اینجا مورد بحث ما نیست. بهر صورت همانگویی خواهد بود اگر بگوئیم آنجا که از هیچگونه مالکیت خبری نیست از تولید هم سراغی نمیتوان گرفت و لذا هیچ اجتماعی هم نمیتواند وجود داشته باشد. استفاده ای که متضمن هیچ استفاده ای نباشد تضادی لغوی است.

در مورد دوم: حفاظت از آنچه بدست آمده و غیره. چنانچه مضمون واقعی این مطالب پیش پا افتاده 272 را بشکافیم متوجه خواهیم شد که حاوی معنایی بیشتر از آنند که مولفینشان از آن درک میکنند، بدان معنا که هر شیوه تولیدی مصدر مناسبات قانونی و اشکال سیاسی و... خاص خود میباشد. این نشانه خامی و عدم درک همه جانبه ماست اگر عوامل از لحاظ ارگانیک مرتبط را در رابطه تصادفی با یکدیگر یعنی در یک ارتباط انعکاسی 273 ساده قرار بدهیم آنچه اقتصاددانان بورژوائی در نظر دارند اینست که تولید همراه با پلیس امروز، نرم تر به پیش برده میشود تا مثلاً تحت قانون چماق. آنان فراموش میکنند که قانون چماق هم بهرحال قانون است، و قانون قدرتمندان - بشکلی دیگر - هنوز هم حتی در بطن «حکومت مشروطه» آنها به بقای خود ادامه میدهند.

در عین آنکه شرایط اجتماعی متناسب با مرحله بخصوصی از تولید هنوز سیر تکاملی خود را طی میکند و یا مدتی است که رو به اضمحلال نهاده است، طبیعی است که در روند تولید اختلالاتی صورت گیرد. هر چند این اختلالات شدت و ضعف داشته و دامنه نفوذشان متفاوت است.

خلاصه اینکه مقولاتی وجود دارند که در تمام مراحل تولید مشترک بوده و بر مبنایی استدلالی بعنوان مقولات عام تثبیت میگردند؛ بهر صورت اصطلاح شرایط عام هرگونه تولید چیزی نیست بجز مفهومی انتزاعی که مبین هیچ یک از مراحل تاریخی حقیقی تولید نمیباشد.

۲- مناسبات عام تولید با توزیع، مبادله و مصرف

قبل از شروع تحلیل بیشتر از تولید لازم است مباحث متعددی که اقتصاددانان بهمراه آن مطرح می کنند مورد توجه قرار گیرند.

مفهوم بسیار بدیهی آنها بدین قرار است: - اعضای جامعه در روند تولید، محصولات طبیعی را مطابق با نیازهای بشری بکار می برند (تولید می کنند، شکل میدهند)؛ توزیع، تعیین کننده سهمی است که از این محصولات نصیب فرد میشود؛ مبادله وسیله

ای بدست فرد میدهد که با استفاده از آن بتواند بخشی از محصولاتی که در نتیجه توزیع نصیب وی شده است را به محصولات بخصوص مورد نیازش تبدیل نماید؛ و بالاخره محصولات در اثر مصرف، به اشیاء مصرفی مبدل میگردند، یعنی بوسیله افراد بکار برده میشوند. وظیفه تولید بوجود آوردن اجناس مورد احتیاج است؛ توزیع، آن اجناس را مطابق قوانین تخصیص میدهد؛ مبادله به نوبه خود مبادرت به توزیع اجناسی میکند که قبلاً منطبق با نیازهای فرد تخصیص یافته اند؛ نهایتاً محصول در «مرحله» مصرف، این حرکت اجتماعی را ترک گفته مبدل به شیئی بیواسطه ای شده در خدمت نیازی فردی قرار میگیرد که استفاده از آن نیاز مربوطه را مرتفع میسازد. باین ترتیب تولید بصورت مبداء حرکت، مصرف بعنوان هدف، توزیع و مبادله بعنوان واسطه نمودار میگردند. توزیع و مبادله دارای شکلی دوگانه اند زیرا مطابق تعریف، توزیع بوسیله جامعه و مبادله بوسیله افراد صورت واقیعت بخود میگیرد. اشخاص در تولید جنبه عینی پیدا نموده و اشیاء در مصرف# جنبه ذهنی کسب میکنند؛ در توزیع، این جامعه است که بتوسط مقررات عام حاکم بر خود واسطه بین تولید و مصرف قرار میگیرد؛ این وساطت در مبادله در نتیجه تصمیمات اتفاقی افراد صورت میگیرد.

توزیع، نسبت (مقدار) محصولاتی را تعیین میکند که به فرد تعلق میگیرد، مبادله محصولاتی را تعیین میکند که فرد مطابق آنچه توزیع بعنوان سهم وی مقرر کرده است خود را صاحب آن میدانند.

باین ترتیب تولید، توزیع، مبادله و مصرف تشکیل یک قیاس منطقی²⁷⁴ مناسبی را میدهند؛ تولید معرف عام، توزیع و مبادله معرف خاص و مصرف معرف مورد واحدی است که تمامی آنها را در بر میگیرد. با وجود آنکه اینها بطور متوالی پشت سرهم قرار میگیرند ولیکن توالی آنها بسیار تصنعی است. تولید تابع قوانین عام طبیعت است؛ توزیع تابع عوامل اجتماعی تصادفی بوده و لذا قادر است بر تولید تأثیر کم و بیش سودمندی داشته باشد؛ مبادله که حرکت اجتماعی مشخصی است بین ایندو واقع میشود؛ و مصرف بمثابة عملی اختتامی که نه تنها بعنوان هدف نهائی بلکه بعنوان مقصود غائی تلقی گردیده خارج از حوزه اقتصاد قرار میگیرد مگر آنکه بر مبداء حرکت «این دور تسلسلی» اثری بگذارد که باعث شروع مجدد کل روند گردد.

مدعیانی که اقتصاددانان را متهم به تفکیک نابخردانه عناصر مرتبط بیکدیگر مینمایند چه به مبانی اقتصاد سیاسی معتقد باشند چه نباشند تفاوتی در اصل قضیه نمیکند زیرا اینان نیز بهر حال یا از همان پایگاه فکری، بحث خود را عنوان میکنند یا از پایگاهی نازلتر. هیچ چیز قابل نکوهش تر از آن نیست که اقتصاددانان، تولید را بعنوان نفس هدف قلمداد نمایند و اهمیت توزیع را بیای اهمیت تولید برسانند. این گونه برداشت اقتصاددانان مبتنی بر این فکر است که توزیع، حوزه ای جداگانه و مستقل از تولید بوده و در کنار آن قرار میگیرد. از آن گذشته آنها عوامل مختلف را بعنوان یک کل واحد در نظر نمیگیرند؛ مثل آنکه گوئی تفکیک تولید از توزیع بجای آنکه از واقیعت برخاسته به متون کتب راه یافته باشد از متون کتب برخاسته خود را به واقیعت

زندگی تحمیل کرده است، و گوئی مسئله آشتی دیالکتیکی مفاهیم است نه حل شرایط واقعی موجود.

الف. ﴿تولید و مصرف﴾

تولید در عین حال مصرف نیز میباشد، مصرفی که بدو شکل درمیآید - مصرف ذهنی و مصرف عینی. اولاً فردی که در حین تولید قابلیت های خود را پرورش میدهد در عین حال آن قابلیت ها را به مصرف هم میرساند. یعنی آنها را در جریان عمل تولید، مصرف میکند همانطور که در جریان تولید مثل طبیعی قوه حیاتی به مصرف میرسد. دوماً تولید عبارت از مصرف وسایل تولیدیست که تا ذره آخر مورد استفاده قرار گرفته و بعضاً (نظیر سوخت) به اجزاء ساده تری تقسیم میشود. این مطلب مشمول مصرف مواد خام نیز میگردد که جذب شده و هیچگاه به شکل و کیفیت اولیه خود باز نمی گردد. باین ترتیب خود عمل تولید نیز در تمام مراحل خود، عملی است مصرفی. اقتصاددانان نیز باین حقیقت اذعان دارند. آنها مصرف مولد²⁷⁵ را هم تولیدی میخوانند که در عین حال با مصرف یکسان است و هم مصرفی که مستقیماً با تولید همزمان. یکسانی تولید با مصرف به حکم اسپینوزا برمیگردد که: تعیین کردن همانا نفی کردن است.²⁷⁶

لیکن این تعریف مصرف مولد تنها باین خاطر عنوان میگردد که مصرف یکسان با تولید را از مصرف بمعنای اخص - که در مقابل بعنوان آنتی تز از بین برنده تولید قلمداد میشود - تفکیک نماید. لذا اجازه بدهید به بررسی مصرف بمعنای اخص بپردازیم. همانطور که تولید گیاه در طبیعت متضمن مصرف قوای حیاتی و مواد شیمیائی است همانطور هم مصرف بطور همزمان همان تولید است. لازم به توضیح نیست که بدن انسان را خود انسان میسازد، مثلاً از طریق تغذیه که یکی از اشکال مصرف است. همین مطلب در مورد هر نوع مصرف دیگری که بنحوی از انحاء به تولید جنبه ای از انسان کمک میرساند نیز صادق میباشد. لذا این ﴿تولید﴾ تولیدی است مصرفی. با این وجود اقتصاد سیاسی مدعی است این نوع تولیدی که با مصرف یکسان است نمود ثانوی ایست که از نابودی محصول اول ناشی میشود. در نوع اول تولید، تولید کنندگان جنبه شیئی، و در نوع دوم تولید، اشیاء تولید شده بوسیله تولید کننده جنبه شخصی پیدا میکند لذا این تولید مصرفی - اگر چه معرف وحدت مستقیم تولید با مصرف است - ولی اساساً شکل متفاوتی از تولید به معنای اخص میباشد، وحدت بی واسطه فوق، که در آن تولید همزمان با مصرف و مصرف همزمان با تولید است تأثیری بر دوگانگی همزمان آنها ندارد.

باین ترتیب تولید در عین حال همان مصرف و مصرف در عین حال همان تولید است. هر کدام بطور همزمان نقطه مقابل خود میباشد، با اینحال در همان موقع یک حرکت واسطه بین آندو صورت میگیرد. تولید منتهی به مصرفی میشود که مصالحش را فراهم میآورد؛ مصرف بدون تولید عاری از هدف میباشد. در ضمن، مصرف از طریق فراهم

آوردن مقصودی برای محصولات تولید شده ای که برای برآوردن آن مقصود تولید شده اند، منتهی به تولید می‌گردد. محصول تنها در مصرف است که به اختتام نهائی خود نائل می‌آید. راه آهنی که هیچکس از طریق آن سفر نمیکند و از اینرو مورد هیچ استفاده ای قرار نمیگیرد و بهیچ مصرفی نمیرسد بنحوی بالقوه راه آهن است نه بالفعل. بدون تولید، مصرف وجود ندارد همینطور هم بدون مصرف، تولید موجودیت پیدا نمیکند زیرا در آنصورت تولید بی فایده میبود. مصرف بدو دلیل مولد تولید است.

۱- زیرا محصول فقط از طریق مصرف مبدل به محصول حقیقی می‌گردد. مثلاً لباس تنها وقتی حقیقتاً لباس میشود که پوشیده شود، خانه ای که کسی در آن سکونت ندارد در حقیقت خانه نیست؛ عبارت دیگر یک محصول تنها در مصرف است که بعنوان شکل متمایز یک شیئی طبیعی ساده، بصورت یک محصول تظاهر مینماید و تبدیل به یک محصول میشود. این فقط مصرف است که با از بین بردن محصول، آخرین صیقل را بآن میدهد، زیرا محصول نه باین خاطر محصول است که فعالیتی مادیت یافته است بلکه باین دلیل محصول است که شیئی موضوع فعالیت است.

۲- زیرا مصرف، ایجاد نیاز برای تولید جدید میکند و از اینرو برای تولید دلیل وجودی و ذاتاً عملی عرضه میدارد. مصرف انگیزه تولید میشود و از برای تولید، هدف بوجود می‌آورد. اگر قبول کنیم که تولید واقع در دنیای خارج به مصرف هدف می بخشد به همان اندازه هم این مطلب قابل قبول می‌گردد که مصرف، هدف تولید را بعنوان یک مفهوم، یک تصویر درونی، یک نیاز، یک انگیزه و یک مقصود به ثبوت می رساند. مصرف هدف تولید را به شکلی مطرح میکند که هنوز ذهنی است. هیچ تولیدی بدون یک احتیاج نیست لیکن مصرف، احتیاج را دوباره خلق میکند.

نکات مشابه در مورد تولید عبارتند از:

۱- تولید مواد و مصالح، یعنی شیئی مورد مصرف را فراهم می‌آورد. مصرف بدون هدف، مصرف نبوده و از اینجهت تولید، خالق و بوجود آورنده مصرف است.

۲- تولید نه تنها شیئی مورد مصرف را فراهم می‌آورد بلکه به مصرف خصلت، صیقل و شکل متمایزی می بخشد. همانطور که مصرف به محصول صیقل نهائی را بعنوان یک محصول میدهد تولید هم به مصرف صیقلی نهائی می دهد. از یک جهت شیئی مزبور صرفاً یک شیئی عام نبوده بلکه شیئی بخصوصی است که بایستی بطریقی بخصوص بمصرف برسد، به طریقی که توسط تولید تعیین می‌گردد. گرسنگی همان گرسنگی است؛ ولی گرسنگی ای که با گوشت پخته و استفاده از کارد و چنگال برطرف میشود با گرسنگی ای که با بلعیدن گوشت خام و استفاده از چنگ و دندان فرو می نشیند تفاوت دارد. باین ترتیب تولید نه فقط مبادرت به تولید شیئی مورد مصرف میکند بلکه شیوه مصرف را هم بوجود می‌آورد، و آنهم نه فقط بطریقی عینی بلکه بطریقی ذهنی. بنابراین تولید بوجود آورنده مصرف کننده است.

۳- تولید نه تنها مواد و مصالح برآوردن یک احتیاج را فراهم میکند بلکه نیاز برای خود آن مواد و مصالح را نیز بوجود می‌آورد. زمانیکه مصرف از حالت خامی بدوی

اولیه و بیواسطه خود بیرون میآید - و باقی مانده آن در آن حالت باین علت است که تولید هنوز در حالت نیم بند بدوی ای بسر میبرد - خود خواسته ایست که بوسیله شیئی ﴿مصرفی﴾ بوجود آمده است. احتیاج به یک شیئی با مشاهده حسی 277 آن شیئی بوجود میآید. یک شیئی هنری 278 جمعیتی را میآفریند که دارای ذوق هنری بوده از زیبایی لذت میبرد، این مطلب در مورد هر محصول دیگر نیز صادق است. باین مناسبت تولید نه تنها مفعول برای فاعل میسازد بلکه فاعل هم برای مفعول تولید میکند.

ازاینرو تولید، مصرف را بوجود میآورد: ۱- از طریق فراهم آوردن مواد و مصالح مورد مصرف؛ ۲- بوسیله تعیین شیوه مصرف؛ ۳- با بوجود آوردن حس احتیاج در مصرف کننده برای اشیائی که برای اولین بار بصورت محصولات عرضه میکند. بنابراین تولید، شیئی مورد مصرف، شیوه مصرف و میل به مصرف را بوجود میآورد. مصرف هم بطرزی مشابه با مفروض قرار دادن تولید کننده بعنوان یک نیاز مشخص، در تولید کننده تمایل 279 مربوطه را بوجود میآورد.

تشابه مصرف و تولید دارای سه جنبه میباشد:

۱- تشابه مستقیم: تولید مصرف است و مصرف تولید. تولید مصرفی و مصرف مولد. اقتصاددانان هر دو را مصرف مولد میخوانند با اینحال بین آنها تفاوتی قائلند. در نوشته های آنها اولی بعنوان تجدید تولید قلمداد میگردد و دومی بعنوان مصرف مولد. کلیه بررسیهای مربوط به اولی در اطراف کار مولد و کار غیر مولد بوده بررسیهای مربوط به دومی در زمینه مصرف مولد و غیر مولد است.

۲- هر یک در عین آنکه بر دیگری تأثیر میگذارد وسیله آنهم قرار میگیرد؛ اینرا وابستگی متقابل آنها میخوانند؛ آنها باین ترتیب در رابطه متقابلی قرار گرفته لازم و ملزوم یکدیگر میشوند ولی با این تفصیل بیرون از یکدیگر و مجزا از هم میباشند. تولید مواد و مصالحی را فراهم میآورد که هدف خارجی مصرف است و مصرف فراهم آورنده نیاز است، یعنی هدف داخلی یا منظور نظر تولید. هیچ مصرفی بدون تولید نیست و هیچ تولیدی هم بدون مصرف. این حکم به اشکال مختلف در اقتصاد سیاسی ظاهر میگردد.

۳- تولید نه فقط در عین حال مصرف است و مصرف در عین حال تولید و نه اینکه تولید فقط وسیله مصرف باشد و مصرف مقصود از تولید - یعنی هر یک فراهم آورنده موضوع دیگری است بنحویکه تولید عین خارجی مصرف و مصرف عین مفهومی تولید میباشد - بعبارت دیگر هر یک از آنها نه تنها بطور همزمان عبارت از دیگری است و نه فقط هر یک علت دیگریست، بلکه هر یک از آنها از طریق ادامه خود خالق دیگری بوده خودش را بصورت دیگری خلق میکند. تنها مصرف است که روند تولید را خاتمه میدهد زیرا مصرف، محصول را بعنوان یک محصول با مصرف نمودن شکل مشخص مستقل آن، تکمیل میکند. علاوه بر آن مصرف بواسطه نیاز به تکرار خود موجب تکمیل قابلیت هائی میگردد که طی اولین روند تولید تکامل مییابند و این قابلیتها را به

«انواع و اقسام» مهارت‌ها مبدل میگردانند. بنابراین مصرف عملی است اختتامی که نه فقط محصول را مبدل به محصول میکند بلکه تولیدکننده را هم مبدل به تولیدکننده مینماید. از طرف دیگر تولید بواسطه ایجاد شیوه معینی از مصرف، مبادرت به ایجاد مصرف میکند و با فراهم آوردن انگیزه مصرف، قابلیت مصرف کردن را بصورت یک نیاز درمیآورد. آخرین نوع تشابهی که در بند ۳ فوق منظور گردیده است را اقتصاددانان بهنگام بحث در زمینه رابطه عرضه با تقاضا، اشیاء با احتیاجات، احتیاجاتی که بوسیله جامعه بوجود میآید با احتیاجات طبیعی، به صور مختلف تعبیر کرده اند.

بعد از اینهمه شرح و تفسیر، برای شخص معتقد به هگل هیچ چیز ساده تر از قبول این فرض نیست که تولید با مصرف یکسانست. نه فقط سخن پردازان²⁸⁰ سوسیالیست بلکه اقتصاددانان قلمفرسائی²⁸¹ نظیر سه نیز همین فرض را باین ترتیب کرده اند که میگویند اگر ما یک ملت - یا بشریت در معنای مجردش - را در نظر بگیریم باین نتیجه خواهیم رسید که تولید آن ملت چیزی بجز مصرف آن ملت نیست. استورچ^(۲۹) نشان داده است که این قضیه عنوان شده از طرف سه نادرست است زیرا یک ملت تمام محصولات خود را به مصرف نمی رساند بلکه بایستی قسمتی از آنرا بحساب وسائل تولید، سرمایه ثابت و امثالهم منظور نماید. علاوه بر آن در نظر گرفتن جامعه بعنوان یک فاعل واحد درست نمیباشد. زیرا چنین برخوردی بدور از واقعیت است. در رابطه با یک فاعل واحد، تولید و مصرف به صورت نمودهائی از یک عمل واحد به نظر خواهند آمد. در اینجا فقط بر روی اساسی ترین وجه تشابه فوق تأکید شده است باین عبارت که اگر تولید و مصرف را بعنوان فعالیتهای یک فاعل یا افراد واحد در نظر بگیریم در هر حال به شکل نمودههای روندی نمایان خواهند شد که مبداء حرکت واقعی آن تولید است که به این مناسبت تولید بعنوان عامل تعیین کننده قلمداد خواهد گردید. مصرف بعنوان یک ضرورت و یک نیاز، خود یکی از جنبه های ذاتی فعالیت مولد است؛ بهر صورت مصرف بعنوان یک نیاز عبارت از نقطه ایست که عمل تحقق و بدنبال آن نیز مرحله قطعی آغاز میگردد، عملی که سراسر روند مزبور در آن خلاصه میشود. فردی مبادرت به تولید یک شیئی می نماید و با مصرف آن مجدداً به نقطه مبداء باز میگردد؛ ولیکن او بعنوان فردی مولد باز میگردد فردی که خودش را تجدید تولید مینماید. باین ترتیب مصرف مرحله ای از تولید است.

اما در جامعه رابطه تولیدکننده با محصول تکمیل شده رابطه ای غیر ذاتی²⁸² است و بازگشت محصول به فاعل «تولیدکننده» تابع روابط وی با افراد دیگر است. محصول آنآ به قبض وی در نمی آید. علاوه بر آن چنانچه وی در درون جامعه مبادرت به تولید نماید هدف وی بکار بردن آنی محصول نیست. توزیعی که بر مبنای قوانین اجتماعی، سهم فرد را از عالم محصولات تعیین میکند بین تولیدکننده و محصولات، یعنی تولید و مصرف مداخله میکند.

باین ترتیب آیا توزیع، بخش مستقلی است که بیرون از تولید و در کنار آن قرار

میگیرد؟

ب. ﴿تولید و توزیع﴾

هنگامیکه آثار اقتصادی را از نظر میگذرانیم این نکته فوراً توجهمان را جلب میکند که هر چیز دوبار ذکر شده است، مثلاً بهره مالکانه، دستمزد، بهره و سود تحت عنوان توزیع آورده میشوند و هم بعنوان عوامل تولید تحت عناوین تولید، زمین، کار و سرمایه قرار میگیرند. از همان ابتدای کار روشن است که سرمایه دوبار منظور گردیده است، یکبار بعنوان عامل تولید و یکبار دیگر بعنوان منبع درآمد؛ یعنی بعنوان شکل تعیین کننده و معین توزیع. باین واسطه بهره و سود هم بهمین ترتیب در ﴿مبحث﴾ تولید وارد میشوند. زیرا سرمایه در قالب بهره و سود است که افزایش پیدا کرده رشد میکند و ازاینرو بهره و سود مراحل از تولید آن میباشند. بهره و سود بعنوان اشکالی از توزیع مستلزم وجود سرمایه بعنوان یک عامل تولیدی میباشد. علاوه بر آن بهره و سود شیوه های تجدید تولید سرمایه نیز میباشند.

دستمزد، معرف کار اجرتی نیز میباشد که در بخش دیگری مورد بررسی قرار میگیرد؛ وظیفه بخصوصی که کار بعنوان عامل تولید در یک مورد انجام میدهد در موردی دیگر بعنوان وظیفه توزیع ظاهر میشود. چنانچه کار، دارای شکل متمایز کار اجرتی نمیبود سهم آن در محصول به صورت دستمزد ظاهر نمیگشت همچنانکه در برده داری ظاهر نمیشود. و بالاخره بهره مالکانه - چنانچه پیشرفته ترین شکل توزیعی را اختیار کنیم که به توسط آن مالکیت زمین، سهمی در محصول به خود اختصاص میدهد - مستلزم وجود املاک وسیع (بطور مشخص کشاورزی به مقیاس وسیع) بعنوان یک عامل تولید است نه زمین بطور اعم؛ بهمین ترتیب دستمزد نیز مستلزم وجود کار بطور اعم نیست. لذا روابط و شیوه های توزیع چیزی به جز جنبه های معکوس عوامل تولید نمیباشند. فردی که شرکتش در تولید، شکل کار اجرتی بخود میگیرد سهمی در محصول - حاصل تولید - بشکل دستمزد پیدا میکند. ساخت توزیع تماماً بوسیله ساخت تولید تعیین میگردد. خود توزیع نه فقط در رابطه با محتوی آن - زیرا فقط حاصل تولید قابل توزیع میباشد - بلکه در رابطه با شکل آن نیز حاصل تولید است زیرا شیوه بخصوص شرکت انسانها در تولید تعیین کننده شکل خاص توزیع میباشد، شکلی که آنها بدان شکل در توزیع سهم میگردند. بطور کلی صحبت از زمین در بخش مربوط به تولید و اجاره در بخش مربوط به توزیع و غیره کاریست عبث.

باین مناسبت اقتصاددانانی نظیر ریکاردو که متهم به تأکید خاص بر امر تولید شده اند، توزیع را بعنوان موضوع مختص اقتصاد سیاسی قلمداد نموده اند زیرا آنان بطور غریزی اشکال توزیع را به مثابه دقیق ترین بیانی میگیرند که عوامل تولید در یک جامعه معین بدان اشکال درمیآیند.

توزیع در نزد یک فرد واحد طبیعتاً به صورت قانونی اجتماعی جلوه میکند که تعیین کننده جایگاه آن فرد در چهارچوب تولیدی است که وی در آن چهارچوب مبادرت به تولید مینماید؛ باین ترتیب توزیع مقدم بر تولید است. فردی که فاقد سرمایه یا مالکیت زمین میباشد در نتیجه توزیع اجتماعی از بدو تولد متکی به کار اجرتی است. ولی این

اتکا خود حاصل وجود سرمایه و مالکیت زمین بعنوان عوامل مستقل تولید میباشد. زمانیکه کل جامعه را در نظر بگیریم ملاحظه خواهیم نمود که باز جنبه دیگری از توزیع وجود دارد که بنظر مقدم بر تولید آمده و تعیین کننده آن میباشد، گوئی عاملی است که مقدم بر اقتصاد است. ملتی فاتح میتواند سرزمین تسخیر شده را بین فاتحین تقسیم نماید و باین طریق شیوه مشخصی از تولید و شکل مشخصی از مالکیت زمین را بزور برقرار نماید و از اینرو «نحوه» تولید را تعیین نماید. یا ساکنین کشور مغلوب را به بردگی کشیده باین ترتیب مبنای تولید را بر بیگاری بنا نهد. یا ملتی ممکن است طی یک انقلاب، املاک بزرگ را به قطعاتی تقسیم نماید و لذا در نتیجه توزیع جدید خصلت تولید را تغییر دهد. یا ممکن است قوانین مالکیت زمین را در دست خانواده های بخصوصی دوام بخشد یا کار را امتیازی موروثی قرار داده و از این رو نظام کاستی 283 برقرار نماید. از کلیه این موارد که نظایرشان در تاریخ رویداده است چنین برمیآید که توزیع به وسیله تولید تنظیم و تعیین نشده بلکه برعکس، این تولید است که بوسیله توزیع تنظیم و تعیین میگردد.

توزیع مطابق با سطحی ترین تغییرات عبارتست از توزیع محصولات؛ توزیع باستاند این تعبیر، از تولید فاصله بیشتری گرفته ظاهراً از آن مستقل میگردد. ولی توزیع قبل از آنکه توزیع محصولات باشد ۱- توزیع وسایل تولید و ۲- (که جنبه دیگری از همان وضع است) توزیع اعضای جامعه در انواع مختلف تولید (گروه بندی افراد تحت مناسبات تولیدی معینی) میباشد. چنان پیداست که توزیع محصولات صرفاً حاصل توزیعی است که شامل روند تولید بوده و تعیین کننده ساخت آن میباشد. بدیعی است که بررسی تولید جدا از این توزیع که جزء متشکله آنست عمل انتزاعی بیموردیست؛ حال آنکه برعکس، توزیع محصولات، خود بخود بوسیله آن توزیعی تعیین میشود که در ابتدا عامل تولید است. ریکاردو، اقتصاددان چیره دست تولید، که هدفش درک ساخت اجتماعی مشخص تولید جدید بود بهمین دلیل اعلام میدارد که موضوع مورد بحث اقتصاد سیاسی معاصر توزیع است و نه تولید. این مطلب موید بی رنگ شدن حنای آن اقتصاددانانی است که تولید را به منزله حقیقتی ازلی قلمداد نموده تاریخ را محدود به قلمرو توزیع میدانند.

واضح است که مسئله رابطه موجود بین آن شکل از توزیع که تعیین کننده تولید است با خود تولید به مبحث تولید تعلق دارد. اگر حداقل در این مورد بایستی چنین گفته شود که از آنجائیکه تولید لزوماً از توزیع خاصی از وسایل تولید آغاز میگردد بنابراین توزیع بهمین اندازه مقدم بر و لازمه تولید میباشد، پس پاسخ آن بشرح زیر خواهد بود. تولید حقیقتاً دارای شرایط و لوازمی میباشد که تشکیل دهنده عوامل متشکله آن میباشد. این عوامل در ابتدا ممکن است چنین بنظر آیند که بطور طبیعی تکامل یافته اند. علی ایحال این عوامل در جریان تولید از صورت عوامل بطور طبیعی تکامل یافته به عوامل تاریخی تحول می یابند و با وجود آنکه ممکن است بعنوان پیش شرطهای طبیعی یک دوره نمودار شوند با اینحال حاصل تاریخی دوره دیگری میباشد. آنها بطور

مستمر بوسیله خود روند تولید دستخوش تغییر میشوند. بعنوان مثال استفاده از ماشین آلات منجر به تغییراتی در توزیع هم وسائل تولید و هم محصول گردید. مالکیت زمینهای بزرگ جدید نه تنها بواسطه داد و ستد جدید و صنعت جدید بلکه بواسطه استفاده از صنعت جدید در کشاورزی بوجود آمد.

مسائل فوق الذکر را میتوان در نهایت باین صورت تجزیه نمود: شرایط تاریخی عام چه نقشی در تولید ایفا می نمایند و رابطه تولید با کل رشد تاریخی چیست؟ روشن است که این مسئله در تحلیل و بحث تولید مطرح میگردد.

به سئوالاتی که فوقاً بطرزی اجمالی مطرح گردیدند میتوان خیلی کوتاه پاسخ داد. از برای فتوحات سه حالت زیر متصور است. ملت فاتح ممکن است شیوه تولید خود را بر ملت مغلوب تحمیل نماید (بعنوان مثال کاری که انگلیسی ها در طی این قرن در ایرلند و تا حدی در هند کردند)؛ یا ممکن است از مداخله در شیوه تولید سابق خودداری کرده به دریافت خراج قناعت ورزد (مثل ترک ها و رومیان)؛ یا ممکن است فعل انفعالاتی بین آندو صورت گیرد که باعث تکوین نظام جدیدی بمشابه ترکیبی از آندو گردد (این امر بعضاً در فتوحات ژرمن ها صورت گرفت). بهر صورت این شیوه تولید است - خواه شیوه تولید ملت غالب باشد خواه شیوه تولید ملت مغلوب و خواه نظام نوی که از ادغام آندو پدید آمده - که شیوه توزیع اتخاذ شده نوین را تعیین میکند. اگر چه شیوه نو توزیع بصورت پیش شرط دوره جدیدی از تولید نمودار میشود ولیکن بنویه خود حاصل تولید میباشد، حاصلی که صرفاً از طریق تکامل تاریخی تولید بطور اعم حادث نشده بلکه بوسیله شکل تاریخی خاصی از تولید روی میدهد.

مثلاً مغولهایی که در روسیه ویرانی بار آوردند به مقتضای شیوه تولیدشان یعنی حشم داری عمل میکردند که برای آن، وجود نواحی غیرمسکونی وسیع ضرورتی اساسی داشت. بربرهای ژرمنی که شیوه تولید متعارفشان کشاورزی به کمک سرف ها بود و بطور پراکنده در روستاها زندگی میکردند به سهولت هر چه تمامتر ایالات روم را با احتیاجات خود وفق دادند زیرا تمرکز مالکیت زمین در آنجا قبلاً مناسبات کشاورزی قدیمتر را از میان برده بود.

از دیر باز عقیده بر آن بوده است که مردم در برخی اعصار از طریق نهب و غارت روزگار میگذرانند. ولی برای آنکه بتوان دست به غارت زد بایستی چیزی برای غارت وجود داشته باشد و این مطلب بطور ضمنی موید وجود تولید است. علاوه بر آن نحوه غارت خود بستگی به نحوه تولید دارد، مثلاً ملتی که به دلالتی سهام میپردازد را نمیتوان آنطوری غارت نمود که یک ملت رومه دار را.

وسائل تولید را با به بردگی کشیدن مستقیم میتوان غارت نمود. ولی در این حالت لازم میآید که ساخت تولید در کشوری که بردگان بآنجا کشانده میشوند کار برده وار را بپذیرد یا آنکه بایستی (نظیر آمریکای جنوبی و امثالهم) شیوه تولید مناسب با کار برده وار بوجود آید.

از طریق وضع قوانین میتوان مالکیت وسائل تولیدی بخصوصی نظیر زمین را در

بعضی خانواده ها برای همیشه برقرار نمود. این قوانین فقط در صورتی اهمیت اقتصادی کسب میکنند که مالکیت زمینهای بزرگ با شیوه تولید اجتماعی سازگار باشد نظیر آنچه در انگلستان وجود دارد. کشاورزی در فرانسه در مقیاس کوچک صورت میگیرد لذا املاک بزرگ به مقتضای کشاورزی در مقیاس کوچک بدست انقلاب تقسیم و توزیع گردید. ولی آیا میتوان مثلاً بضرر قانون به تقسیم نمودن زمین به قطعات کوچک دوام بخشید؟ مالکیت زمین علیرغم این قوانین دوباره به حالت متمرکز خواهد گرائید. تأثیر اعمال قانون بر حفظ شرایط موجود توزیع و اثراتی که از این راه بر تولید باقی میگذارند را بایستی بطور جداگانه مورد بررسی قرار داد.

پ. و بالاخره مبادله و گردش

گردش چیزی نیست بجز مرحله بخصوصی از مبادله یا مرحله بخصوصی از مبادله در کلیت آن.

از آنجا که مبادله عملاً مرحله واسطی است بین تولید و توزیع که به توسط تولید و مصرف تعیین میشود؛ علاوه بر آن از آنجا که مصرف خود وجهی از تولید است لذا تولید، مبادله را نیز بعنوان یکی از وجوه خود شامل میگردد.

اولاً پرواضح است که مبادله فعالیتها و مهارتهائی که در خود تولید صورت میگیرد جزء بلاواسطه و اساسی تولید میباشد. دوماً همین مطلب در مورد مبادله محصولات نیز صادق است، البته تا جایی که این مبادله وسیله ای برای ساختن محصول تکمیل شده ای باشد که بمنظور مصرف بیواسطه ساخته میشود. از این جهت عمل مبادله در مفهوم تولید گنجانده شده است. سوماً هر آنچه که بعنوان مبادله بین خریدار و فروشنده نسبت به سازمان مبادله و بعنوان یک فعالیت مولد شناخته شده است تماماً توسط تولید تعیین میگردد. مبادله بصورت موجودیتی مستقل در کنار تولید قرار میگیرد و تنها در مرحله آخر، یعنی زمانی که محصول برای مصرف بیواسطه مبادله میگردد است که از تولید جدا میگردد. ولی ۱- هیچ مبادله ای بدون تقسیم کار میسر نیست اعم از اینکه این تقسیم کار بطور طبیعی تکامل یافته یا حاصل یک روند تاریخی باشد، ۲- مبادله خصوصی مستلزم تولید خصوصی است؛ ۳- شدت مبادله، دامنه و ماهیت آن بوسیله رشد و ساخت 284 تولید تعیین میگردد:

نظیر مبادله بین شهر و روستا، مبادله در روستا، مبادله در شهر و غیره. کلیه جنبه های مبادله تا این حد یا مستقیماً مشمول تولید میشوند یا آنکه بوسیله تولید تعیین میگردند.

نتیجه ای که از این مطلب گرفته میشود این نیست که تولید، توزیع، مبادله و مصرف یکسانند بلکه آنست که اینها حلقه های مرتبطی از یک کل و جنبه های مختلفی از یک کل واحد میباشد. تولید هم در رابطه با جنبه های متضاد تولید و هم در رابطه با مراحل دیگر، مرحله ای تعیین کننده میباشد. روند مزبور همواره با تولید، از نو شروع میشود. در اینکه مبادله و مصرف عواملی تعیین کننده نمیشاند شکی

نمی‌توان داشت؛ همین مطلب در مورد توزیع به مفهوم توزیع محصولات نیز صادق است. از طرف دیگر توزیع عوامل تولید، خود نمودی 285 از تولید می‌باشد. باین ترتیب شیوه مشخصی از تولید تعیین کننده شیوه خاصی از مصرف، توزیع، مبادله و مناسبات خاصی از این نمودهای مختلف با یکدیگر می‌باشد. بهر صورت تولید در معنای محدود آن نیز بنوبه خود بوسیله جنبه های دیگر ﴿آن﴾ تعیین می‌گردد. مثلاً اگر بازار یا حوزه مبادله گسترش یابد حجم تولید رشد کرده و تمایل به تجزیه بیشتر پیدا میکند. تولید در نتیجه تغییرات حادث در توزیع - نظیر تمرکز سرمایه، توزیع متفاوت جمعیت در شهر و روستا و نظائر آن - نیز تغییر میکند. و بالاخره اینکه تولید تابع تقاضاهای مصرف است. بین جنبه های مختلف مزبور فعل و انفعالاتی در جریان است. یک چنین فعل و انفعالات در هر موجود آلی 286 صورت می‌گیرد.

۳- روش اقتصاد سیاسی

زمانیکه کشور معلومی را از نقطه نظر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهیم کار را از جمعیت آن، تقسیم جمعیت به طبقات، شهر و روستا، دریاها، شاخه های مختلف تولید، صادرات و واردات، تولید و مصرف سالانه، قیمتها و امثالهم آغاز می‌کنیم. شروع این بررسی با مطالعه عناصر حقیقی و ملموس و پیش شرط های واقعی بنظر کاری عاقلانه می آید، مثل شروع بررسی اقتصادی با جمعیت که پایه و مضمون کل روند اجتماعی تولید است. با اینحال بررسی دقیق تر نشان می‌دهد که این برخورد غلط است. مثلاً اگر جمعیت بدون توجه به طبقات متشکله آن در نظر گرفته شود، مفهومی انتزاعی خواهد بود. و بهمین ترتیب در صورتیکه از عوامل پایه ای این طبقات نظیر کار اجراتی، سرمایه و امثالهم شناختی نداشته باشیم این طبقات نیز بنوبه خود جز کلماتی توخالی چیز دیگری نخواهند بود. این عوامل مستلزم وجود مبادله، تقسیم کار، قیمتها و غیره می‌باشند. مثلاً سرمایه بدون وجود کار اجرتی، ارزش، پول، قیمت و غیره وجود پیدا نمی‌کند. اگر جمعیت را قرار باشد بعنوان مبدا حرکت اتخاذ کنیم چیزی بجز یک مفهوم بسیار گنگ از یک کل پیچیده نخواهد بود ﴿با اینحال﴾ از طریق تحویل تحلیلی آن به اجزاء معین، به مفاهیم بمراتب ساده تری خواهیم رسید؛ از واقعیاتی که در ذهن نقش می بندند شروع کرده بتدریج تا آنحد به انتزاعات رقیق تر نزدیک میشویم که به ساده ترین تعاریف رسیده باشیم. از این نقطه لازم می‌آید که مجدداً در جهت مخالف تا آنجا حرکت بنمائیم که یکبار دیگر به مفهوم جمعیت برسیم که اینبار دیگر تصویری گنگ از یک کل نبوده بلکه کلیت دربرگیرنده بسیاری ﴿عوامل﴾ تعیین کننده و مناسبات می‌باشد. مسیر اول مسیر تاریخی است که اقتصاد سیاسی در آغاز پیدایش خود طی نمود. برای مثال اقتصاددانان قرن هفدهم همواره نقطه شروع حرکت خود را ارگانیک زنده، جمعیت، ملت، دولت، دولتها و غیره قرار میدادند ولی تجزیه و تحلیل همواره آنها را در آخر کار به کشف چند رابطه انتزاعی قطعی و عام نظیر تقسیم کار، پول و ارزش

میرساند. بمجرد آنکه این عوامل جدا از یکدیگر بطرز کم و بیش روشنی استنتاج شده و تحکیم پذیرفت، نظام های اقتصادی ای تکامل یافت که از مفاهیم ساده ای چون کار، تقسیم کار، تقاضا و ارزش مبادله ای شروع کرده به مقولاتی نظیر دولت، مبادله بین المللی و بازار جهانی پیشرفت نمود. بدون تردید روش اخیر روش علمی صحیحی است. مفهوم مشخص به این دلیل مشخص است که ترکیبی 287 از تعینات 288 متعدد است، لذا معرف وحدت جنبه های متنوعی است. بنابراین مفهوم مشخص با وجود آنکه نقطه مبدا حقیقی و ازین رو نقطه مبدا ادراک 289 و تخیل است با اینحال در مباحث استدلالی بمثابه نتیجه و ماحصل داخل میگردد نه بعنوان نقطه شروع. مسیر اول، مفاهیم مشخص و با معنا را تا حد تعاریف انتزاعی تحلیل می برد، مسیر دوم ما را به کمک استدلال از تعاریف انتزاعی به تجدید تولید مفاهیم مشخص ﴿در ذهن﴾ دلالت میکند. هگل باین واسطه دچار این توهم گردید که عالم واقعیت، حاصل تفکری است که خود باعث ترکیب تعمیق و حرکت خود میشود؛ حال آنکه مسیر حرکت از عالم انتزاع به عالم مشخص صرفاً راهی است که طی آن ذهن، مفهوم مشخص را در خود جذب کرده آنرا بصورت یک مقوله ذهنی مشخص تجدید تولید میکند. این عمل بکلی با روند تکاملی خود عالم واقعیت تفاوت میکند. مثلاً ساده ترین مقوله اقتصادی نظیر ارزش مبادله ای مستلزم وجود جمعیت میباشد، جمعیتی که تحت شرایطی معین و در خانواده یا جماعت یا دولت و امثالهم نوع بخصوصی مبادرت به تولید مینماید. ارزش مبادله ای وجود پیدا نمیکند مگر بصورت رابطه انتزاعی و یکجانبه 290 یک کلیت آلی مشخصی که از قبل موجود بوده است. لیکن ارزش مبادله ای بعنوان یک مقوله به عهد نوح برمیگردد. باین ترتیب در برابر شعور – در اینجا مراد شعور فلسفی است – که ذهن مُدرک 291 را بعنوان انسان حقیقی می شناسد و از این رو دنیای ادراک شده باین صورت را تنها دنیای حقیقی میداند، تکامل مقولات بمثابه روند واقعی تولید – که متأسفانه از عالم خارج از ذهن عارض میشود – که حاصلش این دنیاست، نمودار میگردد؛ و این (که در هر حال بیانی همانگویانه 292 است) تا آنجا صادق است که کلیت مشخصی که بعنوان کلیتی تصویری و حقیقتی ذهنی اختیار شده است حقیقتاً محصول تفکر و ادراک باشد. تکامل مقولات بهیچ وجه محصول اندیشه خود بخود تکامل یابنده ای که در عالم خارج و در ورای ادراک و تصور جریان مینماید نیست بلکه حاصل تبدیل و دگرگونی مدرکات و تصاویر ذهنی به مفاهیم مینماید. کلیت مزبور بصورتی که در مخیله بعنوان کلیت تصویری نقش می بندد محصول مخیله متعلق است که دنیا را از طریق تنها دریچه ای که به روی آن باز است درک مینماید، طریقی که با درک هنری، مذهبی و تعقلی این دنیا تفاوت دارد. مضمون مشخص در خارج از مخیله و مستقل از آن بسر می برد – البته تا آنجا که مخیله برخورداردی صرفاً گمانی 293 و نظری اتخاذ کند. بنابراین مضمون، یعنی جامعه بایستی همواره بعنوان پیش شرط ادراک در نظر گرفته شود حتی وقتی که روش نظری مورد استفاده قرار میگیرد.

ولی مگر این مقولات ساده دارای موجودیت تاریخی یا طبیعی مستقلی مقدم بر

موجودیت تاریخی یا طبیعی مستقل مقولات مشخص تر نمیباشند؟ معلوم نیست. بعنوان مثال هگل بدرستی مالکیت، یعنی ساده ترین رابطه حقوقی را بعنوان نقطه شروع فلسفه حقوق اختیار میکند. بهر صورت هیچ نوع مالکیتی قبل از تکامل خانواده یا روابط خادم و مخدومی که روابطی بسیار مشخص تر میباشند، وجود پیدا نمیکند. از طرف دیگر صحیح تر آن بود که بگوئیم خانواده ها و قبایلی وجود دارند که تا امروز صاحب فقط دارائی²⁹⁴ بوده اند نه مالکیت، باین ترتیب مقوله ساده تر بصورت رابطه خانواده یا جماعات قبیله ای ساده با مالکیت درمیآید. مقوله مزبور در جوامعی که به مرحله عالیتتری نائل آمده اند بصورت رابطه نسبتاً ساده ای درمیآید که در یک جماعت پیشرفته تر موجودیت پیدا میکند. بهر صورت محمل مشخص نهفته در بطن رابطه مالکیت همواره مفروض قلمداد میگردد. وجود انسانی بدوی که صاحب دارائی میباشد قابل تصور است؛ ولی دارائی در این حالت رابطه ای حقوقی نیست. بیان اینکه دارائی در جریان توسعه تاریخی خود موجب پیدایش خانواده گردید، صحیح نمیباشد. برعکس، دارائی همواره مستلزم وجود این «مقوله حقوقی مشخص تر» است. معهداً میتوان چنین نتیجه گرفت که مقولات ساده بیانگر روابط یا شرایطی میباشند که بتوانند بدون مفروض قرار دادن رابطه یا شرط پیچیده تری که مفهوماً در مقوله مشخص تر بیان شده است، موید وضع مشخص ناکاملی²⁹⁵ باشند؛ در حالیکه همان رابطه را میتوان بعنوان یک رابطه تبعی²⁹⁶ در اوضاع و احوال مشخص تکامل یافته تری حفظ نمود. پول میتواند از لحاظ تاریخی قبل از آنکه سرمایه، بانکها، کار اجرتی و غیره پا به عرصه وجود بگذارند، وجود داشته باشد چنانچه وجود هم داشته است. از این جهت چنین میتوان گفت که مقوله ساده تر مبین مناسباتی میباشند که در یک وجود ناکامل جنبه غالب را دارد یا مبین مناسبات تبعی ایست که در یک وجود پیشرفته تر برقرار گشته است؛ مناسباتی که از لحاظ تاریخی قبل از آنکه وجود مزبور وجوه بیان شده در مقوله ای مشخص تر را تکامل داده باشد وجود پیدا میکند. روال تفکر انتزاعی که از ساده ترین مفاهیم شروع کرده بسوی مفاهیم پیچیده تر به پیش میرود تا این اندازه منطبق با رشد تاریخی واقعی میباشد.

از طرف دیگر اینهم حقیقت دارد که برخی صورتبندیهای اجتماعی بسیار توسعه یافته ولی از لحاظ تاریخی ناکاملی وجود دارند که بعضی از پیشرفته ترین اشکال اقتصادی نظیر تعاون، تقسیم کار پیشرفته و امثالهم را بدون استفاده از هیچگونه پول بکار می برند، مانند پرو، پول - و پیش شرط آن مبادله - در کلیه جماعات اسلاوی فاقد اهمیت یا دارای اهمیت ناچیزی است لیکن در سرحدات آنها، جائیکه با جماعات دیگر تجارت صورت گرفته میشود، مورد استفاده قرار میگیرد؛ و بطور کلی فرض اینکه مبادله در درون یک جماعت عنصر سازنده اولیه را تشکیل میدهد اشتباه است. برعکس مبادله در ابتدا در مراودات جماعات مختلف با یکدیگر پدیدار میشود و نه در میان اعضای یک جماعت. با وجود آنکه پول از همان زمانهای اولیه و بطرق مختلف نقش قابل ملاحظه ای ایفا می نماید با اینحال چنین پیداست که در عهد باستان تنها در میان مللی که در

مسیر بخصوصی رشد یافته بودند نظیر ملل تجارت پیشه، عامل مسلطی بوده است. بطوریکه تکامل پول - چیزی که پیش شرط جامعه بورژوازی جدید است - در میان رومیان و یونانیان بعنوان پیشرفته ترین ملل عهد باستان تنها در دوره اضمحلالشان به منتها درجه خود رسید. باین ترتیب قابلیت های حد اعلاّی این مقوله کاملاً ساده از لحاظ تاریخی در پیشرفته ترین مراحل تکاملی جامعه بظهور نرسیده و بدون شک قادر به نفوذ در تمام مناسبات اقتصادی نمیباشد. مثلاً مالیاتهای جنسی و داد و ستدهای جنسی حتی در اوج اعتلاّی امپراتوری روم نیز پایه و اساس آن امپراتوری را تشکیل میداد؛ در حقیقت نظام پولی کاملاً تکامل یافته تنها در ارتش روم وجود داشت و هرگز به تمام شئون کار سرایت نکرد. بنابراین با وجود آنکه مقوله ساده تر ممکن است از لحاظ تاریخی مقدم بر مقوله مشخص تر وجود پیدا کرده باشد با اینحال رشد درونی و بیرونی مقوله ساده تر میتواند در صورتبندی اجتماعی پیچیده ای صورت گیرد حال آنکه مقوله مشخص تر ممکن است در صورتبندی اجتماعی بدوی تری بحد اعلاّی تکامل خود برسد.

کار مقوله ای بسیار ساده بنظر میرسد. مفهوم کار در این شکل عام - بعنوان کار بطور اعم - سابقه ای بسیار طولانی دارد. با این وجود «کار» در این سادگی اش از لحاظ اقتصادی بهمان اندازه یک مقوله جدید قلمداد میگردد که مناسبات بوجود آورنده این انتزاع ساده. مثلاً نظام پولی هنوز هم ثروت را به طرز کاملاً عینی بعنوان چیزی میداند که بطور مستقل در قالب پول وجود دارد. در مقایسه با این بینش، برخورد نظام مانوفاکتوری یا تجاری پیشرفت عظیمی بود باین ترتیب که این نظام سرچشمه ثروت را از شیئی به فعالیت ذهنی - کار تجاری یا صنعتی - منتقل نمود، ولی هنوز هم بر این عقیده بود که تنها خود این فعالیت همه جانبه مولد پول است. فیزیوکراتها²⁹⁷ در مقابل این نظام معتقدند که شکل خاصی از کار - کشاورزی - خالق ثروت میباشد و آنان شیئی را دیگر در حجاب پول ندیده بلکه بعنوان محصول بطور اعم، بعنوان حاصل عام کار در نظر میگیرند. این محصول مطابق با این فعالیت کماکان همه جانبه، محصول کشاورزی، عالیترین²⁹⁸ محصول زمین و محصولیست که بطور طبیعی تکامل یافته است.

طرد کلیه محدودیت های قائل شده بر این فعالیت مولد ثروت توسط آدام اسمیت پیشرفت عظیمی بود - در نزد وی کار، هیچیک از کارهای مانوفاکتوری، تجاری و کشاورزی نبوده بلکه همه انواع کار بود. کلیت انتزاعی ایکه بوجود آورنده ثروت است فحواً موید کلیت اشیائی است که بعنوان ثروت تعریف میشوند: آنها نفس محصول یا نفس کاری میباشد که مادیت یافته است. اینکه این گذار تا چه اندازه دشوار و عظیم بوده است را میتوان در این حقیقت مشاهده نمود که حتی خود آدام اسمیت هم گهگاه مجدداً به نظام فیزیوکراتی در میغلتنند. ممکن است چنین بنظر آید که در این مسیر آنچه یافته شد چیزی بجز بیان انتزاعی ساده ترین و قدیمی ترین رابطه ای نیست که در آن انسانها بعنوان تولید کننده عمل مینمایند - قطع نظر از نوع جامعه ای که در آن

زندگی میکنند. این مطلب از یک جهت صحیح بوده و از جهتی دیگر نه. علی السویه بودن نوع خاص کار مستلزم مجموعه بسیار توسعه یافته ای از انواع کارهای واقعاً موجودی میباشد که هیچیک ارجحیتی بر دیگری ندارد. بطور کلی عام ترین انتزاع وقتی صورت میگیرد که رشد مشخص به بیشترین حد رسیده باشد بطوریکه یک کیفیت خاص در تعدادی از پدیده ها یا همه آنها مشترک دیده شود. تنها در اینصورت است که این کیفیت خاص دیگر بشکلی بخصوص دیده نمیشود. از طرف دیگر این کار انتزاعی بهیچوجه صرفاً منتجه ذهنی انواع مشخص کارهای متفاوت نمیباشد. بی تفاوت بودن انواع بخصوص کار در جامعه ای مصداق پیدا میکند که در آن افراد براحتی از یک نوع کار به کار نوع دیگر میپردازند و انجام کار از نوع بخصوص برای آنان اتفاقی و در نتیجه علی السویه میباشد. کار نه تنها بعنوان یک مقوله بلکه در عالم واقعیت هم تبدیل به وسیله ای برای آفرینش ثروت بطور اعم گردیده است و از انتساب به فردی بخصوص دست برداشته است. این وضع در ایالات متحده، این جدیدترین جامعه بورژوازی به بارزترین حالت خود می رسد. باین ترتیب مقوله انتزاعی «کار»، «کار بالذاته»، کار صرف 299، این مبداء حرکت اقتصاد جدید تنها در ایالات متحده است که جامعه عمل بخود میپوشد. بهرحال ساده ترین انتزاعی که در اقتصاد سیاسی جدید نقش قاطعی ایفا می نماید، انتزاعی که مبین وجود رابطه ای قدیمی در کلیه صورتبندیهای اجتماعی است تنها بعنوان یک مقوله متعلق به جدیدترین جوامع است که در این شکل انتزاعی مصداق واقعی پیدا میکند. ممکن است چنین گفته شود که پدیده هائی که در ایالات متحده نتایجی تاریخی میباشند - مانند علی السویه بودن نوع کار - در نزد روسها بعنوان مثال بصورت آمادگی هائی 300 بروز مینماید که بطور طبیعی بوجود آمده اند. ولی در اصل بین بربرهائی که دارای آمادگی هائی در بکار بردن آن پدیده ها در امور مختلف میباشند، با مردم متمدنی که آن آمادگی ها را در امور مختلف مورد استفاده قرار میدهند تفاوتی فاحش وجود دارد. در مورد روسها باید گفت که بی تفاوتی شان نسبت به انجام نوع کار بخصوص در عمل با عادت سنتی آنها به چسبیدن به نوع بسیار معینی از کار که تنها بوسیله تأثیرات خارجی از قید آن رها میشوند، ربط پیدا میکند.

مثال کار بطرز بارزی نشان میدهد که چگونه حتی انتزاعی ترین مقولات، علیرغم معتبر بودنشان در کلیه ادوار - دقیقاً بدلیل انتزاعی بودنشان - نیز بهمان ترتیب، حتی در شکل خاص انتزاعیشان حاصل شرایط تاریخی میباشند و تنها در خدمت و در محدوده این شرایط است که اعتبار کامل خود را حفظ میکنند.

جامعه بورژوازی پیشرفته ترین و پیچیده ترین سازمان تاریخی تولید است. بنابراین مقولاتی که مبین مناسبات جامعه بورژوازی میباشند و درک ساخت آن در حکم دریجه ایست بروی شناخت ساخت و مناسبات تولیدی کلیه صورتبندیهای اجتماعی موجود در گذشته که از بقایا و عناصر متشکله آنها در ایجاد جامعه بورژوازی استفاده بعمل آمده است. هنوز هم بعضی از این بقایای جذب نشده در درون جامعه بورژوازی به حیات خود

ادامه میدهند، برخی دیگر که در گذشته تنها بشکلی ابتدائی وجود داشته اند توسعه بیشتر یافته اهمیت تمام و کمالی مییابند و قس علیهذا. کالبد شناسی انسان کلید کالبد شناسی میمون است. از طرف دیگر نطفه اشکال پیشرفته تر انواع حیوانات پست تر را تنها موقعی میتوان درک نمود که اشکال تکامل یافته تر شناخته شده باشند. باین ترتیب اقتصاد بورژوائی کلید اقتصاد عهد باستان و غیر آنرا بدست میدهد. ولی ﴿بدست آوردن چنین شناختی﴾ به شیوه آن اقتصاددانانی که کلیه تفاوتهای تاریخی را نادیده گرفته در کلیه پدیده های اجتماعی فقط پدیده های بورژوائی را می بینند کاملاً غیرممکن است. اگر کسی از بهره مالکانه شناخت داشته باشد برای وی درک خراج 301، عشریه و امثالهم امکان پذیر است ولی این بدان معنا نیست که با همه آنها بایستی یکسان رفتار نمود.

وانگهی از آنجا که جامعه بورژوائی شکل متناقضی از رشد است، حاوی مناسباتی از جوامع اولیه میباشد که اغلب بشکلی بسیار موعج یا حتی تقلیدی مضحکی - نظیر مالکیت اشتراکی 302 - درمیآید. باین ترتیب با وجود صحت آنکه مقولات اقتصاد بورژوائی در مورد کلیه صورتبندیهای اجتماعی دیگر معتبرند با اینحال این مطلب را بایستی با قید احتیاط 303 تلقی نمود زیرا این مقولات ممکن است حاوی شکل پیشرفته، موعج، کاریکاتور مانند و غیره ای باشند که با مقولات اقتصاد بورژوائی تفاوتهای بسیار دارند. آنچه بنام تکامل تاریخی خوانده میشود بطور کلی مبتنی بر این حقیقت است که آخرین شکل ﴿هر پدیده﴾ شکلهای پیشین خود را مرحله ای از رشد خود محسوب نموده همواره بآنها با دیدی یکجانبه می نگرد زیرا یک جامعه تنها در مواقع بسیار نادر و تحت شرایط بسیار مخصوصی قادر به اتخاذ نظری انتقادی نسبت به خود میباشد؛ البته ما در این مضمون صحبت از دوره های تاریخی ای به میان نمیآوریم که به تصدیق خود آن، در دوره های افول بوده اند. مسیحیت تنها وقتی به درک عینی اساطیر قبل از خود کمک نمود که آمادگی انتقاد از خود در آن پیدا گردید. اقتصاد سیاسی بورژوائی نیز تنها زمانی قادر به درک اقتصادهای فئودالی، باستانی و شرقی گردید که انتقاد از خود جامعه بورژوائی آغاز شده بود. از آنجا که اقتصاد سیاسی بورژوائی معتقد به شباهت اسطوره وار خود با گذشته نبود، انتقاد آن از اقتصادهای قبلی - بویژه نظام فئودالی که بایستی کماکان بر علیه آن مستقیماً مبارزه می نمود - شباهت به انتقادی پیدا کرد که مسیحیت بر بت پرستی، یا پروتستانتیسم بر کاتولیسیسم وارد نموده بود.

همانطور که بطور کلی در بررسی علوم تاریخی یا اجتماعی و سیر تحولی مقولات اقتصادی همواره بایستی بخاطر داشت که موضوع مورد بررسی - در اینجا جامعه بورژوائی معاصر - هم در واقعیت و هم در ذهن پیش فرض قرار داده شده است، همانطور هم بایستی بخاطر داشت که مقولات ﴿اقتصادی﴾ مبین اشکال وجودی و شرایط وجودی - و گاهی هم صرفاً جنبه های مختلف - این جامعه بخصوص یعنی موضوع مورد بررسی میباشد؛ باین ترتیب مقوله مربوطه حتی از نقطه نظر علمی نیز بهیچ وجه

در لحظه ای که بحث آن باین صورت انجام میشود آغاز میگردد. دلیل بخاطر داشتن این نکته آنست که ضابطه پراهمیتی در ترتیب بندی 304 مطالب بدست میدهد. مثلاً هیچ چیز طبیعی تر از آن بنظر نمیرسد که بررسی خود را با بهره مالکانه آغاز کنیم، یعنی با مالکیت زمین زیرا اجاره در ارتباط با زمین - این منبع کل تولید و کل حیات - و کشاورزی، این اولین شکل تولیدی تمام جوامعی که به درجه ای از ثبات نائل آمده اند، قرار میگیرد. لیکن هیچ چیز هم در عین حال اشتباه آمیزتر از اینکار نیست. در هر صورتبندی اجتماعی شاخه بخصوصی از تولید تعیین کننده مقام و اهمیت کلیه شاخه های دیگر است و باین مناسبت مناسبات بدست آمده در این شاخه تعیین کننده مناسبات کلیه شاخه های دیگر نیز میباشد. گوئی پرتوی از یک رنگ بخصوص بر همه چیز تابیده تمام رنگهای دیگر را تحت الشعاع قرار داده شمای خاص آنها را تغییر میدهد؛ یا گوئی اثر مخصوصی است که تعیین کننده وزن مخصوص هر آن چیزی است که در آن یافت شود. اجازه بدهید برای مثال اقوام شبان را در نظر بگیریم. (قبایلی که منحصراً از راه شکار یا صید امرار معاش میکنند و با نقطه آغاز رشد تکاملی واقعی فرسنگها فاصله دارند) نوع بخصوصی از فعالیت کشاورزی میانشان متداول است که تعیین کننده مالکیت ارضی 305 میباشد، و آن مالکیت اشتراکی است. این مردمان این شکل از مالکیت را بسته به درجه حفظ سنتهای خود کم و بیش حفظ میکنند. نظیر مالکیت اشتراکی در میان اسلاوها. در میان مردمانی که به زراعت اسکان یافته در مقیاسی وسیع می پردازند و کشاورزی در میانشان جنبه غالب را دارد، نظیر جوامع باستانی و دوران فئودالی و حتی «عصر» مانوفاکتور، ساخت و اشکال مالکیت مربوط به آن تا حدی دارای مشخصات خاص ارضی است. مانوفاکتور یا کاملاً وابسته به کشاورزی است نظیر اوائل عصر رومیان، یا نظیر آنچه در قرون وسطی صورت گرفت در شهر و شرایط حاکم بر آن مبادرت به تقلید از سازمان بندی روستا میکنند. در قرون وسطی حتی سرمایه هم - بااستثنای سرمایه صرفاً پولی - از ابزار سنتی و نظائر آن تشکیل مییافت و این خصلت ارضی خاص را حفظ می نمود. عکس آن در جامعه بورژوائی اتفاق می افتد. کشاورزی بطوری روز افزون شاخه ای از صنعت شده بطور درست زیر سلطه سرمایه قرار می گیرد. این مطلب در مورد بهره مالکانه نیز صادق است. در کلیه اشکالی که در آنها مالکیت ارضی نقشی تعیین کننده ایفا می نماید مناسبات طبیعی کماکان حکمفرماست؛ در اشکالی که در آنها عامل تعیین کننده سرمایه میباشد، عناصر اجتماعی ای که از لحاظ تاریخی تکامل یافته اند غالب میباشند، بهره مالکانه بدون وجود سرمایه قابل فهم نیست. ولی سرمایه بدون وجود بهره مالکانه قابل فهم میباشد. سرمایه قدرتی اقتصادیست که در جامعه بورژوائی بر همه چیز مسلط است. سرمایه بایستی هم نقطه آغاز باشد و هم نقطه پایان و بایستی قبل از مالکیت ارضی تعریف و تشریح گردد بعد از تجزیه و تحلیل جداگانه سرمایه و مالکیت ارضی بایستی به بررسی رابطه بین آندو پرداخت.

بنابراین تنظیم مقولات اقتصادی پشت سر یکدیگر به ترتیبی که در تاریخ نقش غالب

را ایفا کرده اند ناروا و اشتباه میبود. برعکس، ترتیب پشت هم قرار گرفتن آنها بوسیله رابطه متقابل آنها در جامعه بورژوائی جدید تعیین میگردد و این ترتیب عکس ترتیب ظاهراً طبیعی یا تسلسل تکامل تاریخی آنها میباشد. بحث بر سر نقشی نیست که مناسبات اقتصادی مختلف در تسلسل صورت بندیهای اجتماعی مختلفی که در طول تاریخ پدیدار شده اند، ایفا میکنند؛ و بنحو احسن بر سر تسلسل آنها «بعنوان مفاهیم» (پرودون) (تصور گنگی از روند تاریخ) نبوده بلکه بحث بر سر ترتیب قرار گرفتن آنها در درون جامعه بورژوائی جدید است.

دقیقاً به سبب سلطه مردمان زراعت پیشه دنیای کهن بود که ملل تجارت پیشه – فینیقی ها، کارتاژها – توانستند بصورتی خالص (دقت انتزاعی) رشد کنند. زیرا سرمایه در قالب سرمایه تجاری یا پولی در جایی بآن شکل انتزاعی پدیدار میشود که سرمایه در آنجا هنوز مبدل به عامل غالب جامعه نشده باشد. لومباردها 306 و یهودیان در برابر جوامع زراعی 307 قرون وسطائی در یک ردیف قرار میگیرند.

نمونه دیگری از نقشهای متفاوتی که همان مقولات در مراحل مختلف جامعه ایفا نموده اند شرکتهای سهامی، این تازه ترین وجه مشخصه جامعه بورژوائی میباشد؛ این شرکتها در اوان پیدایش جامعه بورژوائی بشکل شرکتهای تجاری ممتازه بزرگی پدیدار میشوند که دارای حقوق انحصاری میباشد.

مفهوم ثروت ملی 308 آنطور که از آثار اقتصاددانان قرن هفدهم برمیآید آنست که ثروت برای دولت بوجود آورده میشود، دولتی که قدرتش متناسب با این ثروت است – این تصور هنوز هم تا حدی حتی در میان اقتصاددانان قرن هجدهم رایج است. این برخورد غیر تعمدی ریاکارانه، ثروت و تولید ثروت را هدف دولتهای امروزی قرار میدهد و دولت را صرفاً بعنوان وسیله ای برای تولید ثروت قلمداد میکند.

تنظیم مطالب محققاً بایستی بطریقی صورت گیرد که بخش یک شامل تعاریف انتزاعی عامی باشد که باین ترتیب تا اندازه ای در ارتباط با کلیه صورتبندیهای اجتماعی قرار میگیرد البته بمعنائی که قبلاً شرح آن رفت. دو – مقولاتی که ساخت درونی جامعه بورژوائی را تشکیل داده تکیه گاه طبقات اصلی آن جامعه قرار میگیرند. سرمایه، کار اجرتی، مالکیت ارضی و روابط آنها با یکدیگر، شهر و روستا، سه طبقه عمده اجتماعی؛ مبادله بین آنها. گردش. نظام اعتباری (خصوصی) سه – دولت بعنوان مظهر جامعه بورژوائی. تجزیه و تحلیل روابط آن با خود. طبقات «غیر مولد». مالیاتها. قرضه دولتی. اعتبارات دولتی. جمعیت. مستعمرات. مهاجرت. چهار – شرایط بین المللی تولید. تقسیم کار بین المللی، مبادله بین المللی. صادرات و واردات. نرخ اسعار. پنج – بازار جهانی و بحراناها.

۴_ تولید

وسائل تولید و شرایط # تولید.

شرایط تولید و ارتباطات

اشکال سیاسی و اشکال شناخت

در رابطه با شرایط تولید و ارتباطات

روابط حقوقی. روابط خانوادگی

یادداشتهای مربوط به نکاتی که ذکر آنها در اینجا ضرورت دارد و نبایستی آنها را از خاطر دور داشت.

۱- جنگ ﴿بعضی وجوه مشخصه﴾ را پیش تر از صلح رشد می دهد؛ طریقی که طی آن برخی شرایط اقتصادی نظیر کار اجرتی، ماشین آلات و غیره در نتیجه جنگ و در ارتشها زودتر از جامعه غیر نظامی تکامل پیدا نمود. روابط موجود بین نیروی مولد و شرایط ارتباطی نیز بطرز بارزی در ارتش بچشم میخورد.

۲- رابطه تاریخ نگاری ایده آلیستی ایکه تابحال وجود داشته است با تاریخ نگاری رئالیستی بویژه آنچه بعنوان تاریخ تمدن، تاریخ قدیمی مذهب و دولتها شناخته شده است. (انواع مختلف تاریخ نگاری ایکه تا بحال وجود داشته است را نیز میتوان مورد بحث قرار داد؛ باصطلاح ﴿تاریخ نگاری﴾ عینی، ذهنی (اخلاقی و غیره) و فلسفی).

۳- پدیده های درجه دوم و سومی که بطور کلی مشتق شده و انتقال میابند، یعنی شرایط غیر عمده تولید. تأثیر مناسبات بین المللی.

۴- نظرات انتقادی در زمینه ماتریالیسم این ادراک؛ رابطه ﴿آن﴾ با ماتریالیسم طبیعت گرایانه. 309

۵- منطق دیالکتیکی مفاهیم نیروی مولد ﴿وسائل تولید﴾ و مناسبات تولیدی، لزوم تعریف حدود این ارتباط دیالکتیکی که تفاوتهای حقیقی را طرد نمیکند.

۶- عدم برابری رشد تولید مادی و مثلاً رشد هنر. مفهوم ترقی را بطور کلی نبایستی در شکل انتزاعی معمول آن دید. هنر جدید و امثالهم. این عدم تناسب به اهمیت و دشواری درک آن چیزهایی نیست که در مناسبات اجتماعی مشخص مانند تعلیم و تربیت وجود دارند. مناسبات ایالات متحده با اروپا. بهر صورت نکته واقعاً دشواری که در اینجا بایستی مورد بحث قرار گیرد چگونگی دخالت مناسبات تولیدی بعنوان مناسباتی حقوقی در این رشد نابرابر است. مثلاً رابطه قوانین مدنی رومیان (این امر در مورد قوانین جنائی و اساسی کمتر صدق میکند) با تولید جدید.

۷- این ادراک بصورت رشدی غیر قابل اجتناب نمودار میشود. بجز امور احتمالی. چطور؟ (آزادی و غیره هم جزو آن میشود). تأثیر وسائل ارتباطی. تاریخ جهان همیشه وجود داشته است. تاریخ بعنوان تاریخ جهان خود یک نتیجه است.

۸- نقطه آغاز بدون شک عواملی میباشد که بطور طبیعی تعیین میگردند؛ هم ذهنی و هم عینی. اقوام، نژادها و امثالهم.

در رابطه با هنر معروفست که برخی از نقاط اوج آن، بهیچ وجه با رشد عمومی جامعه مصادف نیست؛ و از این رو باز زیربنای مادی و اسکلتی که گوئی سازمان آنست مطابقت نمیکند. مثلاً یونانیان در مقایسه با «ملل» جدید یا شکسپیر. بسیاری اذعان دارند که برخی شاخه های هنر نظیر شعر حماسی بعد از آغاز اینگونه تولید هنری دیگر نمیتوانست بشکل کلاسیک دورانسازش سروده شود؛ بعبارت دیگر برخی آفرینش های پراهمیت در عرصه هنر تنها در مرحله ابتدائی رشد هنر میسر است. اگر این مطلب در مورد شاخه های مختلف هنر در درون حوزه خود هنر صادق باشد چندان تعجبی ندارد که در مورد کل حوزه هنر و رابطه آن با رشد عمومی جامعه نیز صادق باشد. اشکار کار فقط در فرمولبندی این تناقضات نهفته است. تحویل این تناقضات به سئوالاتی خاص بمشابه توضیح آنها نیز میباشد.

بعنوان مثال اجازه بدهید رابطه هنر یونان و هنر شکسپیر را با عصر حاضر در نظر بگیریم. میدانیم که اساطیر یونان نه فقط گنجینه ای از هنر یونان است بلکه مبنای آن نیز میباشد. آیا تصور طبیعت و مناسبات اجتماعی نهفته در عمق تخیل یونانی و لذا «هنر» یونانی در عصر موتورهای خودکار، راه آهن، لوکوموتیو و تلگراف برقی امکان پذیر است؟ ولکان#310 در مقایسه با شرکت رابرتز چیست، یا ژوپیتتر#311 در مقایسه با برق گیر و هرمس#312 در قیاس با اعتبار منقول.313 وظیفه تمام اساطیر غلبه یافتن، مهار کردن و شکل دادن به نیروهای طبیعت در تخیل و از طریق تخیل است و لذا بمجرد استقرار کنترل واقعی بر این نیروها ناپدید میگردند. با وجود «میدان چاپخانه ها» چه بسر «شایعات» میآید. هنر یونان مستلزم اساطیر یونان است بعبارت دیگر پدیده های طبیعی و اجتماعی به گونه ای غیر تعمداً هنری بوسیله تخیل مردم همانند سازی شده است. اینست آنچه که مواد اولیه هنر یونان را تشکیل میدهد و نه هیچ اساطیر دیگری، یعنی نه هر همانند سازی ناآگاهانه هنری از طبیعت (این اصطلاح در اینجا شامل کلیه پدیده های فیزیکی من جمله جامعه میگردد)؛ اساطیر مصری هرگز نمیتوانست مبنای موجب هنر یونان گردد. ولی در هر حال «مستلزم» نوعی داستانهای اساطیری است؛ و بهیچ وجه «مستلزم» رشد اجتماعی ای نیست که مانع از برداشتی اساطیری از طبیعت – یعنی هرگونه تلقی از طبیعت که قادر به ایجاد اسطوره است – بشود؛ بنابراین تقاضای جامعه از هنرمند تخیلی مستقل از اساطیر است.

مطلب را از جنبه دیگری در نظر بگیریم: آیا با اختراع باروت و گلوله وجود شخصی چون آشیل# امکان پذیر است؟ آیا با وجود دستگاه چاپ و حتی ماشین چاپ، ایلیاد میتواند وجود داشته باشد؟ آیا با ظهور آواز خواندن، نقالی و نغمه سرائی، یعنی شرایط لازم برای شعر حماسی منتفی نمیشود؟

مشکلی که در پیش روی ما قرار دارد درک چگونگی ارتباط هنر یونان و شعر حماسی با برخی اشکال رشد اجتماعی نیست. مشکل بدینقرار است که آنها هنوز هم بما لذت زیبا پسندانه می بخشند و در بعضی جهات بعنوان معیار کمال مطلوب دست نیافتنی تلقی میگردند.

یک آدم بالغ نمیتواند کودکی از سر گیرد و اگر چنین کند کودکانه میشود. ولی آیا سادگی کودک بوی لذت نخواهد بخشید و آیا خود وی سعی نمیکند صداقت کودک را در سطحی بالاتر بازسازی نماید؟ آیا کودک در هر دوره با صداقت طبیعی خود معرفت خصلت آن دوره نیست؟ چرا دوران کودکی تاریخ بشر، یعنی زمانیکه به زیباترین شکل خود درمیآید نبایستی بدلیل آنکه مرحله ای تکرار نشدنی است، سحری ازلی پیدا نماید؟ برخی کودکان نارس و خامند برخی دیگر زود بالغ شده. بسیاری از ملل باستان متعلق به این دسته میباشند. یونانیان کودکانی متعادل بودند. جذبه ای که هنر آنها برای ما دارد در تضاد با مرحله نارس جامعه ای نیست که آن هنر از آنجا نشأت گرفته است، برعکس جذبه آن در نتیجه همان نارسی میباشد و بطور قطع متکی به این حقیقت است که شرایط اجتماعی نارسی که موجب – و تنها موجب – این هنر گردید تکرار شدنی نیست.

بین اوت و اواسط سپتامبر ۱۸۵۷ تحریر شد.

فردریش انگلس

کارل مارکس، «در باره نقد اقتصاد سیاسی»

بخش یک، فرانتس دانکر 314

برلن، ۱۸۵۹

(بررسی)

﴿داس فولک ۳۰﴾، شماره ۱۴ مورخ ۶ اوت ۱۸۵۹ ﴿﴾

آلمانی ها از دیرباز نشان داده اند که در تمام حوزه های علوم همتای ملل متمدن دیگر بوده اند و در بیشتر آنها برتر از دیگران. تنها یک شاخه از علوم، یعنی اقتصاد سیاسی است که در فهرست پژوهندگان تراز اول آن نامی از یک آلمانی بچشم نمیخورد. دلیل آن واضح است. اقتصاد سیاسی عبارتست از تجزیه و تحلیل تئوریک جامعه بورژوازی و لذا پیش شرط آن وجود شرایط بورژوازی توسعه یافته ایست که در آلمان بدنبال بروز جنگ های متعاقب جنبش اصلاح مذهبی 315 و جنگهای دهقانی و بویژه جنگ سی ساله 316 نتوانست برقرار شود. منتزع شدن هلند از امپراتوری مقدس رم (۳۱)، آلمان را از راههای تجارت بین المللی محروم کرده توسعه صنعتی آنرا از همان ابتدا به کوچکترین مقیاس ممکنه تنزل داد. در حین آنکه آلمانی ها با مشقت فراوان و بکنندی ضایعات جنگهای داخلی را ترمیم می نمودند، در حینی که ذخیره انرژی ملی خود را که همواره اندک بوده است در مقابله بی ثمر با موانع گمرکی و مقررات بیهوده تجاری ایکه هر امیر بچه و بارون درباری به صنعت و متابیین خود تحمیل می نمود، تلف

میکردند، در حینی که شهرهای امپراطوری در اثر اعمال صنفی پیشه ورانه 317 و طرز فکر اریستوکرات مابانه 318 ایشان رو به ویرانی می نهادند، هلند، انگلستان و فرانسه در تجارت بین المللی موقعیتهای ممتازی کسب کرده یک مستعمره پشت مستعمره دیگر بچنگ میآوردند. تولید مانوفاکتوری را به حد اعلای رشد آن رساندند، تا آنکه سرانجام انگلستان با کمک نیروی بخار که به ذخائر ذغال سنگ و آهن آن ارزش می بخشید در راس رشد بورژوازی جدید قرار گرفت. لیکن اقتصاد سیاسی در آلمان – تا زمانیکه هنوز میبایستی بر ضد بقایای عتیقه شده نامعقول قرون وسطایی ای مبارزه میشد که مانع از رشد بورژوازی نیروهای مادی آن کشور تا سال ۱۸۳۰ گردیده بود – نمیتوانست نضج بگیرد. تنها ایجاد اتحادیه گمرکی (۳۲) 319 بود که آلمانی ها را قادر به درک اقتصاد سیاسی نمود. در حقیقت در این موقع بود که آثار اقتصادی انگلیسی و فرانسوی برای استفاده طبقه متوسط آلمان باین کشور وارد گردید. فضلا و بروکراتها بسرعت این مطالب وارداتی را بچنگ آورده با آنها آنچنان معامله ای کردند که چندان مایه مباحث «تفکر آلمانی» نمیتواند بود. تلاشهای ادبی معجونی از شوالیه های صنعت 320، تجار، آقا معلم ها و بوروکراتها بصورت مشتی نشریات اقتصادی ای تظاهر نمود که از لحاظ تکرار مکررات، ابتذال، هرزه درائی، درازگوئی و کپی برداری همتراز رومانهای آلمانی بود. از میان کسانی که در صد نیل به اهداف عملی بودند در ابتدا مکتب حمایت طالبانه 321 صاحبان صنایع بیرون آمد که سخنگوی ارشدشان لیست 322 است که با وجود آنکه اثر نامدارش تماماً کپی ای از فری یه 323 فرانسوی – خالق تئوری نظام قاره ای – است با اینحال وی براننده ترین محصولی است که اقتصاد سیاسی بورژوازی آلمان تا به امروز بیرون داده است. در مقابل این مکتب، در سالهای چهل، مکتب تجارت آزاد بدست تجار ایالات بالتیک تأسیس یافت که با اعتقادی کودکانه – و نه غیر مغرضانه – به تکرار کورکورانه استدالات تجار آزاد انگلیسی پرداخت. و بالاخره اینکه در میان آقا معلم ها و بوروکراتهایی که میبایست به جنبه های تئوریک مربوطه پردازند افرادی پیدا شدند نظیر آقای راتو 324 که بدون داشتن هیچ نظر انتقادی، نظیر کولکسیونرهای گیاهان خشک به جمع آوری موضوعات اقتصاد سیاسی پرداختند، یا نظر بازان ذکاوت نمائی نظیر آقای اشتاین 325 که قضایای بیگانه را به زبان هضم نشده هگلی برگرداندند و یا دانه ورچینانی نظیر آقای ریل 326 که داعیه ادیبشان در رشته باصطلاح تاریخ تمدن است. حاصل همه اینها بصورت کامرالیست هائی (۳۳) 327 از آب در آمد که چاشنی اقتصادی معجونی از خزعبلات متعددی از قماش مطالبی شد که به درد امتحانات آخر سال کارمندان دون پایه دولتی میخورد.

در زمانیکه بورژوازی، آقای معلم ها و بوروکراتهای آلمان با جدیت فراوان سرگرم از برکردن و تا حدی سر درآوردن عناصر ابتدائی اقتصاد سیاسی انگلیسی – فرانسوی بودند، حزب پرولتاریائی آلمان پا به صحنه گذاشت. جنبه های تئوریک این حزب تماماً بر پایه مطالعه اقتصاد سیاسی استوار بود و اقتصاد سیاسی آلمانی نیز بعنوان یک علم

مستقل با ظهور این حزب پا به عرصه وجود گذاشت. پایه اساسی این اقتصاد سیاسی آلمانی بر درک مادی تاریخ استوار بود و وجوه مشخصه اصلی آن بطور خلاصه در دیباچه کتاب حاضر نشان داده شده است. از آنجا که دیباچه مزبور در داس فولک 328 بچاپ رسیده است به آن اشاره می کنیم. قضیه ای که میگوید «روند زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری همگی تابع شیوه تولید زندگی مادی است»؛ و اینکه کلیه مناسبات اجتماعی و سیاسی، کلیه نظامهای مذهبی و حقوقی، کلیه مفاهیم نظری ای که در طول تاریخ پدیدار میگردند تنها در صورتی قابل فهم میباشند که شرایط مادی حاصل شده در هر دوره مربوطه تفهیم شده باشد و کلیه موارد اولی به این شرایط مادی برمیگردند، نه تنها در اقتصاد بلکه در کلیه علوم تاریخی – کلیه شاخه های علم که جزو علوم طبیعی نباشند علوم تاریخی اند – اکتشافی انقلابی بود. «شعور انسانها وجود آنان را تعیین نکرده بود بلکه وجود اجتماعیشان شعور آنان را تعیین میکند». این قضیه آنچنان ساده است که فهم آن برای کسی که در دام تذویر ایده آلیستی نیفتاده باشد نیازی به توضیح ندارد. این قضیه نه تنها در قلمرو تئوری بلکه در عرصه عمل نیز منتهی به نتایجی بسیار انقلابی میشود. «نیروهای تولید مادی جامعه در مرحله معینی از رشد خود، با مناسبات تولیدی موجود یا با مناسبات مالکیتی که در چهارچوب آن، تا آن مرحله از رشد خود عمل نموده اند – ایندو در قاموس اصطلاحات حقوقی بیک معنی بیان میشوند – در تضاد می افتد، این مناسبات که از بطن اشکال نیروهای مولده بیرون میآیند، بدست و پای آنها زنجیر می زنند، در این موقع یک دوره انقلاب اجتماعی فرا می رسد، تغییرات حاصله در مبانی اقتصادی دیر یا زود منتهی به دگرگونی کل روبنا میگردد. ... شیوه تولید بورژوائی آخرین شکل تضاد آشتی ناپذیر روند اجتماعی تولید است – تضاد آشتی ناپذیر نه بمعنای تضاد آشتی ناپذیر فردی بلکه تضاد آشتی ناپذیری که از شرایط اجتماعی وجود افراد نشات میگیرد – ولیکن نیروهای مولدی که در درون جامعه بورژوائی رشد میکنند موجبات ایجاد شرایط مادی حل این تضاد آشتی ناپذیر را نیز فراهم میآورند.» باین مناسبت بمجرد آنکه ما تز مادی خود را بیشتر دنبال نموده آرا به زمان حاضر تسری میدهیم، دورنمای یک انقلاب عظیم، عظیم ترین انقلابی که تا بحال بوقوع پیوسته است را در مقابل خود خواهیم دید.

بررسی دقیقتر، بلافاصله نشان میدهد که نتایج این قضیه بظاهر ساده که شعور انسانها بوسیله وجود اجتماعیشان تعیین میگردد و نه برعکس، چگونه طومار هستی کلیه اشکال ایده آلیسم – حتی پوشیده ترین آنها – را درنوردیده دست رد به سینه کلیه نظرات متعارف سنتی موضوعات تاریخی زده است. سراسر شیوه سنتی استدلال سیاسی واژگون شده است؛ غیرت میهن پرستانه با غضب هر چه تمامتر به یک چنین تعبیر کفرآمیز اعتراض میکند. باین ترتیب این نقطه نظر جدید نه تنها ضربه محکمی بر شارحین بورژوائی وارد نمود بلکه سوسیالیست های فرانسوی ایرا که قصد داشتند با سحر کلمات آزادی، برابری و برادری 329 انقلابی در دنیا بوجود آورند، نیز تکان داد. این نقطه نظر جدید در عین حال دموکرات های عامی پر جار و جنجال آلمانی را شدیداً زیر

تأثیر خود گرفت. اینان بدون درک این عقاید جدید کوشش مغرضانه ای در سرقت محتویات آن به نفع خود بخرج دادند.

نشان دادن درک ماتریالیستی از حتی یک مورد تاریخی واحد، کاریست علمی که مستلزم سالها تحقیق صبورانه است، زیرا از مقتضیات آن چنین برمیآید که در محدوده آن جایی برای حرف مفت نیست و تنها با داشتن انبوهی از مطالب تاریخی - که منقدانه مورد بررسی قرار گرفته - و احاطه کامل بر آنهاست که حل چنین مسئله ای میسر میگردد. نیروی محرکه حزب ما را در قدم گذاشتن به عرصه سیاسی، انقلاب فوریه تشکیل میداد و همین انقلاب، حزب ما را از دنبال کردن اهداف صرفاً علمی بازداشت. درک اساسی فوق، مانند رشته ای ممتد، کلیه نشریات ادبی این حزب را بیکدیگر متصل میکند. هر یک از نشریات مزبور موید آنست که اعمال، در هر مورد بخصوص همواره بوسیله علل مادی آغاز میگرددند نه بوسیله عبارات بیان کننده آن اعمال؛ عبارات سیاسی و حقوقی نظیر اعمال سیاسی و نتایج آنها، از علل مادی نشات میگیرند.

بعد از شکست انقلاب ۴۹ - ۱۸۴۸، زمانیکه اعمال هرگونه تأثیر از خارج به داخل آلمان بطرز روزافزونی غیرممکن میگشت حزب ما میدان جر و بحث های وارداتی - زیرا اینکار تنها کاری بود که در آن شرایط باقی مانده بود - را به دموکراتهای عامی واگذاشت. در حینی که اینان با شور و هیجان باین در و آن در می زدند، امروز بگو مگو میکردند، فردا از در برادری درمیآمدند و روز بعد حیثیت از دست رفته شان را در انظار عمومی اعاده میکردند، در حینی که در سراسر آمریکا دربیوزگی کرده بلافاصله بر سر تقسیم یک مشت سکه ای که بچنگ آورده بودند مجدداً دست به یقه میشدند، حزب ما فرصت را غنیمت شمرده یکبار دیگر در فراغت بال به کار تحقیق پرداخت. حزب ما این مزیت را داشت که اساس تئوریکش، درک علمی جدیدی بود که پرداختن به جزئیات آن مستلزم کار زیادی بود؛ کاری که ما بعهدہ داشتیم اگر حتی بدلیل پژوهش گرانه طبیعت آنها که باشد هیچگاه نمیتوانست باندازه سرخوردگی این «مردان بزرگ» مهاجر، روحیه ما را تضعیف نماید.

کتاب حاضر اولین حاصل این مطالعات است.

﴿داس فولک، شماره ۱۶ مورخ ۲۰ اوت ۱۸۵۹﴾

هدف کتابی نظیر آنچه مورد بررسی ماست نمیتواند نقد بی رویه بخشهای جداگانه اقتصاد سیاسی و یا مسائل اقتصادی مجزا از یکدیگر باشد. برعکس، این اثر از همان ابتدا طوری طرح ریزی شده است که بتواند بطور سیستماتیک شرح خلاصه ای از کل مجموعه اقتصاد سیاسی و دقایق مرتبط به یکدیگر قوانین حاکم بر تولید بورژوائی و مبادله بورژوائی را بدست بدهد. ذکر این دقایق در عین حال نقد جامعی است از متون اقتصادی، زیرا اقتصاددانان کاری ندارند بجز تعبیر و توجیه این قوانین.

از زمان مرگ هگل هیچ کوششی در جهت وضع شاخه ای از علم صورت نگرفته است

که دارای انسجام درونی خاصی باشد. مکتب رسمی هگلی، تنها به جذب ساده ترین ابزار دیالکتیکی استاد خود هگل پرداخته بود و این ابزار را اغلب با بی کفایتی مضحکی در مورد همه چیز بکار میبرد. کل میراث هگل در نزد آنان منحصرأ در الگوئی خلاصه میشد که آترا بر تمام موضوعات بزور منطق میگردند، بعلاوه مشتى کلمات و عباراتى که در غياب هرگونه فکر و دانش حقیقى، باقتضای مورد مربوطه بکار گرفته میشد. بقول یکی از پروفیسورهای بن 330، این هگلی ها هیچ چیز نمی دانستند و در باره همه چیز قلمفرسائی میکردند. البته حاصل کار هم معلوم است که چه میشود. این آقایان با همه تفاخر خود نسبت به این امر وقوف کامل داشتند که حتى الامکان از مواجهه با مسائل عمده طفره می روند. نوع فرسوده و فسیل شده آموزش بدلیل دانش واقعى برتر 331 دوام آورد، ولیکن بعد از آنکه فوئرباخ 332 روش نظری 333 را ترک نمود، هگلیسم کم کم از بین رفت و چنان بنظر آمد که علم یکبار دیگر مقهور متافیزیک عتیقه ای شده است با مقولاتی متحجر.

علل آنهم بسیار طبیعی بود. طبیعتاً بدنبال فرمانروائی جانشینان هگلی 334 که کارشان با ادای عباراتى توخالی خاتمه یافت، دوره ای آغاز شد که در آن محتوای حقیقى علم یکبار دیگر بر جنبه رسمی آن فائق گشت. در این زمان آلمان باتکای رشد عظیم بورژوائى بعد از سال ۱۸۴۸ با نیروی فوق العاده ای به بکار گرفتن علوم طبیعی همت گماشت؛ با متداول شدن این علمى که در آنها گرایشهای نظری هیچگاه اهمیتی حقیقى نیافته بود، شیوه تفکر متافیزیکی قدیمی، حتى تا حد ابتذال وولف 335 بسرعت پا گرفت. هگل فراموش شد و ماتریالیسم جدیدی در علوم طبیعی پدیدار گشت که تفاوت چندانی با ماتریالیسم قرن هجدهم نداشت و مزیت عمده آن تنها در موجودی داده های بیشتری بود که به علوم طبیعی، بویژه شیمی و فیزیولوژی مربوط میشد. شیوه تنگ نظرانه تفکر دوران ماقبل کانت، در مبتذل ترین شکلش توسط بوختر 336 و ووگت 337 و حتى مولشوت 338 - که به فوئرباخ اعتقاد کامل دارد - تکرار میشود، «شیوه ایکه» بطرزی بسیار انحرافی در میان ساده ترین مقولات دست و پا می زند. بلاشک اسب درشکه مفلوک ذهن معمول بورژوائى در مقابل ورطه حایل میان ذات 339 و عرض 340 و علت و معلول، سرش بدوار می افتد؛ ولی کسی که قصد عبور از سنگلاخ استدلال انتزاعی را دارد نایستی بر ترک اسب درشکه بنشیند.

بنابراین در این مضمون بایستی به مسئله ای پاسخ داده میشد که بالذاته با اقتصاد سیاسی ارتباطی نداشت. کدام روش علمى را میبایست بکار برد؟ در یک طرف دیالتیک هگلی قرار داشت در شکل «نظری» کاملاً انتزاعی ایکه هگل از خود بجای گذاشته بود. و در طرف دیگر روش متافیزیکی عمدتاً وولفی عادى ایکه دوباره متداول شده بود و اقتصاددانان بورژوائى در نوشتن مجلدات پرت و پلای قطور خود از آن استفاده میکردند. روش دوم را کانت و بویژه هگل از لحاظ تئوریک بی اعتبار ساخته بودند بطوریکه ادامه استفاده از آن در عمل، تنها در غياب یک روش ساده دیگر و در اثر اجبار میسر میگردد، از طرف دیگر روش هگلی در شکل موجود خود اصلاً قابل استفاده نبود. روش

هگلی اساساً ایده آلیستی بود و نکته اصلی در اینجا شرح و بسط بینشی بود ماتریالیستی تر از هر مورد پیشین خود، روش هگل تفکر محض را بعنوان نقطه شروع می‌گرفت، حال آنکه نقطه شروع در اینجا میبایست حقایقی مسلم باشد. روشی که به اقرار خود «از طریق هیچ از هیچ به هیچ رسیده بود» از این قالب ابداً قابل استفاده نبود. ولی با اینحال در میان کلیه مطالب منطقی موجود تنها عنصری بود که دست کم میتوانست بعنوان نقطه مبدا بکار رود. هنوز بآن انتقادی وارد نشده اعتبارش را همچنان حفظ نموده بود؛ هیچ یک از دیالکتیسین های عظیم الشان مخالف آن نتوانسته بودند یک شکاف هم در بنای پر صلابت آن بوجود بیاورند. باین دلیل بدست فراموشی سپرده شده بود که مکتب هگلی چگونگی استفاده از آنرا نمیدانست. از این رو قبل از هر چیز لازم بود انتقاد تمام و کمالی از روش هگلی بعمل آید.

شیوه تعقل 341 هگل بخاطر داشتن مفهوم تاریخی منحصر بفردی که در بطن خود داشت از شیوه استدلال تمام فلاسفه دیگر متمایز می‌گردد. با وجود انتزاعی و ایده آلیستی بودن قالبی که هگل بکار میبرد، تکامل افکار وی همواره به موازات تکامل تاریخ کلی حرکت میکرد و درمی در حقیقت تنها بعنوان نشانه ای 342 از اولی تصور می‌گردد. با وجود آنکه در عالم واقعیت عکس این رابطه صادق است با اینحال محتوی واقعی آن تماماً در فلسفه وی گنجانده شده بود، بویژه باین خاطر که هگل – برخلاف پیروانش – تکیه بر جهل نکرده بلکه یکی از فاضل ترین متفکران زمانه بود. وی نخستین کسی است که سعی نمود تکامل و انسجام 343 ذاتی تاریخ را نشان بدهد، هر چند ممکن است چیزهایی در فلسفه تاریخ وی امروز بنظر عجیب برسند ولیکن عظمت درک اساسی وی از تاریخ – در مقایسه با اسلافش و کسانی که بعد از وی به طرح ملاحظات تاریخی عام پرداختند – کماکان قابل ستایش است. «پدیده شناسی» 344، «زیبائی شناسی» 345 و «تاریخ فلسفه» 346 وی مشحون از این درک پر عظمت از تاریخ است، و این مطلب در همه جا، در هر مضمون معین تاریخی، حتی بصورت تحریف شده انتزاعی هم که شده از لحاظ تاریخی مطرح است.

حصول این درک دورانساز از تاریخ، پیش شرط تئوریک مستقیم بینش 347 مادی جدید بود و این گونه «درک تاریخ» با روش منطقی مزبور نیز در ارتباط قرار می‌گرفت. از آنجائیکه این دیالکتیک فراموش شده، حتی از نقطه نظر «تعقل محض» هم که شده، منتهی به چنین نتایجی شده بود و علاوه بر آن براحتی هر چه تمامتر با کل منطق و متافیزیک قبلی کنار آمده بود، میبایستی بهر صورت چیزی بیشتر از یک مغلطه کاری و احتجاج باشد ولی نقد این روشی که تمامی فلسفه رسمی از انجامش طفره رفته بود و هنوز هم طفره می‌رود کار کوچکی نبود.

مارکس تنها کسی بود و هست که از میان منطق هگلی موفق به استخراج هسته ای شد که حاوی کشفیات حقیقی هگل در این زمینه بود و موفق به استقرار روش دیالکتیکی عاری از پوششهای ایده آلیستی گردید و آنرا به شکل ساده ای درآورد که به تنها شیوه صحیح تکامل عقلی مبدل گردید. بنظر ما بیرون کشیدن روش مزبور که در

بطن نقد مارکس از اقتصاد سیاسی نهفته است، کاری است که اهمیتش بهیچ وجه کمتر از خود درک مادی اصلی نمیباشد.

نقد اقتصاد، حتی بعد از تعیین روش آن، نیز میتواندست بدو طریق تنظیم گردد - یکی از لحاظ تاریخی، و دیگری از لحاظ منطقی. از آنجا که تکامل آن در طول تاریخ - نظیر بازتاب ادبی آن - بطور کلی از ساده ترین مناسبات شروع کرده بطرف مناسبات پیچیده تر حرکت می کند، تحول تاریخی اقتصاد سیاسی، سر نخ طبیعی ای بدست میداد که نقد اقتصادی میتواندست آنرا بعنوان نقطه آغاز اختیار نماید، از آن بعد مقولات اقتصادی بطور کلی بهمان ترتیبی ظاهر میشد که در هرگونه شرح و بسط 348 منطقی ظاهر میشود. این طرز برخورد ظاهراً این مزیت را دارد که از وضوح بیشتری برخوردار است زیرا به جستجوی تحولات واقعی 349 میپردازد، لذا این طرز برخورد در حقیقت میتواندست عامه پسندتر باشد. تاریخ اغلب بطریقی جهش وار در مسیری زیگزاگ حرکت میکند و از آنجا که سراسر این مسیر بایستی دنبال میشد لذا پیمودن آن بدین معنا بود که نه تنها نکات بی اهمیت بسیاری بایستی در نظر گرفته میشد بلکه رشته افکار ناقد نیز بایستی گاه و بیگاه قطع میگردد؛ علاوه بر آن، نوشتن تاریخ اقتصادی بدون پرداختن به اقتصاد بورژوازی غیرممکن میگردد و باین ترتیب انجام آن بدون انجام کلیه مطالعات مقدماتی، وظیفه ای بسیار عظیم میشد. از این رو تنها روش مناسب همان روش منطقی بود. این روش نیز در حقیقت چیزی نیست بجز همان روش تاریخی منتها عاری از قالب تاریخی و انصراف از حوادث اتفاقی 350. نقطه شروع این تاریخ نیز بایستی نقطه شروع رشته افکار ما باشد و پیشروی بیشتر آن همانا بازتاب انتزاعی و شکل نامتعارض 351 تئوریک مسیر تاریخی خواهد بود. با وجود آنکه بازتاب ذهنی آن تصحیح شدنی است با اینحال تصحیح آن بر طبق قوانینی صورت میگردد که مسیر تاریخی عملاً پیش پای ما میگذارد زیرا هر فاکتوری در آن مرحله از رشدش قابل بررسی است که به بلوغ کامل، شکل کلاسیک خود رسیده باشد.

با استفاده از این روش ما کار خود را با اولین و ساده ترین روابطی شروع میکنیم که از لحاظ تاریخی عملاً در اختیار داریم، باین ترتیب در محدوده بحث ما، نخستین رابطه همانا رابطه اقتصادی ایست که بدان دست مییابیم. ما به تجزیه و تحلیل این رابطه می پردازیم. رابطه بودن آن بدان معناست که دارای دو جنبه بوده و این دو جنبه با یکدیگر مربوط میباشدند. هر یک از این دو جنبه را بطور جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم؛ این بررسی ماهیت رفتار و کردار متقابل آنها را بر ما آشکار میگردد. ﴿در اینجا﴾ تضادهائی ظاهر خواهد شد که طالب یک راه حل است. ولی از آنجائیکه ما سرگرم بررسی یک روند ذهنی انتزاعی ای نمیشیم که تنها در ذهن ما صورت گرفته بلکه حادثه ایست واقعی که زمانی حقیقتاً بوقوع پیوسته یا در شرف وقوع است، این تضادها از عمل برخاسته و احتمالاً فیصله یافته اند. ما روال این راه حل را دنبال کرده متوجه خواهیم شد که این راه حل بوسیله برقراری رابطه جدیدی اجرا گردیده که ما از آن پس دو جنبه متضاد این رابطه جدید را مورد بررسی قرار خواهیم داد، الی آخر.

اقتصاد سیاسی کارش را با کالاها، از لحظه ای که محصولات خواه توسط افراد، خواه توسط جماعات بدوی مبادله میگردند، آغاز می نماید. محصولی که مورد مبادله قرار میگیرد یک کالا است. ولیکن این محصول فقط باستناد آن چیز، یک کالا میباشد، باستناد محصولی که متصل به رابطه موجود میان اشخاص یا جماعات میباشد، رابطه میان تولید کننده و مصرف کننده ای که از این مرحله بعد دیگر در یک شخص واحد جمع نمایند. این امر مبین یک حقیقت خاصی است که در سراسر قلمرو اقتصاد حاضر بوده موجب سردرگمی شدید اقتصاددانان بورژوا شده است - سروکار اقتصاد با اشیاء نبوده بلکه وظیفه اش «بررسی» روابط بین افراد و در تحلیل نهائی روابط بین طبقات است؛ معیناً این روابط همواره محدود به اشیاء بوده بصورت اشیاء ظاهر میگردند. با وجود آنکه عده ای از اقتصاددانان، اینجا و آنجا به نشانه هائی از این ارتباط پی برده بودند با اینحال مارکس نخستین کسی بود که از اهمیت آن در کلیه شئون اقتصادی پرده برداشت و باین ترتیب دشوارترین مسائل را آنچنان ساده و روشن گرداند که حتی اقتصاددانان بورژوا هم امروز قادر به درک آنها میباشند.

در صورتیکه جنبه های مختلف کالا را مورد بررسی قرار دهیم، یعنی جنبه های مختلف کالای تماماً تکامل یافته را - نه آنطور که در ابتدا به آهستگی از میان مبادله پایاپای خود بخودی دو جماعت بدوی بیرون میآید - متوجه میشویم که جنبه های مختلف مزبور از دو زاویه در مقابل ما ظاهر میگردند. یکی ارزش مصرفی و دیگری ارزش مبادله ای، باین ترتیب ما بلافاصله وارد حوزه بحث اقتصادی میشویم. هر آن کسی که در صدد یافتن نمونه بارزی از این حقیقت باشد که روش دیالکتیکی آلمانی در مرحله فعلی سیر تکاملی خود دست کم بهمان اندازه بر روش متافیزیکی مصنوعاً شسته و رفته قدیمی برتری دارد که راه آهن بر وسائل ارتباطی قرون وسطائی، وقتی آدم اسمیت یا هر اقتصاددان ذیصلاح مشهور دیگری را از نظر میگذراند متوجه میشود که ارزش مبادله ای و ارزش مصرفی تا چه حد موجب اضطراب این آقایان شده و اینکه ایشان در تمیز ایندو از یکدیگر و بیان شکل معین خاص هر یک به چه مخصصه ای افتاده بودند، آنگاه بایستی پریشان گوئی آنان را با شرح و تفسیر روشن و ساده مارکس مقایسه نماید.

بعد از آنکه ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای تشریح گردیدند، کالا بعنوان وحدت مستقیم ایندو، بهنگام ورود به روند مبادله توصیف میگردد. تضادهائی که در این مرحله پدیدار میگردند را میتوان در صفحات ۴۴ - ۴۳ کتاب حاضر یافت. فقط بایستی به این نکته توجه داشته باشیم که این تضادها نه تنها بدلائل نظراً انتزاعی برای ما مطرح اند بلکه بازگو کننده دشواریهائی میباشند که از طبیعت مبادله مستقیم - یعنی مبادله پایاپای ساده - و موانعی برمیخیزند که بطرزی غیرقابل اجتناب در مقابل این شکل ابتدائی مبادله قرار دارند. این موانع با استفاده از کالای خاصی - پول - بر طرف میشوند که معرف ارزش مبادله ای کلیه کالاهای دیگر است. سپس پول یا گردش ساده در فصل دوم بترتیب زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد، ۱- پول بعنوان یک مقیاس

ارزش و همزمان با آن ارزشی که برحسب پول سنجیده میشود، یعنی قیمت، با عمق بیشتری تعریف میگردد؛ ۲- پول بعنوان وسیله گردش و ۳- وحدت دو جنبه مزبور، یعنی پول حقیقی که کلاً نماینده ثروت مادی بورژوازی است. این مطلب نقطه اختتام بخش اول بوده، تبدیل پول به سرمایه در بخش دوم مورد بررسی قرار میگیرد.

ملاحظه میکنید که روش بررسی منطقی بهیچوجه لزوماً به قلمرو صرفاً انتزاعی محدود نشده بلکه برعکس نیازمند شرح و بسط تاریخی و تماس دائم با واقعیات میباشد. لذا در اجرای این روش مقدار زیادی از اینگونه مستندات تاریخی واقعی جور واجور مورد استفاده قرار میگیرد که حاکی از مراحل مختلف سیر تاریخی واقعی رشد اجتماعی و آثار اقتصادی ای میباشد که در آنها تدوین تعاریف واضح روابط اقتصادی از همان آغاز کار دنبال میگردد. باین ترتیب نقد تعابیر بخصوص، کم و بیش یکجانبه یا مغشوشی که در نقد منطقی در گذشته به میزان فاحشی صورت میگرفت به حداقل ممکنه تقلیل داده میشود.

مضمون اقتصادی کتاب حاضر را در مقاله سوم (۳۴) مورد بحث قرار خواهیم داد.

تاریخ تحریر بین ۳ الی ۵ اوت ۱۸۵۹

توضیحات

۱۵۳* افلاطون، «جمهوریت»، کتاب اول، فصل ۲ - ویراستار.

در دستنویس، «اشخاص» آمده است. - ویراستار.

مارکس لغت "Verhältnisse" را بکار میبرد که هم بمعنی «شرایط» است و هم بمعنی «روابط». در این بخش لغت "Verhältnisse" بیشتر به «شرایط» ترجمه شده است.

Vulcan - خداوند آتش و فلزکاری در نزد رومیان - مترجم

Jupiter - خدای خدایان و خدای رعد و برق در نزد رومیان - مترجم

Hermes - خداوند تجارت، علم، بلاغت و زیرکی در نزد رومیان - مترجم

Achilles - قهرمان جنگ تروا که بضررب تیر پاریس به پاشنه پایش که تنها نقطه

آسیب پذیر وی بود از پای در آمد. «ایلیاد» اثر هومر. - مترجم

یادداشتها

(۱۲) نقل قول مارکس از «رساله مالیاتها و اعانات» است که در ۱۶۶۷ در لندن بدون ذکر نام مؤلف انتشار یافت.

(۱۳) The Spectator - مجله ادبی ایکه از ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۴ در لندن بزبان انگلیسی منتشر میشد.

(۱۴) ریکاردو در «درباره حمایت تا کشاورزی»، لندن، ۱۸۲۲، ص ۲۱ به «متوازی الاضلاع آقای اوئن» اشاره میکند.

(P) – اوئن در طرحهای تخیلی خود از اصلاحات اجتماعی میخواست ثابت کند که طرح اماکن مسکونی بشکل متوازی الاضلاع یا مربع از لحاظ صرفه جویی و مسکن، مناسبترین شکل ممکنه میباشد.

(۱۵) «تئوری مبادله» عنوان فصل چهارم کتاب «عناصر اقتصاد سیاسی» اثر H. D. Macleod میباشد.

(۱۶) یعنی قبل از قانون اتحادیه ۱۷۰۷ ایکه باعث ازبین رفتن پارلمان اسکاتلند و از میان برداشتن کلیه مرزهای اقتصادی ای گردید که انگلستان را از اسکاتلند جدا میکرد.

(۱۷) Leges barbarorum (قوانین بربرها) اسناد مربوط به قوانین متداول یا عرفی قبایل ژرمنی که از قرن پنجم تا نهم گردآوری شده بود.

(۱۸) «انجمن کل اعتبار منقول» – شرکت سهامی فرانسوی عظیمی بود که در ۱۸۵۲ توسط برادران پرر تأسیس یافت. هدف اصلی از تشکیل آن همانا ایفای نقش واسطه در عملیات اعتباری و پیشبرد امر تأسیس شرکتهای صنعتی با مسئولیت محدود بود. قسمت اعظم درآمد شرکت از عملیات سفته بازی اوراق بهادار تأمین میشد. این شرکت در ۱۸۶۷ ورشکسته شده و در ۱۸۷۱ منحل گردید. پیشرفت این نوع جدید از بنگاههای مالی در ۱۸۵۰ مظهر این دوره از تسلط ارتجاع است که با سفته بازی بی حدوحدصر اوراق بهادار مشخص میگردد.

(۱۹) پیتراشله میل قهرمان داستان Peter Sehlemihl s Geschichte Wundersame اثر Chamisso است که سایه خود را در ازای یک کیسه پول سحرآمیز میفروشد.

(۲۰) اشاره مارکس به جنگهای استقلال طلبانه ایست که توسط مستعمرات اسپانیا در آمریکا طی سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۶ صورت گرفت. طی این دوره اکثر کشورهای آمریکای لاتین خود را از قید تسلط اسپانیا رها کردند.

(۲۱) گفته شایلاک در «تاجر ونیزی» اثر شکسپیر، پرده چهارم صحنه اول.

(۲۲) منظور عهدنامه کیاختا است که در ۲۱ اکتبر ۱۷۲۷ میان روسیه و چین منعقد شد. در نتیجه این عهدنامه، داد و ستد پایاپای میان این دو کشور گسترش فراوان یافت. (۲۳) جنگ باصطلاح دوم تریاک توسط انگلستان و فرانسه بر علیه چین صورت گرفت. این جنگ منتهی به شکست چین و انعقاد قرارداد اسارت بار تیان شان گردید.

(۲۴) نقل از کتاب «تاریخ تسخیر مکزیک...» نوشته William Prescott Hickling، جلد اول، لندن ۱۸۵۰، ص ۱۲۴.

(۲۵) اشاره به گرایش ارتجاعی تاریخ و حقوق که در اواخر قرن هجدهم در آلمان پدیدار شد.

(۲۶) John Law، متخصص امور مالی و اقتصاددان سعی نمود توهم پوچ خود را

دایر بر اینکه دولت میتواند از طریق انتشار اسکناس بدون پشتوانه ثروت کشور را افزایش دهد، به مرحله اجرا بگذارد. او در سال ۱۷۱۶ در فرانسه بانکی تأسیس نمود که در اواخر ۱۷۱۸ مبدل به بانک ملی گردید. بانک مزبور مبادرت به انتشار مقادیر نامحدود اسکناس نمود و مقارن با آن سکه های طلا و نقره را از گردش خارج نمود. بدنبال این اقدام توفان بیسابقه سفته بازی اوراق بهادار برخاست تا آنکه در ۱۷۲۰ بانک مزبور همراه با سیستم Law به ورشکستگی انجامید.

(۲۷) این «پیشگفتار»، پیش نویس ناتمامی است که بعد از مرگ مارکس در لابلای نوشتجات وی پیدا شد. این «پیشگفتار» اولین بار در ۱۹۰۳ در مجله Die Neue Zeit به چاپ رسید. این «پیشگفتار» در اولین مجموعه دستنویس هائی آمده است که تحت عنوان *der Kritik der politischen Okonomie (Rohentwurf) Grundrisse*، در مسکو به تاریخ ۱۹۳۹ (تجدید چاپ در انگلستان در ۱۹۵۳) انتشار یافت.

(۲۸) نگاه شود به «اصول اقتصاد سیاسی» نوشته جان استوارت میل، جلد اول، لندن، ۱۸۴۸، کتاب اول، «تولید».

(۲۹) ه. استورچ، «ملاحظات بر ماهیت درآمد ملی»، پاریس ۱۸۲۴.

(۳۰) «داس فولک» _ هفته نامه آلمانی منتشره در لندن از ۷ مه تا ۲۰ اوت ۱۸۵۹. مارکس، انگلس، فرای لیگرات، و. وولف، هاینه با این هفته نامه همکاری میکردند.

(۳۱) هلند که از ۱۴۷۷ تا ۱۵۵۵ بخشی از امپراطوری مقدس رم بود، بهنگام تجزیه این امپراطوری در اکتبر ۱۵۵۵ به اسپانیا تعلق یافت. این کشور بعدها خود را از قید حاکمیت اسپانیا رها کرده خود جمهوری مستقلی را تشکیل داد.

در نتیجه منتزع شدن هلند، آلمان از دسترسی مستقیم به راههای اصلی دریائی محروم مانده متکی به تجارت حمل و نقل هلندیها شد. این امر مانعی شد بر سر راه رشد اقتصادی آن کشور.

(۳۲) اتحادیه گمرکی تحت سیادت پروسی ها در ۱۸۳۴ تشکیل یافت. این اتحادیه دربرگیرنده اکثر ایالاتی از آلمان بود که در محدوده اطیش قرار نداشتند.

اتحادیه مزبور از طریق لغو موانع گمرکی بین این ایالات مبادرت به ایجاد بازار مشترک آلمان نمود.

(۳۳) Cameralistics مخلوطی از علوم اداری، مالی و اقتصاد که در قرون وسطی و ادوار بعدی در دانشگاههای متعدد اروپائی تدریس میشد.

(۳۴) بخش سوم بررسی مزبور انتشار نیافت و نسخه دستنویس آن هرگز پیدا نشد.

263. Contract Social 264. Locus Communis 265. Divergent 266. Apercu 267. Degree of Productivity 268. In Abstracto 269. Tithes 270. Appropriation 271. Non- Property 272. Trivialities 273. Reflex 274. Syllogism 275. Productive Consumption 276. Determination Est Negatio 277. Perception 278. Object D, Art 279. Predisposition 280. Belletrists 281. Prosaic 282. Extrinsic 283. Caste System 284. Structure 285. Phase 286. Organic 287. Synthesis 288. Definitions 289. Perception 290. Unilateral 291. Comprehending 292. Tautological 293. Speculative 294. Possessions 295. Immature 296. Subordinate 297. Physiocrats 298. Par Excellence 299. Sans Phrase 300. Predis Positions 301. Tribute 302. Communal Ownership 303. Cum Grano Salis 304. Arrangement 305. Land Ownership 306. Lombards 307. Agrarian Societies 308. National Wealth 309. Naturalistic Materialism 310. Vulcan 311. Jupiter 312. Hermes 313. Crédit Mobilier 314. F Duncker 315. Reformation 316. Thirty Tears` War 317. Craft - Guild 318. Patrician 319. Customs Union 320. Chevaliers D` industrie 321. Protectionist School 322. List 323. Ferrier 324. Herr Rau 325. Herr Stein 326. Herr Riehl 327. Cameralistics 328. Das Volk 329. Liberté, Égalité, Fraternité 330. Bonn 331. Superior 332. Feuerbach 333. Speculative Method 334. Hegelian Diadochi 335. Wolff 336. Büchner 337. Vogt 338. Moleschott 339. Substance 340. Appearance 341. Reasoning 342. Proof 343. Coherence 344. Phänanologie 345. Ästhetik 346. Geschichte Der Philosophie 347. Outlook 348. Exposition 349. Factual 350. Chance Occurrences 351. Consistent

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۱/۰۱/۳۰